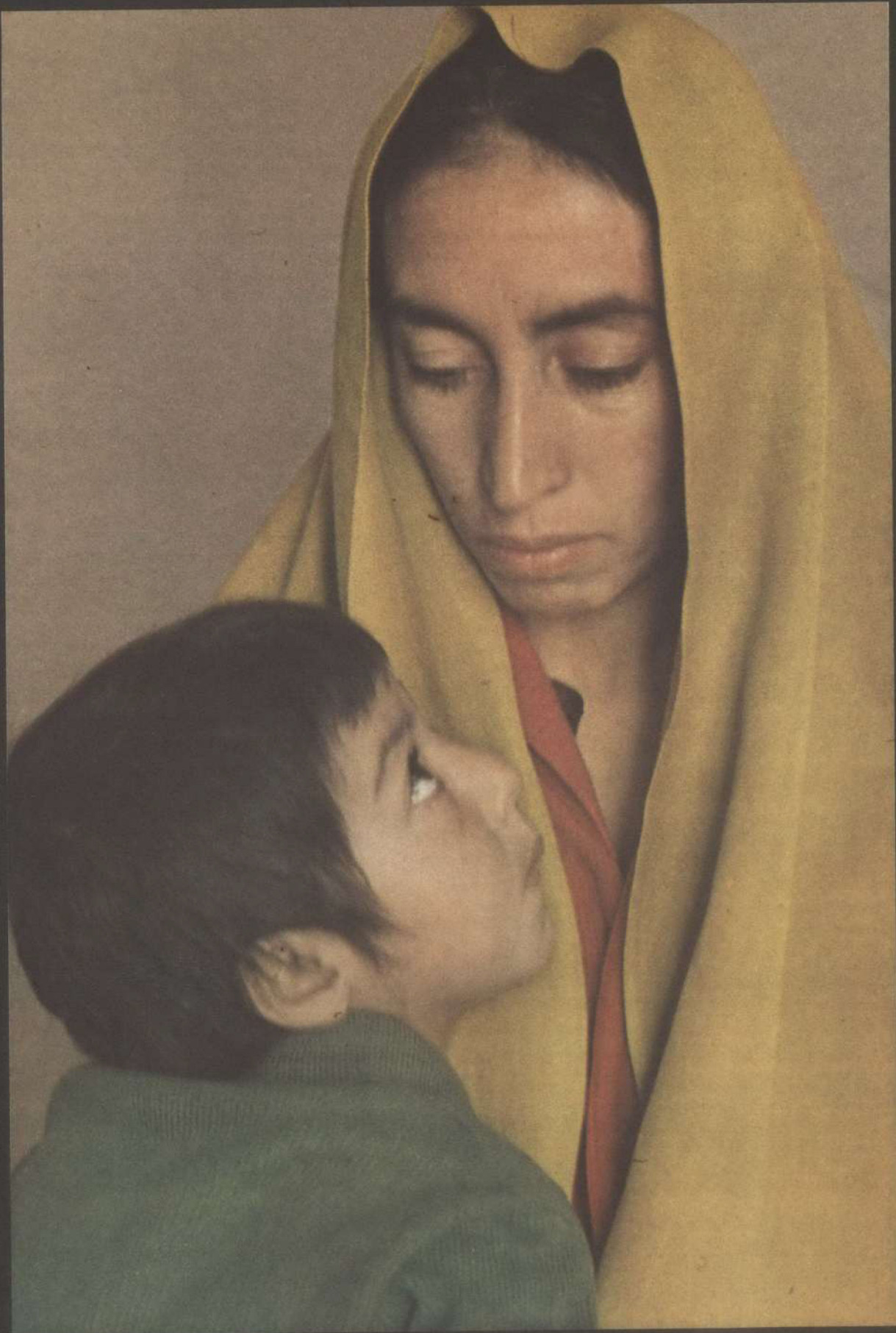


# تختنا



- بررسی و گزارش**
- دنیا از چشم تماشا
  - تکلیف ما چیست؟
  - آینده در دامان
  - پا به پای کمونیسیم در خاورمیانه عربی
  - چهل سال در مصاحبت حافظ
  - گفتگویی با مسعود فرزند
  - خون و آتش، تقریرین برجنگ در مزار گاندی، اقبال، تاگور

- تلویزیون و ارتباط جمعی**
- چهره‌های آشنای مجموعه تلویزیونی کلاس ۲۲۲
  - تلویزیون و اطفال
  - پای صحت تریا قاسمی
  - تلویزیون در خانواده و جامعه نو

- تاریخ و تمدن**
- تمدن - از دیدگاه کنت کلارک
  - نکته‌های تاریخی - به انتخاب کاوه دهگان
  - ضد خاطرات - آندره مالرو

- هنر و ادبیات**
- نودسالگی پابلو پیکاسو
  - داستان مصور: هنر نیم

- داستان**
- کارنامه
  - سوار بر مادیان طلایی (پاورقی پلیسی)
  - دربار عشق
  - آخرین حق مالکانه (داستان ایرانی)
  - به‌دار آویخته
  - اف - علامت فرانکنشتین (افسانه علمی)

**خبرهای هنری**

- موسیقی**
- شرح حال، خاطرات، مقالات نوشته: سرژ پروکنیف
  - نگاهی سریع به تاریخچه جاز نوشته: لویی آرمسترانگ

**تئاتر**

- دندانپزشک و بیمار (نمایشنامه در یک پرده)
- در جهان تئاتر
- ده ساله تئاتر امروز

**نقد کتاب**

- بررسی کتابهای: صدای شیر - خانه ماتریونا - سوگت سیاوش

**سینما**

- گفتگویی با فیلمساز جوان حسنعلی کوثر
- نقدفیلم‌های (ترافیک - تلاش تا آخرین لحظه - شاهدی در تاریکی) من به‌سنن و عقاید حمله می‌کنم، و بعد آهسته راهمرا می‌کشم و می‌روم!
- گفتگویی با توبرمینگر

**گوناگون**

- در چهارگوشه جهان
- میان پرده
- دنیای تورهان سلجوق
- تکه‌تکه



آقای تماشا

# تمانستان

## ۳۹



روی جلد: مادر  
اسلاید رنگی از فرامرز اوطان  
بمناسبت ۳۵ آذر، روز مادر

○ صاحب امتیاز و مسئول: رضا قطبی
○ زیر نظر: ایرج گرمین
○ طرح و تنظیم: گروه گرافیک تماشا زیر نظر قباد شوا
○ آگهی‌ها: دفتر مجله تماشا
○ دفتر مجله: خیابان تلویزیون، ساختمان تولید تلویزیون
○ صندوق پستی: ۳۳-۳۰۰ ۶۳۱۱۰۵
○ چاپ: چاپخانه یست و پنجم شهر یور (شرکت سهامی افست)

**دنیا**

**از چشم تماشا**

## تکلیف ما چیست؟

۱۹۱۸، لنین سهم عظیم یهود را در انقلاب کبیر شوروی ستود،  
۱۹۴۷، استالین برای تقسیم فلسطین به ترومن دست دوستی داد، انگلیس و فرانسه دوستی آن دو را تبریک گفتند.  
ژانویه ۱۹۴۸، یهود به تقسیم راضی نشد.  
مه ۱۹۴۸، استالین اسرائیل را برسمیت شناخت.

اوت ۱۹۴۸، استالین گمان برد که یهود، قومی که در انقلاب کبیر شوروی سهمی عظیم داشته به او ایمان آورده است لذا تا کمر برای اسرائیل خم شد.

نوامبر ۱۹۴۸، استالین که اسرائیل را در خاورمیانه بدست آورده بود کنیسه یا عبادتگاه یهود را در مسکو آب و جارو کرد تا پیوند دوستی محکم‌تر شود.

دسامبر ۱۹۴۸، سفیر اسرائیل در مسکو به کنیسه رفت تا خدارا شکر کند. دهها هزار یهود روسی برای سفیر دست‌افشانند و پای کوبیدند. استالین دانست که اسرائیل قبله یهود روسی است و روسیه قبله اسرائیل نیست.

نتیجه: بنی اسرائیل در پنج‌قاره متحدند گو اینکه زبان عبری را نیز ندانند: اولویت مذهب، از ۱۹۵۸ که عرب در جهت وحدت به اقتدار میرسید اکثریت مسیحی بر اقلیت مسلمان در قبرس هجوم برد، عرب جاتیب مسیحیون را گرفت....

کشورهای عرب که با خود اختلاف دارند در برابر «غیرعرب» اختلافها را کنار میگذارند. لذا عرب بودن مطرح است نه مسلمان بودن.

در جریان جزائر خلیج فارس، چند کشور عربی بدون تحقیق علیه ایران شمار دادند، مطرح نبود که ایران کشور اسلامی است، مهم اینست که عرب حق دارد گویانکه حق نداشته باشد.

نتیجه: عرب، زبان را بر مذهب ترجیح میدهد.

یهود، مذهب را بر زبان، بنظر عرب هرکس که عرب است حق دارد و بنظر یهود هرکس که یهود است....  
و در این‌گیرودار تکلیف ما چیست که در همسایگی اینها هستیم، اما نه عربیم و نه یهود؟ آیا در اینصورت هرگز حق نخواهیم داشت؟ حتی اگر بگویند که فردوسی عرب بود!!!  
جعفریان

## آینده در دامان

اگر سلاحهای ویرانگر، هواپیماهای بمب - افکن، کشتی‌های جنگی، تانک‌ها، زره‌پوش‌ها در اختیار مادران بود هرگز یک گلوله شلیک نمیشد زیرا هرسربازی فرزند یک مادر است و هر مادر فرزندش را با همه وجود میپرستد.

در یک جنگ، آندوهیادترین صحنه مشاهده چهره مادرانی است که فرزندان گمشده دارند یا بر اجساد فرزندانشان گریبان میدارند.

در قلب مادری که فرزندش را از دست داده است خورشید شادی برای همیشه غروب میکند.

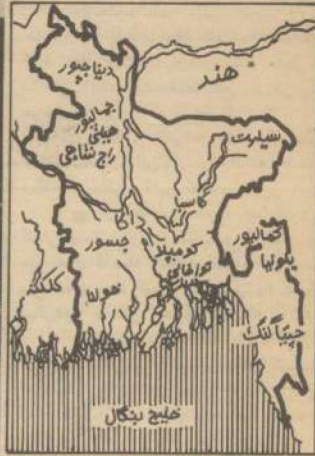
در عرصه تاریخ جهان امروز ایران بهشت مادران است تا فرزندان خود را بلطف پرورند و برای زندگی فردا آماده سازند، اما، فردای ایران به‌مادری نیاز دارد که امروز فرزندانها را در دامان مهر و دانش پرورند.

روز مادر را به‌مادران شایسته ایران تبریک می‌گوئیم باین امیدکه در پرتو انقلاب خانه‌ای تاریک نخواهد ماند و همه زنان ایران مادران شایسته فردا خواهند بود.

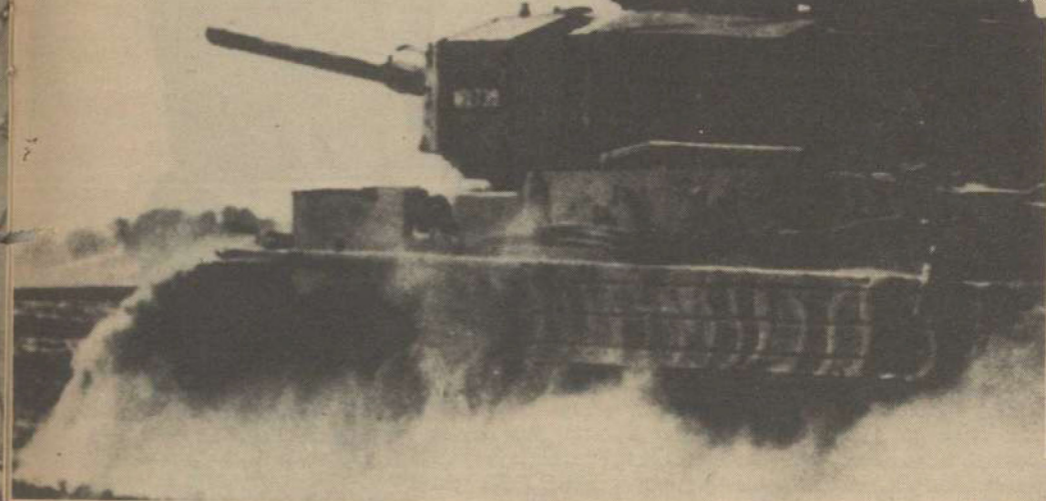




# خون، آتش، نفرین بر جنگ در مزار گاندی، اقبال، گورتا



نوشته نظام‌الدین سلیمانی



در شبه قاره هند که جمعیت آن تقریباً برابر اروپا و طول پاره‌ای از جبهه‌ها بفرانهای دانوب تا ولگاست پیکاری سمگین و نعادلانہ جریان دارد.

هند و پاکستان در زمین، دره‌ها و دریا به‌نابودی یکدیگر برخاسته‌اند و در طول جبهه‌هایی که تنها در مرزهای غربی دو کشور به ۲۰۰ کیلومتر میرسد کشتار و برادر کشتی ادامه دارد.

در این هفته کراچی، بمبئی، داکا و اکرا و سایر شهرها و مراکز بزرگ و کوچک تجمع انسانی بمباران شد و ستونهای زهری هند پس از تخلیه شهر مهم میسور در بنگال شرقی تا نزدیکی داکا مرکز بنگال شرقی پیش رفتند.

دولت هند نهضت تجزیه طلبی بنگال را برسمیت شناخت و بدینسان برخصوصاً دیرین در کشور زخمی التیام‌ناپذیر افزوده شد.

در این احوال بحران شبه قاره هند در شورای امنیت سازمان ملل متحد مطرح شد و این ارکان استقرار ثبات و حفظ صلح و امنیت بین‌المللی که با ورود عضو تازه و پرخاشگر خود یعنی «چین» بیش از پیش به صحنه برخورد و مشاجره قدرت‌ها تبدیل شده از مشکل‌گشایی و ارائه راه‌حل عاجز ماند و قضیه را به مجمع عمومی سازمان ملل متحد محول کرد. در مجمع عمومی سازمان ملل متحد نمایندگان ۱۳۱ کشور جهان طی قطعنامه‌ای خواهان آتش‌بس شدند. قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل که فاقد قدرت اجرائی است و تنها جنبه توصیه‌ای دارد نه‌تنها گریزی از مشکل فرو

بسته هندوپاکستان نکشود بلکه اعتبار و حیثیت این مجمع جهانی را سخت لطمه‌دار ساخت و بیش از پیش سازمان ملل متحد را برای کشاند که ۳۶ سال قبل جامعه ملل در آن‌گام نهاده بودند.

هندوپاکستان بسال ۱۹۴۷ از تجزیه امپراطوری راج انگلیس بدنیال مبارزات طولانی مجاهدان آزادی بوجود آمدند ولی از همان آغاز پادۀ استقلال دو ملت هندوپاکستان از شریک خصومتی که استعمار در گام ملل میریزد لبریز بود.

دوران حکومت بریتانیا در شبه قاره هند پیش از بی‌مدتی که رومیها بر انگلستان فرمان راندند طول‌نکشید ولی در همین مدت استعمارچنان‌فتنه‌ای در سرزمین افسانه‌ای سرزمین معمور و آبادان هندوستان برپاگرد که اثر آن بروزگار ما و شاید تا قرن‌ها باقی بماند.



نیروهای هندی در حال پیشروی - در نته‌ای از ناحیه راجستان

اما از وقتی که استعمار باتومته و نیرنگ، بازو و اسلحه باین سرزمین، سرزمین بردباری، صفا و همزیستی و مسالمت، راه یافت سیمای زندگی در شبه قاره هند واژگون شد.

تسلط استعمار در شبه‌قاره‌هند با جنگ، برادرکشی، تعصب و خرافه پرستی، جهل و بدبختی، جان فرسائی و تپیدستی هم‌عنان بود. در اینجا فقط کافیت پادآور شویم که برالراستشار و حشیانه نیروهای تولیدی بین سالهای ۱۸۶۶ تا ۱۹۰۰ بیش از ۹ میلیون نفر مردم هندوستان از گرسنگی تلف‌شدند و تنها در بمبئی و اطراف آن بین سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۱۰ چهار میلیون و پانصد هزار نفر از طاعون جان سپردند.

در حالی که ملت هند مانند برکت‌خزان با حسرت بگذشته خود در کنار سنگفرشهای بمبئی جان میداد ناپید السلطنه هند صد نفر مستخدم داشت و چند برابر نخست‌وزیر انگلستان از خزانه‌مند حقوق دریافت میداشت. مخارج جنگ انگلستان بپورتها، هزینه‌های ماجراجویی و لشکرکشی‌ها در برمه، چین، مصر و سودان و افغانستان نیز بملت هندوستان تحمیل میشد، علاوه بر این هندوستان میبایست تمامی مخارج استقرار نیروهای انگلیس را در شرق دور نیز بپردازد.

سرمتمیل فرماندار بمبئی که یکی از تاریکترین قیافه‌های ستمگر استعمار در هندوستان بود، علناً از تپیدستی مالیات دهندگان هندی دفاع میکرد و میگفت: «بگذارید هندوستان طعم

گرسنگی، طعم مرض را بچشد زیرا هر قدر که بیشتر سر این گاو وحشی را بگویم بیشتر شیر خواهد داد!»

وینستون چرچیل در سال ۱۸۸۹ طی مقاله‌ای در روزنامه تایمز اعتراف کرد که رفتار انگلیسی‌ها با هندیهامانند رفتار اروپائین با بربرهاست.

سرانجام آفتاب عمر امپراطوری بلب بام رسید ولی استعمار قبل از ترک هند و پاکستان موفق شد تا فردای استقلال را به‌کام هر دوی آنها تلخ و چرکین سازد.

هند و پاکستان بر اساس تجزیه ایالت هندوستان و بر پایه مذهب بوجود آمد، در ایالاتی مانند سند و پنجاب و بنگال شرقی که مسلمانان در اکثریت بودند پاکستان واز ایالات اوتارپرادش، بیهار، آسام و غیره که هندوان در اکثریت داشتند دولت جدید هند آفرینش یافت.

آتشی که بر اثر مبارزه مشترک مسلمانان و هندوان علیه استعمار مدتی روی خاموشی گذاشته بود، با تقسیم شبه قاره هند از نو زبانه‌کشید و در جریان زودخوردهای خونینی که بین مسلمانان و هندوها در گرفت بیش از ۶۰۰ هزار نفر کشته و ۱۶ میلیون دیگر آواره شدند.

الشماع مسئله کشمیر بود، بلکه سیاست خارجی دو کشور بر اساس منافع آنان در کشمیر مشخص میشد. کشمیر در سال ۱۹۶۵ هندوپاکستان را بدوین جنگ شبه‌قاره هند سوق داد. این جنگ با میانجی و کوشش شوروی که از نفوذ رفتار اروپائین با بربرهاست.

موافقت‌نامه تاشکند در ژانویه ۱۹۶۵ پایان یافت و طرفین از سرزمینهای اشغالی به مرزهای سابق خود بازگشتند. از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۰ مناسبات هند و پاکستان از یک آرامش نسبی برخوردار بود، ولی این آرامش قبل از طوفان بود. و این بار فرسنگها دور از کشمیر، در بنگال و در مرزهای شرقی هند و پاکستان حوادث دیگری در شرف تکوین بود.

مشکل بزرگ هند و پاکستان، مشکل انسانی تراکم جمعیت، فقر تیره‌روزی است که جان هر دو ملت را بلب رسانده است. سالانه بر هر ۱۰۰۰ نفر هندی ۴۲ نفر افزوده میشود، با این حساب جمعیت هند که در حال حاضر ۵۷۰ میلیون است و پس از چین در مقام اول قرار گرفته است طی ۲۴ سال آینده بدو برابر یعنی یک میلیارد یکصد و چهل میلیون نفر خواهد رسید. مساحت هند کمتر از دو برابر مساحت ایران است ولی مشکل هند وسعت آن نیست، مشکل هند تپیدستی آن، نابرابری آن، و فقر و تیره‌روزی آنست.

اساسی را تفسیر میکند با این تفاوت که در هند اختیارات بجای رئیس جمهوری به نخست‌وزیر تفویض شده است. هند از ۱۶ ایالت تشکیل شده که جمعیت پاره‌ای از آنها، منجمله «اوتار-پرادش» بیش از ۷۰ میلیون است.

در طی ۲۴ سال گذشته بیش از دهها حکومت محلی بر اثر چندگانگی و اغتشاشها در بیهار، بنگال، کراچا و مدرس و میسور سقوط کردند.

هند در ۱۹۶۷ مجبور شد هزاران تن گندم از خارج وارد کند در حالیکه ۲۰۰ میلیون گاو در هند وجود دارد که نه تنها جزو مقدسات ملی و مذهبی محسوب میشوند و کشتن یا خوردن گوشت آن بر هندوان حرام است، بلکه در دوران قحطی نیز غذا دادن بآنها مقدم بر انسانهاست.

درآمد سرانه هر فرد هندی ۴۹۰ ریال در سال یعنی در حدود ۱۴ ریال در روز است، فقر و بینوائی در سراسر هند بچشم می‌خورد. تعداد بیکاران این سرزمین با آوارگان بنگال شرقی به ۲۵ میلیون نفر میرسد، در حالیکه شهری مانند کلکتہ - مرکز بنگال غربی - بیش از سه میلیون و نیم جمعیت دارد؛ ده‌میلیون آواره‌پاکستانی نیز بر جمعیت ایالت بنگال افزوده شده است.

سیاسی هند نجس‌ها نامیده میشوند - با طبقه برهمنان که خود را از نژاد برتر میدانند، از یکسو و اختلافات احزاب چان‌سینگ حزب حاکم کنگره، سوان‌ترا، کمونیستها، سوسیالیستهای سامریکتا و سوسیالیست‌های پراجا و دهها حزب محلی دیگر بحران سیاسی و اقتصادی هند را متمادی و دیرپا ساخته است.

مشکلات پاکستان نیم سیاسی‌بود نیم شده دیگر شبه قاره هند بمراتب از مشکلات هند نیز سهمین‌تر و وخیم‌تر است. این کشور علاوه بر اشکالات اقتصادی شبیه یا وخیم‌تر از هند با مشکلات سیاسی و جغرافیائی که موجودیتش را بمخاطره افکنده است روبروست.

دو جناح پاکستان ۱۶۰۰ کیلو متر با یکدیگر فاصله دارد و نیم شرقی آن مانند ساندویچی در داخل هند بین بنگال از غرب و آسام از شرق قرار گرفته است.

بخش خاوری پاکستان ۶۰ در-صد جمعیت ۱۳۰ میلیون نفری پاکستان را در خود جای میدهد و این ناحیه حاصلخیز ولی پسر جمعیت ۴٪ از خراجی پاکستان را تأمین میکند، در حالیکه فقط ۱٪ بودجه عمرانی پاکستان در بنگال شرقی ب مصرف میرسد.



چهره‌های آشنای مجموعه تلویزیونی  
**کلاس ۲۲۲**

بازیگران مجموعه تلویزیونی کلاس ۲۲۲ از چپ به راست: کارن والتین - لوید هائیس - دنیس نیکولاس، آموزگار و میشل کنستانتین مدیر مدرسه

از بیژن سمندر

این هفته به سراغ مجموعه تلویزیونی «کلاس ۲۲۲» می‌رویم و زندگی‌نامه حقیقی چهره‌های این سریال جذاب و در عین حال آموزنده را برای دستاراران آن بازگو می‌کنیم.

**دنیس - نیکولاس**

«لیدز - مک‌ایتایر» خانم معلم سبیه چرده و با نمک «کلاس ۲۲۲» اسم حقیقی دنیس نیکولاس است دنیس اهل می‌سیگان آمریکا است و در دوازدهم جولای ۱۹۴۵ در دیترویت - یکی از شهرهای می‌سیگان - دنیا آمده یعنی این روزها آخرین ایام بیستوشش سالگی را سپری می‌کند.

گرفته است که از هم‌اکنون برای بسیاری از شوها و سایر برنامه‌های تلویزیونی پیشنهاد بازی به او شده است.

**کارن - والتین**

چند تجربه سینمایی نیز دارد که همه برایش موفقت آمیز بوده‌اند. از جمله کارهای خوب سینمایی او یکی فیلم سینمایی «ایستگاه زیرآب» بود و دیگری فیلم «مادریگان» روزی که «داسالیوان» مشهورترین شومن تلویزیونی آمریکا، در نیویورک مسابقه‌ای برای تعیین زیباترین دختر (تین ایچی) ترتیب داده کارن برنده شد و به عنوان کشتن ایج‌های آمریکا در تلویزیون معرفی شد.

کارن دانشجوی دانشگاه است و همین امتیاز را هم از برکت یک بورس تحصیلی دانشگاهی که در رشته ادبیات دراماتیک برده به دست آورده است.

خانم معلم چندی این سریال، خارج از کلاس تلویزیون، فعالیت‌های هنری دیگری نیز در تئاتر دارد. از جمله نمایشنامه‌هایی که در زمینه تئاتر عرضه کرده و برایش شهرت و موفقت آورده عبارتند از: «دوست من تونی» و «حالا وقتشه» کارن گاهگاهی که از کار فیلمبرداری خلاصی پیدا کند مانکن می‌شود ولی خودش تلویزیون را بیشتر از هر چیز دوست دارد.

**لوید - هائیس**

لوید - هائیس، یکده پیش ازدواج کرده است. عروس خانم دختر زیبایی سفید پوستی است بنام «اسلندرا - بورج» که می‌گویند از تماشاگران سرسخت «کلاس ۲۲۲» بوده است.

معلم سبیه‌پوست جذابی که نقش پت دیکسون را در این مجموعه تلویزیونی ایفا می‌کند اسم اصلیش «لوید هائیس» است و از اهالی ساوت‌بند ایالت ایندیانا سرزمین سرخ‌پوست‌های آمریکاست و سی سال پیش در همان ایندیانا دنیا آمده است. او تحصیلات عالی خود را در دانشگاه ایندیانا تمام کرد و سپس ضمن یک مأموریت



دهلی نو - وزیر دفاع هند جاک جیوان رام در هنگام اعطای تاج گل به خلبانی که هواپیماهای پاکستانی «سابر» را نزدیک کلکتا ساقط کرده‌اند.

جنايت و كشتار مانند كشتار «امريت سر» که در آن بریتانیا نلت هند را قتل و عام کرد کافی نیست، که امروز پس از نیم قرن و در عصر استقلال و آزادی هند و پاکستان رودهای سند و گنگ در شرق و غرب این سر- زمین باید از کشتارها و قتل‌وعام‌های سیه‌کین‌تری رنگین شود؟ مگر عصر ما عصر کشتارهاست؟ تا آنجا که ما میدانیم و تاریخ ۲۴ ساله استقلال هند و پاکستان حاکیست، دو کشور همواره از استقلال و آزادی ملتها دفاع کرده‌اند.

حتی جنین را میکشند، هندفراویان وحشی‌ترین ستم انسانی را با گرمی در آغوش خود جای میداد. عدالت خواستگانی چون جلال‌الدین خوارزمشاه، تیمور ملک مدافع و قهرمان خجند و منباج‌الدین عثمان، سراج‌الدین جوزجانی از میهمان‌نوازی و انساندوستی آن بهره می‌گرفتند. طبقات ناصری از همینجا بربریت انسان‌کشی را محکوم میکند. امیر خسرو دهلوی و هزاران ستاره شعر و ادب ما در این محیط ذوق و هنر عشق و ایمان شکفته میشوند. تصوف و عرفان اگر از هند سر- چشمه نگرفته باشد بدون تردید مایه‌ها و تاثیرهای مسم و متعددی از آن سرگرفته است. در سر- زمینی که مهد بردباری و گهواره وفق ومدارا شناخته شده است، امروز وضع یگانه دیگر است. بجای همزیستی و زندگی تخم‌مرگ ویرانی در سراسر شبه قاره هند پاشیده میشود. از گجرات تا آسام، از کشمیر تا بنگال، همه‌جا بغض‌ها گره خورده و همه‌جا بستر مرگ گسترده است. اگر براسی بودا زنده بود، و این لحظات شوم را در تاریخ ملت خود میدید چه میگفت؟ هنوز کفن تاکور و علامه اقبال نویسیده است، اگر آنان سر از خاک بردارند چه خواهند گفت؟ مگر هند باید بسوزد، پاکستان باید بسوزد، مشعل تمدن یک ملت یک گذشته پر افتخار و با شرافت‌خاموش شود تا در تاریکی آن فقط جندما نوحه‌سرانی کنند و خفاشان بین‌المللی بجولان درآیند.

مگر ۳۰۰ سال تسلط استعمار حتی جنین را میکشند، هندفراویان وحشی‌ترین ستم انسانی را با گرمی در آغوش خود جای میداد. عدالت خواستگانی چون جلال‌الدین خوارزمشاه، تیمور ملک مدافع و قهرمان خجند و منباج‌الدین عثمان، سراج‌الدین جوزجانی از میهمان‌نوازی و انساندوستی آن بهره می‌گرفتند. طبقات ناصری از همینجا بربریت انسان‌کشی را محکوم میکند. امیر خسرو دهلوی و هزاران ستاره شعر و ادب ما در این محیط ذوق و هنر عشق و ایمان شکفته میشوند. تصوف و عرفان اگر از هند سر- چشمه نگرفته باشد بدون تردید مایه‌ها و تاثیرهای مسم و متعددی از آن سرگرفته است. در سر- زمینی که مهد بردباری و گهواره وفق ومدارا شناخته شده است، امروز وضع یگانه دیگر است. بجای همزیستی و زندگی تخم‌مرگ ویرانی در سراسر شبه قاره هند پاشیده میشود. از گجرات تا آسام، از کشمیر تا بنگال، همه‌جا بغض‌ها گره خورده و همه‌جا بستر مرگ گسترده است. اگر براسی بودا زنده بود، و این لحظات شوم را در تاریخ ملت خود میدید چه میگفت؟ هنوز کفن تاکور و علامه اقبال نویسیده است، اگر آنان سر از خاک بردارند چه خواهند گفت؟ مگر هند باید بسوزد، پاکستان باید بسوزد، مشعل تمدن یک ملت یک گذشته پر افتخار و با شرافت‌خاموش شود تا در تاریکی آن فقط جندما نوحه‌سرانی کنند و خفاشان بین‌المللی بجولان درآیند. مگر ۳۰۰ سال تسلط استعمار

چنانی و کشتار مانند کشتار «امريت سر» که در آن بریتانیا نلت هند را قتل و عام کرد کافی نیست، که امروز پس از نیم قرن و در عصر استقلال و آزادی هند و پاکستان رودهای سند و گنگ در شرق و غرب این سر- زمین باید از کشتارها و قتل‌وعام‌های سیه‌کین‌تری رنگین شود؟ مگر عصر ما عصر کشتارهاست؟ تا آنجا که ما میدانیم و تاریخ ۲۴ ساله استقلال هند و پاکستان حاکیست، دو کشور همواره از استقلال و آزادی ملتها دفاع کرده‌اند.

**میشل - کنستانتین**

هنرپیشه با تجربه‌ای که در مجموعه تلویزیونی کلاس ۲۲۲، نقش آقای سیمون کافمن، مدیر فعال دبیرستان را ایفا می‌کند اسم حقیقیش میشل - کنستانتین است و قریب بیست‌سال است که خاک سن می‌چورد و در مقابل دوربین فیلمبرداری عرق می‌ریزد. میشل اهل کالیفرنیا ای آمریکا است و در تاریخ ۲۲ مه ۱۹۲۱ متولد شده یعنی اکنون پنجاه سال دارد. او اولین بار در برادوی روی صحنه رفت ولی خیلی زود راه اصلی خود را در هنرپیشگی پیدا کرد و به سوی تلویزیون کشیده شد و در بیشتر شوهای تلویزیونی فعالیت داشت. از جمله آثار موفق تلویزیونی او عبارتند از: «هوستلر - هوانی و جستن» آقای مدیر مجموعه «کلاس ۲۲۲» ازدواج کرده است، اسم همسرش جولی مک کارتی است و دارای دو فرزند است: تی ۱۲ ساله و برندان ۳ ساله. او با خانواده خود در هالیوود، در یک خانه قدیمی زیبا که به سبک اسپانیایی ساخته شده زندگی می‌کند.







با شوهرش آمده است و، انگار دفتر مجله اتاقی از خانه خودش باشد، با آزادی سخن می‌گوید. چهره‌اش شگفته است. شوخی کودکانه دارد. هر جمله‌ای که می‌گوید، لبخندی می‌زند. درباره چگونگی ورودش به دنیای هنر از او سؤال کرده‌ام. می‌گوید:

— ماژرم، خانم نادره را حتماً می‌شناسید، که از قدیمی‌ترین هنرمندان سینمای ایران است. با ورود مادر به عرصه سینما، در واقع در دنیای هنر پر خانواده ما گشوده شده بود. پرورش یافتن من در خانواده‌ای که با هنرهای نمایشی سروکار داشت، باعث شد که من هم به مسائل هنری علاقه‌مند شوم. این بود که یازده سال پیش رسماً به استخدام رادیو در آمدم و کار هنری‌ام را با بازیگری و نقش آفرینی در نمایشنامه های رادیویی آغاز کردم.

### پای صحبت نریا قاسمی گوینده رادیو و تلویزیون

هنرمندی سرشار از عاطفه و عشق به خانواده



نریا قاسمی همراه متوجه نودری برنامه واریته هفته را اجرا میکنند

— غیر از فعالیت‌های رادیویی چه فعالیت‌های دیگری هم در این گونه زمینه‌ها داشته‌اید؟  
— بله. در تئاتر کار کرده‌ام. دوبله هم کرده‌ام.  
— در تئاتر با که کار می‌کردید؟  
— با حمید سمندریان. با گروه سمندریان بود که در «اندورا» بازی کردم. هیچ وقت خاطره کار کردن با سمندریان را فراموش نمی‌کنم. کار کردن با این کارگردان خیلی چیزها بمن داد.

— امروز شما یکی از معروفترین گویندگان رادیو هستید. برنامه‌های «واریته هفته» و «بگوئید و بشنویید» که شما یکی از اجراکنندگان آنها هستید، از پرشنونده‌ترین برنامه‌های رادیوست. فکر نمی‌کنید که بازیگری شما را از کار اصلیتان خیلی بازیگری

است جدا کند؟  
— فکر نمی‌کنم که گویندگی از کار بازیگری مجزا باشد، چرا که گویندگی در برنامه‌هایی که جنبه نمایشی دارند مستلزم کارکشتگی و مهارت هنری است. مثلاً برای خواندن يك متن در برنامه «واریته هفته» باید تمام نکات نمایشی را رعایت کرد: در يك جای خاص خندید، يكجا سکوت کرد و در جای دیگر حالت عصبانیت به صدای خود داد.

می‌دانید که ایجاد این همه، تابع رعایت اصولی هنری است. کار گویندگی ما با کار گویندگان اخبار خیلی تفاوت دارد. يك گوینده اخبار، متنی را که در دست دارد عیناً می‌خواند، ولی ما ناچاریم در آن دخل و تصرف کنیم، یعنی باید حال و هوایی ایجاد کنیم که برای شنونده شیرین و خوشایند باشد.

شما یکی از معدود گویندگان رادیو هستید که در تلویزیون هم برنامه اجرا می‌کنید. تفاوت‌های خاصی که میان رادیو و تلویزیون وجود دارد، پزایتان مشکلاتی ایجاد نمی‌کند؟  
— کار رادیویی و کار تلویزیونی باهم تفاوت کلی دارند. کار تلویزیونی يك کار صد درصد نمایشی است. مسئله تصویر، که رادیو فاقد آن است، ایجاد می‌کند که هنرپیشه تلویزیونی ورزیده‌تر باشد و خوشبختانه این مسئله برای من که در صحنه تئاتر هم کار کرده‌ام و با مردم سرخورد مستقیم داشته‌ام، ایجاد دشواری نمی‌کند. تجربه ثابت کرده است که هنرمندان تئاتر در کار تلویزیونی از موفقیت بیشتری برخوردار بوده‌اند.

تازگی‌ها خیلی از فعالیتان در رادیو و تلویزیون گام‌ها برداشته‌اید. چرا؟  
— علت اصلی علاقه شدید من است به خانواده و شوهرم.

کار زیاد باعث می‌شود که من از شوهر و بچه‌ها غافل شوم. می‌دانید، الان پیشینه‌های زیادی بمن می‌شود که در نمایشها و در فیلمها بازی کنم، ولی وقت کم دارم. این میان، بهتر می‌دانم مادر خوبی باشم تا هنرپیشه خوبی.

— دوست دارید تمام فعالیت‌ها تان را در تلویزیون متمرکز کنید؟  
— نه. من الان هم در تلویزیون برنامه‌هایی اجرا می‌کنم، ولی چون کارم را از رادیو شروع کرده‌ام، بیشتر دوست دارم که فعالیت رادیویی داشته باشم.

— سر آخر، می‌توانم از تان بپرسم که اوقات فراغت‌تان را چگونه می‌گذرانید؟  
— بیشتر می‌روم سینما. اغلب فیلمها را می‌بینم. اگر فیلمی برای تماشا سراغ نداشت باشم، کتاب می‌خوانم و بیشتر در زمینه روانشناسی. و قبل از همه اینها، خانه‌داری می‌کنم، بچه‌ام را ترو خشک می‌کنم.

خانواده‌ام بزرگترین مایه دل بستگی من به زندگی است.

### رقابت تلویزیون و مطبوعات در زمینه آگهی

تلویزیون در آن حال که افراد را مجبور به مصرف می‌کند، بازار را توسعه می‌بخشد و بودجه اختصاص داده شده به تبلیغات را بالا می‌برد. و این بالا رفتن نه فقط برای تلویزیون بلکه برای مطبوعات نیز هست. در سال ۱۹۵۴ در انگلستان ۷۲۰۰۰ پوند هزینه تبلیغ در جراید شد و تنها سه سال بعد این رقم به ۹۶۰۰۰ پوند رسید. در همین مدت تلویزیون تجارتی «آی. تی. وی» از سه میلیون پوند ضرر به ۴۰ میلیون سود دست یافت با این حال کاهش اهمیت - حتی نسبی - تبلیغ در مطبوعات موجب از میان رفتن چندین مجله شد که با آنکه هنوز چند میلیون خواننده داشتند اما دیگر در طبقه خود نقش اول را از دست داده بودند این سر نوشتی بود که بر مجله آمریکایی «کالیرز» هم سائند مجله انگلیسی «ساتردی» و «نیوگت» فرود آمد. این مجله با آنکه شش میلیون و هشتصد هزار تیراژ داشت مجبور به تعطیل شد زیرا آگهی‌هایش که در ۱۹۵۰ به ۴۴۲۵ رسیده بود در ۱۹۶۸ به ۹۰۴-۹ مورد کاهش یافت. مجله‌های «لایف» و «لوک» نیز همین مشکل را دارند با آنکه در عرض ۱۰ سال تعداد مشترکان خود را دو برابر کردند، زیرا قیمت فروششان تقریباً ثابت مانده و قیمت اشتراکشان پایین‌تر از گذشته آمده است. اما می‌توان راه‌هایی پیدا کرد که بین تلویزیونی پیوندی ایجاد کند. در ایالات متحده آمریکا بنگاه‌های مطبوعاتی که تایم، لایف، نیوزویک، و واشینگتن-پست، شیکاگو تریبون، لوس آنجلس تایمز و غیره را منتشر می‌کنند ۵۶۹ ایستگاه رادیویی و ۱۷۰ ایستگاه تلویزیونی را هم تحت کنترل دارند. همچنین است مثلاً مورد تلویزیون ملی سویس که در این کشور روزنامه‌ها سهامداران سازمانی مستند که تبلیغات در تلویزیون را اداره می‌کند. تلویزیونهای انگلیسی متعددی هم مثل «آی. تی. وی»، «اسکاتیش تی. وی» یا «سالرن تی. وی» همینگونه عمل می‌کنند. با توجه به سوء استفاده تلویزیونهای آمریکایی از تبلیغات که مثلاً از بخش مستقیم تاجگذاری ملکه انگلیس برای توصیف معامن يك زیر پیراهنی یا از رپرتاژی درباره جنگ ویتنام برای یادآوری استفاده از ساخارین به جای قند، بهره می‌گیرند می‌توانیم بیان‌گاریم که تماشاگران، در مقام عکس‌العمل، در برابر تبلیغ مطبوعاتی نظر مساعد بیشتری دارند.

اکتور وضع مردم آمریکا چنین است: در ۱۹۵۷ نسبت آنها که تبلیغ تلویزیونی را ترجیح می‌دادند ۸۲ درصد بود امروز طبق بررسی اخیر که در شیکاگو به عمل آمده ۷۵ درصد در درجه اول تبلیغ در مجلات، ۲۳ درصد در روزنامه‌ها، ۵۵ درصد در تلویزیون، ۲۲ درصد در رادیو و ۲۸ درصد به وسیله آفیش را ترجیح می‌دهند.

### رقابت تلویزیون و مطبوعات در زمینه آگهی

روزنامه نمیتواند در رقابت با تلویزیون پیروز شود مگر آنکه کیفیت عالی داشته باشد



### تلویزیون در خانواده و جامعه نو

ترجمه: جمشید ارجمند

خواهید یافت در مورد مطبوعات - همچنان در آلمان - عواید ناشی از حق اشتراک از ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۴ به بیش از دو برابر رسیده و به معنای خاص، فروش آنها ۵۵ درصد افزایش یافته و عواید تبلیغاتی نیز در همین دوره ۱۷۵ درصد اضافه شده است. این تحول در مورد فروش تک شماره‌ای در کوچه‌ها و کیوسک‌ها از این هم مساعدتر بوده. درآمد حاصل از این راه در همین مدت ۶۷ درصد زیاد تر شده است.

نتیجه این که علیرغم وجود ۱۷ میلیون تلویزیون آلمانی بیشتر از گذشته روزنامه می‌خرند: ۲۳ میلیون نسخه در روز. رقابت موجود بین مطبوعات و تلویزیون در مورد آگهی‌ها، در درجه اول ناشی از خصوصیت هر وسیله ارتباطی است و به همین خاطر کمیسیون علیه این پروژه برخاسته که کانال دوم تلویزیون را در اختیار ناشران جراید بگذارد زیرا این راه حل، امکان يك رقابت سالم را که باید روزنامه‌ها را هر چه بیشتر به راه دیگری جز راه تلویزیون بیاندازد از میان برمی‌دارد.

قبلاً گفتیم که دلایل تضیق و وجه رقابت تلویزیون با مطبوعات در سرعت، دارا بودن تصویر متحرک و تبلیغات است. اینک در این زمینه، زمینه رقابت تلویزیون و مطبوعات دلیل دیگری هم اضافه می‌شود: میزان وقتی که تماشاگر در اختیار دارد. زیرا اگر تماشاگر روزانه ساعات متعددی را به تماشاگری تلویزیون می‌گذراند، وقت کمتری برای خواندن روزنامه دارد. طبق يك بررسی که توسط مؤسسه نظریه عمومی فرانسه انجام شده، از دو گروه تلویزیوندار و بی‌تلویزیون افراد دسته اول ۵۰ درصد کمتر از زمانی که تلویزیون نداشته‌اند روزنامه می‌خوانند.

پس باتوجه به همه این دلایل

روزنامه‌ها در رقابت با تلویزیون محکوم به نابودی نیستند. تماشاگر می‌تواند و باید نیاز به خواندن روزنامه را حس کند.

از صد فرانسوی که عادات روزنامه‌های محلی را می‌خوانند هفتاد نفر طبق بررسی فوق‌الذکر، ضرورت خواندن جزئیات اخبار را بعد از شنیدن آنها از رادیو یادیدن از تلویزیون تأیید کرده‌اند. حتی ۷۷ درصد اضافه کرده‌اند که مطالعه روزنامه به آنها امکان می‌دهد که اخبار را در اهمیت واقمیشان بهتر درک کنند و ۹۵ درصد هم این نظر را داده‌اند که نه رادیو و نه تلویزیون، روزنامه را از اهمیت خود نمی‌اندازند به شرطی که مطبوعات تحول پیدا کنند. تغییر شکل به‌دهند.

در زمانی که تلویزیون رویدادها را نشان می‌دهد، و آن را وارده خانواده می‌کند، روزنامه‌ها باید راه دیگری را در پیش بگیرند. البته این نظر در مورد کشورهای صادق است که از صد سال پیش دارای سنت روزنامه‌مندی. زیرا طبیعتی است که در بعضی کشورها، مثلاً کشورهای از آفریقای سیاه که مردم، مستقیماً و يك باره از وسیله ارتباطی طبل به‌رادیو و تلویزیون دست‌یافته‌اند و کاملاً تعلق به سنت شفاهی خاص این کشورها دارند، ضرورت روزنامه احساس نمی‌شود. روزنامه در این کشور ها باتوجه به نسبت بالای بیسوادان که بین ۸۰ تا ۹۰ درصد است یا مردمش عادت به مطالعه ندارند شانس کمی برای توسعه دارد. ارقام، این موقعیت را به خوبی نشان می‌دهند: تعداد روزنامه‌های فروخته شده برای هر هزار نفر در آقیانوسیه ۲۹ عدد، در آمریکا ۲۵، در اروپا ۲۳، در آسیا ۴ و در آفریقا ۱/۲ عدد است. واگر این اختلاف گرایش به کم شدن داشته باشد، همچنان عمیق باقی خواهد ماند.

اما در کشورهای توسعه یافته، تماشاگر که قبلاً می‌داند چه می‌گذرد، روزنامه نخواهد خرید مگر آنکه به او امکان بیشتر دانستن و به‌صورت درک و فهم واقعه، تجزیه و تحلیل آن، پیش‌بینی گسترش آن و دریافت اهمیت آن را بدهند. حاصل کلام، روزنامه دیگر نباید آنچه را که هست اطلاع دهد، بلکه باید تشریح و تفسیر کند. این امر روزنامه‌ها را وادار می‌کند که «جدی» باشند. روزنامه نمی‌تواند در رقابت با تلویزیون پیروز شود مگر آنکه کیفیت عالی داشته باشد. دلیلش این که روزنامه‌هایی از این دست، نه تنها از بین نرفته‌اند بلکه تیراژ و منافشان هم افزایش یافته است. در آمریکا همه نشریات در سطح بالای فرهنگی مثل نیویورک تایمز و نیوزویک، ۲۰۰ درصد پیشرفت کرده‌اند. در انگلستان نیز وضع به همین منوال است. سندی تایمز و آپرزور تیراژ و منفعتشان بالا رفته است. در فرانسه نیز روزنامه لوپوند که در ۱۹۵۸ به تعداد صد هزار نسخه منتشر می‌شد در ۱۹۶۸ پانصد هزار تیراژ داشت.

تمام



## کنت کلارک

## «تمدن»

ترجمه: دکتر حسن مرندی

(۳۴)

## رنالیسم اجتماعی

نکته شگفت در مورد شاهکار ژریکو آن است که با وجود آنکه دقیقاً مستند است، تابلو کامل آن نمونه‌ای از تصویرسازی عظمت طلبانه است. ژریکو برای یافتن زبان رسمی نقاشی خود به عصر قهرمانی پیشین، دوره اعتلا رنسانس چشم دوخته بود و «لوفان نوح» اثر میکل‌آنژ و پهلوانان او در نمازخانه میستین و حتی تابلو «حلول» اثر رافائل سرمشق وی بود. اما آنچه به هواداری وی از بایرون نمی‌خورد، تکیه او به سن بیان بود. با وجود این تابلو «تخته‌بند مدوزا» به نیت ایجاد اثری که امروزه ما آنرا «رنالیسم اجتماعی» می‌نامیم کشیده شد و به همین عنوان پذیرفته شد. ژریکو قصد آن کرد که به دنبال این اثر، دو تابلوی بزرگتر، یا موضوعی انقلابی تر بکشد: یکی کشودن زندانی در دوره تقشیش عقاید (در این مورد شك دارم که او از فیلیپوی پنهون، که در آن زمان اثری شکست‌خورده تلقی می‌شد خبر داشته بوده باشد) دیگری برده‌فروشی که برای آن طرحهایی نیز کشید. هیچکدام از این دو تابلو کشیده نشد، ژریکو خود را فرسوده کرده بود و به دوستانش گفته بود که انتظار مرگ را می‌کشد. برای آنکه روحیه‌اش قوی شود به لندن رفت، چون هم نقاشی انگلیسی را می‌ستود و هم عاشق اسپ بود - و می‌توان گفت تصویر رومانتیکها از اسپ مکمل تصویر آنها از کشتی شکستگی بود و انگلیس هم در آن موقع کشور اسپا بود. او از شهردربی Derby تصویری کشید و در یک سلسله طرح و لیتوگرافی حق مطلب را درباره خامی و خشونت محله‌های زندگی در کشور انگلیس ادا کرد (شکل ۱۹۳).

شکل ۱۹۳ - محله زندگی انگلیس، اثر ژریکو

این نقاشیهای انگیزه رومانتیک را يك قدم جلوتر می‌برند و عرصه‌هایی را که فراتر از مرزهای عقل است می‌کاوند. تلاش ژریکو برای رسوخ در ذهن مختل بیماران سبب شد که او بتواند خصایص جسمانی چهره‌ها و سرهای آنها را کاملتر و بهتر دریابد. در این زمان ژریکو به علت يك بیماری داخلی در گذشت، بیماری او در اثر سوار شدن بر سرکش‌ترین اسبی که توانست بیاید و خیمتر شد و او را کشت. هیچ مرد نیرومندی اینگونه مصممانه در جستجوی مرگ نبوده است. او در ۳۳

## سراب امید

احساسات انقلابی در اوایل قرن نوزدهم، هنوز می‌توانست به صورت همدردی با قربانیان ستم بروز کند

● دلاکروآ در فرار از اروپای مادی به مراکش گریخت، اما سر خورده‌تر برگشت

● قرن نوزدهم تفرقه‌ای در ذهن اروپایی پدید آورد که قرن شانزدهم در مسیحیت پدید آورده بود

سالگی اندکی کسالتراز بایرون و بسیار مستتر از شلی Shelly و کیث Keath، درگذشت.

## بدبین و باهوش

خوشبختانه يك وارث معنوی برجای گذاشت که بدبینی‌اش با هوش سرشارتری توأم بود! این دلاکروآ Delacroix بود.

وقتی «دانتو» ویرژیل از نهر دوزخی می‌گذرند، نخستین تابلوی بزرگ دلاکروآ را به نمایش گذاشتند، عده‌ای از ژریکو پرسیدند آیا او تابلوراکشیده است. وی جواب داد: «دلم می‌خواست من آنرا کشیده بودم.»

در سال بعد دلاکروآ تصویری کشید که در آن دلاکروآ تماماً خودش است، این تابلو «قتل عام اسکویس» (شکل ۱۹۴) نام دارد و مانند همه شاهکارهای نقاشی رومانتیک يك حادثه حقیقی را تصویر می‌کند: کشتار ساکنان يك روستای یونان به دست عثمانیهای اشغالگر. این تابلو احساسهای گرمانه لیبرالهایی مانند شلی و بایرون را منعکس می‌کند که رؤیای آزادی یونان را در سر می‌پروراندند. در این تصویر چنان اعتراض و همدردی به چشم می‌خورد که دلاکروآ در تابلوهایی



## نفوذ سیاست معاصر

درسال ۱۸۳۰ پس از یکی از ابلهانه‌ترین ماجراهای تمام تاریخ اروپا، شارل دهم و صدراعظم او سبب شدند که انقلابی درگیرد. این انقلاب کوتاه و محدود بود و در مقایسه با انقلابهای قبلی و بعدی رویدادی حقیر می‌نمود - اما نشان داد که آتش خاموش نشده است و رومانتیکهای جوان هنوز شرار ۱۷۸۹ را در قلب خود حس می‌کنند. درواقع «ارتش جمهوریخواه» زیر فرماندهی یکی از رهبران انقلاب اصلی یعنی «لافایت Lafayette» بود. دلاکروآ به‌کاره ملی پیوست (و گفت چون او نیفورم را دوست دارد این کار را کرده است) و تابلویی کشید که آزادی مردم را رهبری می‌کند. این یکی از چندتا تصاویر رسمی انقلابی است که می‌تواند ادعا کند اثر هنری است، اما به هیچ‌روی از بهترین آثار دلاکروآ نیست. او بعداً هرگز نگذاشت آثارش تحت نفوذ سیاست معاصر خودش



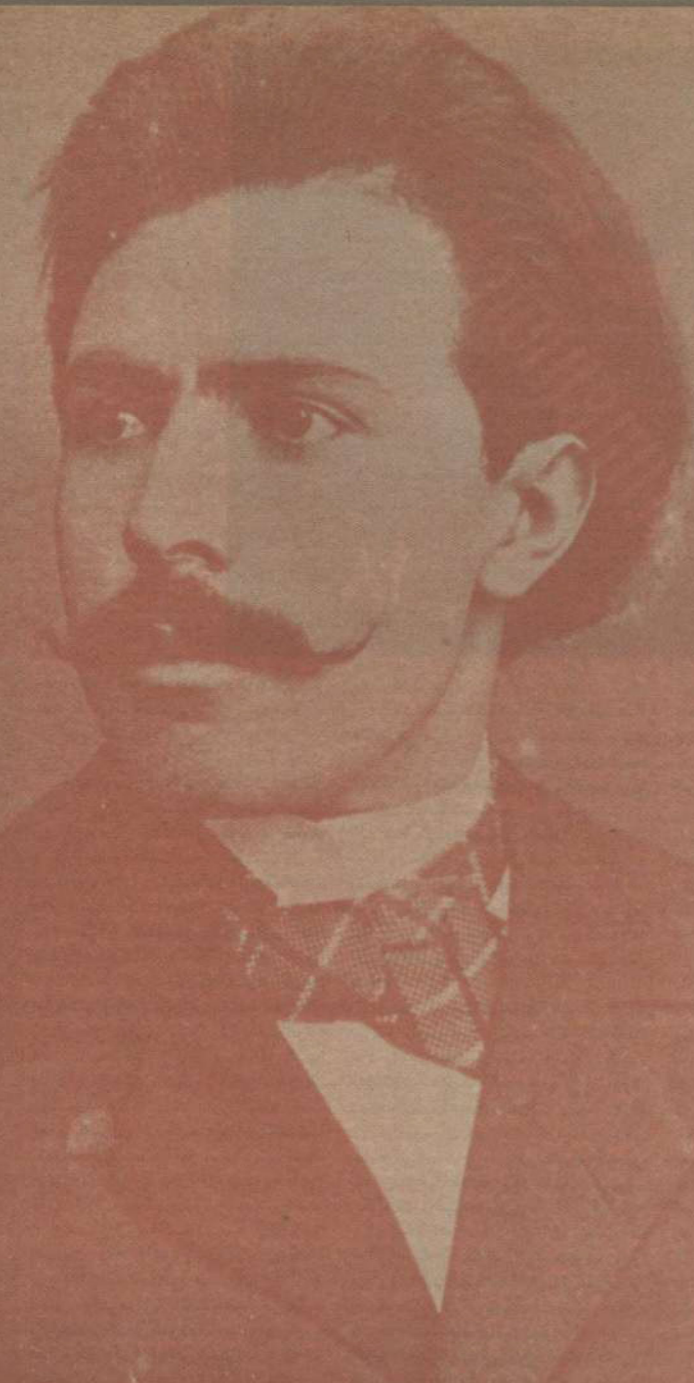
شکل رنگی ۴۵ - آتپلا، اثر دلاکروآ

قرار گیرد. برعکس او به‌عصری که در آن می‌زیست بیشترین تحقیر را روا می‌داشت و از مادگیری خشک و خام و عقیده خود پرستانه آن عصر به پیشرفت بدش می‌آمد و تقریباً همه هنر او تلاش برای فرار از این عصر بود. او به موضوعهای شعر رومانتیک مخصوصاً شکسپیر، بایرون و والتر اسکات‌گریز زد. برخی از بهترین تابلوهایی او ملهم از اشعار بایرون بود و این قدرت بایرونی را داشت که خود را بانیروهای والایی طبیعت بخصوص «با شیرهای غرنا و شمشیر ویرانگر» هسان و همانندکنند. بودلر Boudelaire شاعر فرانسوی‌گفته بود وقتی اندیشه‌ای در ذهن او پیدا می‌شود، عضلاتش از تاشکیبایی می‌لرزند و چشمانش چون چشمان ببری که به‌شکار خود حمله‌ور می‌شود می‌درخشند. در مورد دلاکروآ نیز چنین بود. موقع غذا دادن جانوران در باغ‌وحش پاریس، نقاش از شادی در پوست نمی‌گنجید. تابلوهایی بزرگ او از شکارشیر (شکل ۱۹۵) شخصی‌ترین آثار او هستند.

دلاکروآ از جامعه مرفه بورژوازی عصر خویش، نه فقط روحاً بلکه جسماً نیز گریزان بود. در ۱۸۳۴ به مراکش رفت، مراکش مدت‌ها خیال او را به خود مشغول داشته بود، اما وقتی به‌مراکش رسید واقعیت جز آن بود که وی می‌پنداشت. به‌جای خشونت و شدت پرمیجان رؤیاهای بایرونی خویش، روش کهنه‌ای در زندگی یافت که به‌قول خودش حتی از مجسمه‌های مومی کلاسیک کلاسیکتر بود. او گفته بود که حرکات و سکنات اعراب مانند کاتو Cato بزرگ سیاستمدار رومی است.

دلاکروآ محفلی کوچک از دوستان شاعر و نویسنده‌داشت که یکی از آنها شوپن Chopin بود. شوپن تنها کسی بود که دلاکروآ بی‌محابا دوستش داشت و تحسینش می‌کرد. بودلر گفته بود که موسیقی شوپن مانند «پرنده‌ای با بالهای درخشان

شکل ۱۹۴ - قتل عام اسکویس، اثر دلاکروآ



نکته‌های تاریخی

به انتخاب: کاو دهگمان

صحنه‌ای از انقلاب مشروطه و جانبازی میرزا جهانگیر خان مدیر روزنامه صور اسرافیل

دوباره میرزا جهانگیر خان شیرازی، مدیر روزنامه نامی «صور اسرافیل» که بغاوت ارمن‌های عالی خویش در انقلاب مشروطه ایران گشته شده، مطالب بسیار خواننده‌ای، لیکن او را در میدان آن انقلاب، کمتر دیده‌اید. اینکه، صحنه‌ای از جانبازی او:

گلوله شریل، از طرف سرچشمه، پرتابی میان بهارستان افتاده می‌ترکد. از اینجاست، کار پراشعاصی که در بهارستان هستند، از حج اسلام و دیگران سخت میشود. میرزا جهانگیر خان، مدیر صور اسرافیل که مردی جنگجو و تیراندازی قابل است، با جوش و خروش فوق‌العاده

جنگ میکند. گاهی به مسجد میرود در بالای گنبد و گاهی سردر بهارستان کار میکند. و بهرحال جنگجویان را ترغیب و تحریک میکند. مشیره زاده‌آوار، میرزا اسدالله خان، جوانیست به سن بیست و پنج سال، خوشخو، باطراوت و جنگجو، بعد از آنکه اطراف توپ مجازی سردر را از توپچیان غالی ببیند، از سنگر فرود آمده می‌خواهد برود توپ را بمجلس بیاورد. همینکه در مجلس باز میشود و این جوان خارج میگردد، از قراولخانه مقابل سردر مجلس، که آخر نگارستان است، گلوله برپیشانی او اصابت کرده از پا درمی‌آید. جوانان نمش او را به

است که بر فراز هراسهای مفاکی پرپر می‌زند. او می‌توانست این تمثیل را در مورد نقاشی دلاکروآ (که از ستاینندگان پرشور آن بود) نیز به کار ببرد و بر آن بفرزاید که این مفاک به هیچ‌روی دلاکروآ را به هراس نمی‌افکند، بلکه برعکس مایه جلال او می‌شود.

آتیلا در کتابخانه!

از خوشبختی، یکی از دوستان دلاکروآ، به نام Thier نخست‌وزیر شد و به او چندین سفارش بزرگ دولتی داد، از جمله نقاشی پر کتابخانه پارلمان فرانسه را به عهده او گذاشت. در یک سوی اطاق وی صحنه‌ای از آتیلا رهبر هونها را کشید که بقایای تمدن باستانی را لگدمال می‌کند (شکل رنگی ۴۵). چه انتخاب باور نکردنی و عجیبی برای نقاشی در یک کتابخانه! همدردی آشکار دلاکروآ با این تجسم نیروی ویرانگر تمدن آن‌را عجیبتر کرده است. هیچکس بهتر از دلاکروآ در نیافته بود که تمدن جان خود را از چنگ ویرانگری به در برده است. شاید دلاکروآ می‌گفته آیا این جان بدر بردن ارزشی داشته است؟ اما در پایان، تا حدودی با اکراه به این سؤال پاسخ مثبت می‌دهد. او وارث آگاه بهترین عقول اروپایی، دانته، میل آتو، تاسو، شکسپیر، روبنس و پوسین Poussin بود - نامهای آنان مکرر در نوشته‌های دلاکروآ می‌آید و آثارشان الهام‌بخش نقاشی او بوده است. شاید که آخرین سخن او در این زمینه نقاشی دیواری او در کلیسای سن سولپیس St. Sulpice است (دلاکروآ با آنکه مسیحی نبود، تنها نقاش بزرگ مذهبی قرن نوزدهم است). وی در این نقاشی کشتی گرفتن یعقوب را با فرشته تصویر کرده است (شکل ۱۹۶). در سایه بلوط‌های کهن، که کنایه از طبیعت بدوی است، انسان تمام شب تیره را کوشیده است تا در برابر آن ارمغان درک روحی، که زندگی را چنین غم‌آور و بفرنج می‌کند مقاومت ورزد، او چون گاو نری به فرشته می‌تازد، اما سرانجام باید به سر نوشت تسلیم شود.

دلاکروآ از این جهت به تمدن ارزش بسیار می‌نهاد که می‌دانست تمدن آسیب پذیر و شکننده است، و هرگز چنان ساده لوح نبود که در تاهیتی جانشینی برای تمدن بیابد. پل گوگن Gaugin که این کار را کرد بسیار ساده لوح تر بود و شگفت آور نیست که او این زحمت را به خود نداد که درباره تاهیتی اطلاعاتی کسب کند، و وقتی به تاهیتی رفت دید که در حدود یک قرن است که اروپاییها آنرا تباه کرده‌اند. نفرت بایرونی گوگن از جامعه زمان خودش سبب شد که به هر قیمت شده از تمدن بگریزد. او نیز مانند دلاکروآ آنچه را می‌خواست نیافت، اما توانست آنچه را یافته است در رویای خود قالبگیری کند و بگنجانند. و سرانجام آنچه در تاهیتی کشف کرد سبب چیزی بود که دلاکروآ در مراکش کشف کرده بود: نجات، وقار، ابدیت. وی پاشامتی واقعاً قهرمانانه به رؤیای خود، علیرغم فاجعه‌هایی که پیش آمد، وفادار ماند. این شهادت سبب میشود که بسیاری از رویدادهای شوم و شگفت زندگی او را در تاهیتی فراموش کنیم. تابلو او به نام «زنان تاهیتی» شامکاری مانند «زنان الجزایر» اثر دلاکروآ است. اما آدم به این فکر می‌افتد که بر سر تمدن اروپایی چه بلایی آمده بود که این سفرهای طولانی برای گریز و آن ابراز انزجارها را ضروری ساخته بود.

انتقام



شکل ۱۹۵ - شکار شیر، اثر دلاکروآ

شکل ۱۹۶ - یعقوب با فرشته کشتی می‌گیرد، اثر دلاکروآ



بهارستان برده کناری میگذارند. میرزا اسدالله خان بعد از اسارت تیر مهلك، آب میطلبد، شاهزاده حسن، از مجاهدین شاه آباد، از حوض بهارستان کفی آب آورده به حلق او میریزد، و بچاره جان می سپارد.

میرزا اسدالله خان، در ایام تحصن بهارستان، اغلب بانگارنده بود. روزها، زحمت روزنامه «صوره» را تحمل می کرد و شبها، تا نزدیک صبح، بنویس در بالای پام کشیک میکشید. شب\* دوشنبه، ۲۲ جمادی الاولی که نگارنده در بهارستان بودم، این جوان را در نیمه شب دیدم خورجینی بردوش دارد به اطالی که متحصنین در آند وارد میشود. در این خورجین اوراق طبع شده روزنامه «صوره» است که از طبعه گرفته آورده است در بهارستان توزیع کند. و این، آخرین شماره «صوره» است که در طهران طبع شده.

نگارنده، استراحت میکند و آن جوان به بستن بسته های روزنامه میردازد. تصور میشود، با همه زحمت و خستگی، بعد از فراغت از کار روزنامه، استراحت خواهد کرد. ولی، بین- (الطوعین است. نزدیک گوش من، صدائی سرا بیدار میکند، چشم را گشوده می بینم اسدالله خان گفتگ خود را زیر سر و قطار فشنگ را که تازه از کمر باز کرده، بروی آن می گذارد و می خواهد سر بروی آن گذارده دمی استراحت نماید.

میرسم شماستید؟

بلند کرد که مضمون آن این بود: «مواظب باشید!» و گفت: - جمهوری نبود که در جنگ ۱۹۱۴ پیروز شد، بلکه فرانسه بود. پس از اعلان جنگ در «مارن» Marne و از زمان کلمانسو، بطور قابل ملاحظه ای از رقابتها و از فعالیت های احزاب کاستند...

جمهوری نیست؟ - من جمهوری را استوار کردم. اما جمهوری است که باید بتواند فرانسه را از نو بسازد. «ام ملی» با انواع ناسیونالیسم خیلی فرق دارد. من اینرا میدانم. کمیست ها هم آنرا به روال خودشان درک می کنند. از اینرو است که به ماجرای چریک های شان اینهمه اهمیت می دهند. آنها احساس می کنند دولتی که نتواند دفاع از ملت را تأمین کند دولت محکومی است. نه دو امپراطوری فرانسه، نه امپراطوری آلمان و نه امپراطوری روسیه، هیچکدام پس از شکست باقی نماندند. حقایقت عمیق دولت در این است. شما حق دارید بگویید که کمیسیسم به روسیه اجازه داد که ارتش خود را از نو بسازد...

روح خود را باز یابد. متوجه شدم که حرف او ران تمام گذاشته ام، چون ژنرال گاھی در میان جمله هایش سکوتی طولانی می آورد، اما اندیشه خود را دنبال می کرد. - ... و همانطور که گفتید آسیا نمی تواند روح خود را باز یابد، مگر در صورتیکه «ملت» هایش را باز یابد. رژیم سلطنتی فرانسه شاید در همان «روسیا» مردم... خواهش می کنم ادامه بدهید.

- چرچیل نوشته است که «کلمانسو» در نظر او یکی از مردان انقلاب جلوه کرده است... بانوعی رازگویی طنزآلود که اغلب وقتی بحث تاریخ در میان باشد در او می بینیم، کمی چشمانش را بهم

# حافظات Antimémoires



از: آندره مالرو ترجمه رضا سید حسینی

زد گفت:

- آنها خیلی حرف زده اند و خوب هم حرف زده اند. آنها ملت بسیج شده را برضد ارتش های مزدور ایجاد کردند. و وقتیکه ملت های دیگر هم وارد میدان شدند، همه چیز در هم ریخت... اما همه اینها برضد ناپلئون بود. - شما باور می کنید که میرایو سلطنت را نجات داده باشد؟ - او بوقوع مرد، گمان می کنم که اگر زنده می ماند مردم را سخت از خود مأیوس می کرد و خودش هم سر می خورد...

در برابر غرقه رومی سربهای بریده یا گوتین، فردگرایی که آماده بود بخاطر چشمان ملکه و مکه های شاه به انقلاب خیانت کند، و پس از رفتن دو دخترش که در بسترش بودند، آرام و اسیلانه جان سپرد، ماجراجوی بزرگی جلوه می کرد. او، از آن تقدیس میهمی که می بین یا ملت، نثار همه رهبران پیش از «نهم ترمیدور» می کردند بهره ای نداشت. من آنچه را که ژنرال دوگل درباره «هش» نوشته بود خوانده بودم و شاید بهنگام گفتن این حرف به او هم فکر می کرده است. زیرا «هش» نیز مسموم شده و مرده بود:

«هش چهره خوبی است. در هر مقامی که قراش میدهند، خود را شایسته آن مقام نشان میدهد... و بعد در «وانده» Vendée مردم را وادار می کند که پیش از خودکشی دورمیزی گرد آیند و گفتگو کنند... اما وقتیکه می کرد...»

باستفهام او را نگاه می کردم. لیخندی طنزآلود زد: «... دیکتاتوری...»

کارتها را خراب می کرد... گفت: - وقتیکه از «کنسروزی» آزاد می شد، در کریدور کنار کشید تا به زندانی تازه ای راه بدهد: این زندانی «سن ژوست» بود. - آه همیشه آدمهای معنی با هم دیگر برخورد می کنند. باخود گفتیم: «سن ژوست در

کریدور، ژوزفین در اتاق» اوماند چند لحظه پیش باز هم انگشترش را بلند کرد و گفت: - اشتباه نکنید: فرانسه دیگر انقلاب نمی خواهد. زمانش گذشته است. از خنثی بودن لعن او - همان لحنی که در مورد امپراطوری روم نیز بکار برده بود- تکان خوردم. روشنفکران ما با شور و هیجان نوعی اساطیر سیاسی را زنده نگه میداشتند. ونیرو- های کمونیسم و فاشیسم هنوز در برابر هم صف آراسته بودند. برای نخستین بار احساس می کردم که چگونه ارزش- های عالی اینهمه اشخاص دیگر، که اغلب رقبای وی نبودند، در نظر او بی اهمیت است. چندی پیش، در پاسخ گزارش وزیر خواربار در مورد بازار سیاه که پاریس را در هم ریخته بود، سربها جواب داده بود: «فرانسوی ها باید تصمیم بگیرند که غیر از مساله مایه دودشان چه چیزهای دیگری بپردازند...»

لحن او لحن ماری آنتواتت بهنگام حرف زدن از «نان شیرینی» نبود. او با لحن عارفی که از مصائب قدیسان حرف می زدند گفت بود: «زمان آن گذشته است.» اما عارفان هیچ اعتقادی به تاریخ ندارند... گفت:

- شمار روزنامه «کومبا» هنوز اینست: «از مقاومت به انقلاب.» - تیراژ «کومبا» چقدر است؟ - من اعلام کردم که تا آخر سال همه منابع انرژی و اعتبارات ملی خواهد شد. نه بخاطر جناح چپ، بلکه بخاطر فرانسه. جناح راست برای پشتیبانی از دولت عمده ای ندارد و جناح چپ خیلی عجله می کند. «آنچه آقای «پالوسکی» از گفتگوی شما درباره تبلیغات برای من نقل کرد، برایم جالب بود. روشنفکران چه عقیده ای دارند؟ نمی خواهم بگویم درباره تبلیغات، بلکه... بطور کلی. - عده ای از آنها هستند که دوران مقاومت کارشان را به «رومانتیسیم تاریخی» کشانده است و این دوره باید آنها را اقناع کند. وعده ای که یا

و عملی دنبال تئوری آن می گردند: تئوری بصورتی خاص: یعنی «مارکس» نه ریشلیو. در نظر آنها «ریشلیو سیاست نداشت». من به آقای «پالوسکی» گفتم که در حال حاضر «آنها به حرف شما گوش نمی دهند.» آنها تضاد را که در آن زیست می کنند کمتر احساس می کنند زیرا این تضاد هنوز عملا به مرحله تجربه در نیامده است. اما همانطور که در گنگره «نصبت آزادی بخش ملی» دیده شد، آنها بطور مبهم احساس می کنند. گذشته از آن، «مقاومت» واقعی دوسوم از افراد خود را از دست داده است.

«دوگل» اندوه زده جواب داد: - میدانم، من... احساس کردم که می خواهید اضافه کنید: «ضمناً میدانم که شما هم طرفداران خود را از دست داده اید.» اما جمله اش ناتمام ماند و از جا برخاست.

- وقتیکه پس از مدتی دوباره پاریس را دیدید چه چیزی بیشتر از همه برایتان تکان دهنده بود؟ - دروغ!

آجودان در را نیمه باز کرده بود. و ژنرال مرا مشایعت می کرد گفت: - از شما متشکرم! غرق در رؤیا در حالیکه در پانها و سلاحهای قدیمی را با هم اشتباه می کردم، از پلکان تاریخی پائین رفته بودم و در کوچه راه می رفتم، چه چیز او مرا دچار حیرت کرده بود؟ پیش از آن، از راه اخبار با کیفه و لحن و حتی آهنگ کلام او آشنا شده بودم که شبیه خطابه هایش بود. اما در سینما او حرف می زد و حال آنکه من با مردی روبرو شده بودم که سوال می کرد و قدرت او در نظر من، بیش از هر چیزی در قالب سکوتش جلوه می نمود.

بازجویی در میان نبود. او ظرافت آمیخته با ذوق را دوست داشت. فقط با او نوعی «فاصله» درونی در میان بود که من آنرا بعدها فقط در مانوئل-توتنگ دیدم. فنون لباس نظامی بتن داشت. اما «فاصله» ژنرالهای نظیر «دلتر» De Lattre و «ولکلر» Leclerc مال خودش نبود و زائیده ستاره هایشان بود. من اغلب در برابر یک نظامی از خود می پرسیدم که او اگر شخصی باشد چکاره خواهد شد. «دولتر» در نظر من گاهی سفیر و زمانی کار دینال می شد. اما «دوگل» در زندگی شخصی نیز همان «دوگل» می توانست باشد.

سکوت او نوعی سوال بود. اگر در سکوت آلوده ژید نوعی کنجکاوی چینی وجود نداشت من بیاد او می- افتادم. «ژید» در الجزیره با آن صدای نافذ و مؤدبانه اش پرسید بود: «ژنرال عزیز، ممکن است اجازه یک سوال را بدم بهید؟» «کی تصمیم گرفتید که سرپیچی کنید؟» ژنرال با حرکتی مبهم و شاید با توجه به جمله انگلیسی مربوط به دریاسالار «چلیکو» پاسخ داد بود: «او همه صفات نلسون را دارد مگر صفت سرپیچی.» ژید درباره اسالت تشریفاتی که در دعوت او به

ناهار او وجود داشت برای من حرف زده بود و این نظر او درست بود. من خاطره تشریفاتی از او بیاد ندارم اما آن «فاصله» عجیب نه تنها بین او و مغاطیش، حتی بین «آنچه می گفت و آنچه بوده» نیز وجود داشت. من این حضور ذهن عمیق را پیش از آن نهدر نظامیان نه در سیاستمداران و نه در هنرمندان، بلکه فقط در مردان خدا دیده بودم که سخنان ملایم و ساده شان گویی از زندگی درونی شان جدا است. از همین رو است که وقتی او از انقلاب حرف می زد بیاد عارفان افتاده بودم.

او با مغاطیش رابطه ای قوی ایجاد می کرد که «فاصله» درونی موجود، آنرا بصورت بیان نکردنی در می آورد. رابطه ای ناشی از اینکه او احساس یک شخصیت کامل را به انسان تحمیل می کرد - احساسی خلاف آنکه می گویند: درباره هیچکس پس از یک گفتگو نمی توان قضاوت کرد. در آنچه او بمن گفته بود، وقاری وجود داشت که به ساده ترین گفته ها مسئولیت تاریخی می بخشید (مانند پاسخ استالین به سوال هرست\* در سال ۱۹۳۲: «چگونه ممکن است جنگی بین آلمان و اتحاد شوروی اتفاق بیفتد که مرز مشترکی با هم ندارند؟» - «پیدا می کنیم!»)

برغم ادب و نزاکتش انسان پیوسته احساس می کرد که با او حساب پس میدهد. ما وارد موضوع تجدید سازمان آموزش نشده بودیم و زمینه ای را هم که من می توانم در آن مفید باشم تعیین نکرده بودیم. فقط من یک افسر عالی رتبه را دیده بودم که افکار و اندیشه ها را دوست داشت و ضمن صحبت بصورتی نامحسوس از آنها تجلیل می کرد.

مردی که در برابر وی هر کسی مسئول بود زیرا او مسئول سرنوشت فرانسه بود. و خلاصه مردی شیفته که این سرنوشت - که می بایستی خودش کشف و تثبیت کند - روحش را آکنده بود. از نظر یک فرد مذهبی چنین بیان می شد: ذات، کهنات، تمالی. تعالی به آن صورتی که پایه گذار گرومهای جنگجویان بوجود آورده بود. پیش از اینکه این مرحله را هم پشت سر بگذارم، باخوام پرتی سربلند کردم: به کوچه «سن دومینیک» Saint Dominique رسیده بودم.

اصرار داشتم که احساس پیچیده ای را روشن کنم: او با اسطوره خویش همسان بود. اما چگونه «والری چنین بود زیرا با همان دقت و نفوذ کلام مسیو تست\* حرف می زد و زبان عامیانه و طنز را نیز به آن اضافه می کرد. «اینشتن» با سادگی یک فرانسسیکن ژولیده، و حتی پیش از خود فرانسسیکن ها شایسته بود «اینشتن» باشد. نقاشان بزرگ وقتی شبیه خویشتند که از نقاشی حرف بزنند، یگانه آدمی که ژنرال دوگل او را در خاطرم زنده کرد - نه برالتر تشابه بلکه برالتر تضاد همانطور که انگر Ingres و دلاکرو Detacroix را بیاد می آوردم - تروتسکی بود.

چند روز بعد بعنوان مشاور فنی به کابینه او دعوت شدم. آنگاه بود که مقاله طرح تجدید سازمان آموزش

ملی آغاز شد و استوتزل\* اولین میلیون فرانک را گرفت که با اجازه داد اولین سنجش آراء جدی را شروع کند. خدایان ما را یاری کردند: آخرین سنجش مربوط به «فراندموم قانونی» (که هنوز مخفی بود) ۹۹۷ در هزار درست درآمد. از آوریل تا اوت روزولت، موسولینی و هیتلر مرده بودند، چرچیل کنار رفته بود، آلمان تسلیم شده بود، بمب اتمی برفراز هیروشیما منفجر شده بود. روز ۲۱ اکتبر، انتخابات ۳۰۲ نماینده کمونیست و سوسیالیست به مجلس فرستاد. ژنرال که به تضاق آراء بعنوان رئیس دولت انتخاب شده بود من وزیر اطلاعات شدم. وظیفه آموزندگی هم در میان بود. لازم بود مخصوص مانع این شوم که هر حزبی منافع خود را در نظر بگیرد. تووژ\* قانون بازی را در نظر داشت و می- خواست حزب کمونیست را در خدمت نوسازی فرانسه بگذارد.

«ادامه دارد»

- ۱- Rossbach - دهکده ای در ایالت ساکس که در سال ۱۷۵۷ فردریک دوم در آن، فرانسویان و متحدین آلمانی آنها را شکست داد.
- ۲- Thermidor I (۲۷ ژوئیه ۱۷۹۴) - روزیکه روسپی سرنگون شد و دوران «تور» در فرانسه پایان رسید.
- ۳- Lazare Hoche - ژنرال دوران انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۶۸ - ۱۷۹۷) که فرزند ستوریان لوئی شانزدهم بود، در شانزده سالگی وارد خدمت ارتش شد. انقلابیون او را در ظرف دو سال از سرچوخی به ژنرال رساندند زیرا دنبال هر ماوریتی که می- فرستادند میرفت و بیروزمانه بازمی گشت.
- ۴- Conciergerie زندان مشهور پاریس که محکومین را پیش از فرستادن به پای کوبتین در آنجا کتیبنداشتند.
- ۵- Louis de Saint - Just (۱۷۹۴) - همراه روسپی امداد شد.
- ۶- Willy Münzenberg
- ۷- John Rushevorth Jellicoe
- ۸- دریاسالار انگلیسی و فرمانده ناوگان انگلیس در جنگ جهانی اول (۱۸۵۹-۱۹۳۵)
- ۹- که در سال ۱۹۱۷ مزلون شد و از ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۴ فرماندار کل نیویورک بود.
- ۱۰- William Randolph Hearst
- ۱۱- بزرگترین ناشر روزنامه ها و مجلات امریکائی.
- ۱۲- Monsieur Testه قهرمان اثر معروف «دل والری» که شباهت زیاد به خود نویسنده دارد.
- ۱۳- Stotzel
- ۱۴- Maurice Thorez - سیاستمدار کمونیست فرانسوی (۱۹۰۰ - ۱۹۶۴) و دبیر کل حزب کمونیست آن کشور که در حکومت دوگل از ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۶ وزیر نواد عامه و در کابینه بعدی نیز معاون نخست وزیر شد و در ۱۹۶۷ از دولت کنار رفت.

هدیه عکاسان برزک جهان بناسیت

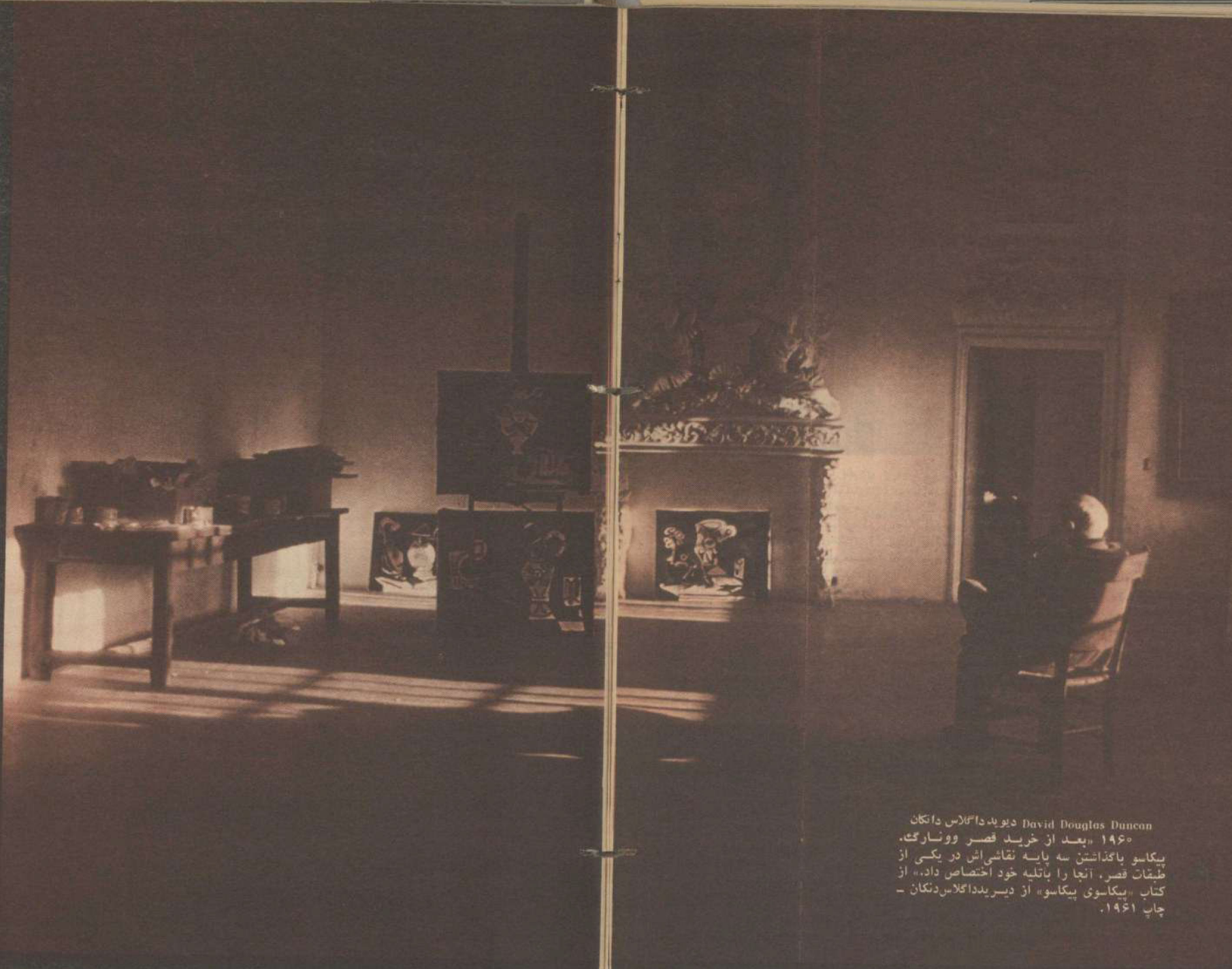
# نودسالگی پابلو پیکاسو

بیست و نهم اکتبر ۱۹۷۱ پابلو پیکاسو وارد نودمین سال زندگی‌اش شد. باین مناسبت مجموعه‌ای از عکس‌های جالبی که عکاسان معروف جهان از پیکاسو گرفته‌اند، در اروپا چاپ شده این نقاش بزرگ عصر ما، این افسانه‌ای که هنر مدرن را زنده کرد، این چهره جادویی قرن بیستم هنوز هم مایه حیرت دنیاست. او کار می‌کند، کار می‌کند و همچنان کار می‌کند. مثل اینکه برای هر لحظه و ثانیه زندگی‌اش اهمیت بخصوصی قابل باشد. او گاهی که شبها خوابش نمی‌برد از بستر بلند میشود و هنگام صبح، یک تابلوی کامل و تمام شده را باطرافینش نشان میدهد و مختصراً توضیح می‌دهد: «خوابم نبرد، انوقت...»

ما تعدادی از این عکس‌های تماشایی را برای دوستداران این هنرمند خارق‌العاده و هنر نقاشی انتخاب و تقدیم می‌کنیم.

David Douglas Duncan دیوید داکلاس دنکان

۱۹۶۰ «بعد از خرید قصر وونارگت، پیکاسو با گذاشتن سه پایه نقاشی‌اش در یکی از طبقات قصر، آنجا را باتلیه خود اختصاص داد.» از کتاب «پیکاسوی پیکاسو» از دیوید داکلاس دنکان - چاپ ۱۹۶۱.



Rene Berri رنه بوری

۱۹۵۷ - عکسی از طرحی که پیکاسو بدور عکسی از چشمان خودش کشیده است.

Jacques Henri Lartigue ژاک هنری لارتینگک. ۱۹۵۵. این عکس هنگامی گرفته شده که یک سوژن پتریق چینی سوژن‌هایی در ماهیچه او فرو می‌کند و او عکاس را با این قیافه نگاه می‌کرده است.



David Douglas Duncan دیوید داکلاس دنکان. «بادگاری از سالهای خوش» ۱۹۵۶ پیکاسو و زنش ژاکلین در ویلای «کالیفرن» مقابل تابلوی پلاژ می‌رقصند.

«پیکاسو از ژاکلین پرسید آیا هنوز طرز قدم برداشتن باله‌ای را که در مدرسه آموخته بلد است؟ و ژاکلین باو حرکتی را که بیادش مانده بود نشان داد.»

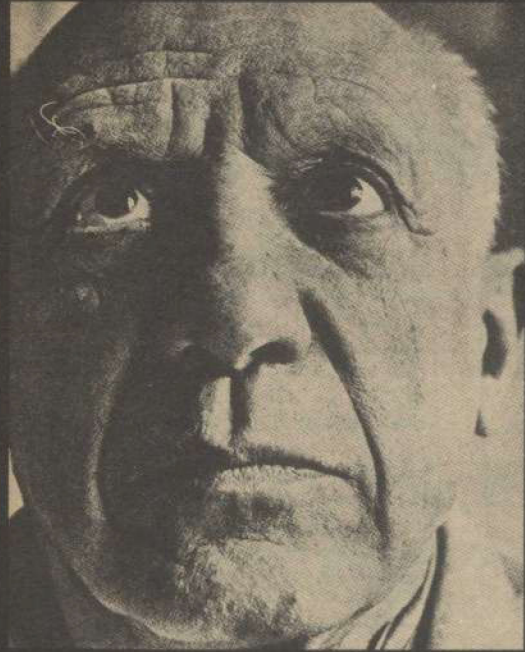
پیکاسو با مایو و پاهای برهنه سعی میکرد حرکات ژاکلین را تکرار کند» از کتاب «دنیای کوچک پیکاسو» از دیوید داکلاس دنکان - چاپ ۱۹۵۹.



Man Ray من ری

۱۹۳۰ در آتلیه عکاسی در مونپارناس

David Douglas Duncan دیوید داکلاس دانکن  
۱۹۶۲. پیکاسو و سگت افغانیش، کابل، در ووناگت.



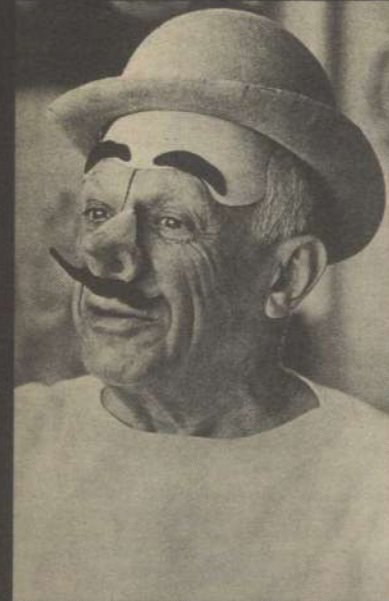
Richard Avedon ریچارد اودون. ۱۹۵۸  
عکاس نام این عکس را «برنده» گذاشته است.



Bill Brandt بیل برانت ۱۹۵۶ پیکاسو در «کالیفرنیا» ویلایی که در شهر کان دارد

Irving Penn ایروینگ پن.

۱۹۴۷. این عکس در ویلای «کالیفرنیا» کان برداشته شده است. پیکاسو شغل گاوپازی و گلابه بسر دارد و بادقت بهدوربین نگاه میکند.



David Douglas Duncan دیوید داکلاس دانکن  
پیکاسو خود را بشکل دلکتهای ایتالیا ساخته و بابچهها بازی می کنند.

David Douglas Duncan دیوید داکلاس دانکن  
«۱۹۶۰ پیکاسو بهنگام کار در ویلای «کالیفرنیا» در کان.



Robert Capa روبر کاپا. ۱۹۵۱ - فرانسواز ژیلو و پیکاسو در پلاژ ژوان.



# کارنامه

از مجموعه نیکلا کوچولو  
انترگوسینی  
کاریکاتورها از سامپه



من گفته که به هیچا نمی‌رسم، و مردم جرأت نمی‌کنن واسه خنده باکنکشت تشونم بدن، و با پولم بابا و مامانو می‌برم به سینما و همه می‌کنن: «نیکاکتین، این نیکلاس که خیلی پول داره و اونو که پول سینمای بابا مامانشو می‌دهد، هرچند که اونا باهاش خوب بودن»، خانوم معلم و مدیرمون می‌برن سینما و ... رسیدم در خونه.

تو این فکر و تعریفهای خوشگل برای خودم، کارنامه‌رو اصلاً یادم رفته بود و تندرته اومده بودم. به یه نفس کنده بیخ گلمو گرفت و به خودم گفتم شاید بهتر باشه که همین حالا بذارم و برم و برگردم تا به عالمه سال دیگه، اما داشت شب می‌شد و مامان خوشش نمی‌آد که من دیروقت بیرون باشم، خلاصه رفتم تو توی سالن، بابا داشت با مامان حرف می‌زد. یه مشت کاغذ رو میز، جلوش بود و مت اینس که خوشحال نبود. بابا می‌گفت: «خرچی که تو این خونه می‌شه باورنکردنیه، هرکی خرج این خونه‌رو ببینه خیال می‌کنه من میلیونر! این صورتحسابارو نیکاکتین! این صورتحساب صواب، این مال طظارا هان، البته پولو من باید فراهم کنم!» مامان خوشحال بود و به بابا می‌گفت که اون دستش توخج نیس و به روز باید با اون بره خرید تا بفهمه، و اون برمی‌گرده خونه مامانش و نباید از این قضیه جلوی بیخ صحبت کرد. منم کارنامه‌رو دادم دست بابا، بابا کارنامه‌رو باز کرد، امضاش کرد و داد به من و همون موقع گفت: «بیخه دخلی به این قضیه نداره، چیزی که من می‌خوام اینه که برام توضیح بدن که چرا گوشت بابا هم‌اینارو بیهم می‌گه، مت‌مامیش‌وماه پیش‌ازون، اما من دیگه خسته شدم. پیش می‌گم که خیلی بدبختم و چون اینجوریم، خوب، از خونه می‌ذارم می‌رم، می‌زد خیلی دور، دورا، و افسوسو خیلی می‌خورین، و برتمی کرده تا به عالم سال دیگه، و خیلی بودلدار می‌شم، و بابا خجالت می‌کنه از این که به

گفتم: «خوب، بریم توبه» مارسل سرشو خاروند و گفت: «یه‌دقه صبر کن. میام‌نبالت.» و بعد رفت خونه‌شون. در خونه‌رو نصفه واز گذاشت. من به صدای شرق شنیدم و بعد یه صدای کلفت که می‌گفت: «پسر تو نتخنوایت، حق دسرم ندارم، پسر! برو خود هیچکاره.» بعدشم صدای مارسل‌رو شنیدم که گریه می‌کرد. فکر می‌کنم باید نتوسته‌باشه خوب تو چشمای باباش نیکاکتین.

اشکال کار این بود که باید حالا من برمی‌گشتم خونه‌بون. شروع کردم به‌رام‌رفتن و سعی می‌کردم که پامو روی بند کشی وسط سستگش پیاده‌رو نذارم. کار آسونی بود چون تند راه نمی‌رفتم. می‌دوستم بابا بهم چی می‌گه. می‌گه که اون همیشه شاگرد اول‌بووده و باباش خیلی ازش راضی بوده و مرتب به عالمه از مدرسه تابلوی افتخار و مدال می‌آورده و دلش می‌خواس که اونارو به من نشون بده ولی تو اسباب کشی موقع ازدواجشون کم کردی. و بعد بابا بهم می‌گه که من به هیچا نمی‌رسم و بیچاره می‌شم و مردم می‌کنن این «نیکاکتین» که تو مدرسه نمره بد آورده و با کنکشت به هم تشونم می‌دن و من اسباب خنده‌شون می‌شم. بعد بابا بهم می‌گه که اون از هفت چاکش عرق می‌ریزه که من خوب تحصیل بکنم و برای زندگی آماده‌شم، ولی من نمک‌نشناسم و حتی از زحمتی که برای پدر و مادر بیچاره‌م درست می‌کنم ککم نمی‌گرم، و حق دسرم خوردن ندارم و دوردرد سینماهم باید منتظر کارنامه بعدی بود.

بابا هم‌اینارو بیهم می‌گه، مت‌مامیش‌وماه پیش‌ازون، اما من دیگه خسته شدم. پیش می‌گم که خیلی بدبختم و چون اینجوریم، خوب، از خونه می‌ذارم می‌رم، می‌زد خیلی دور، دورا، و افسوسو خیلی می‌خورین، و برتمی کرده تا به عالم سال دیگه، و خیلی بودلدار می‌شم، و بابا خجالت می‌کنه از این که به طرف در و به هدیه‌گه تنه بزیم و هدیه‌گه که هل بدیم و کیفایونو مت همیشه پرت کنیم هوا، یواش و بی‌حرف اومدیم بیرون. حتی خانوم معلمم نصد دار بود. ما از خانوم معلم گفتش: «من ساله‌سات که تو کار آموزش هستم و همچه کلاسی نالایقی تا حالا ندیدم. دراتشو برگردونه روی زوا کهیم که وقتی داشت نوشته دلیل این ادعاست. حالا کارنامه‌هاتونو توزیع می‌کنم.» و کلود زد زیر گریه. کلود شاگرد آخر کلاس، و هریاه خانوم معلم به عالمه چیز تو کارنامه‌ش می‌نویسه. بابا و مامان کلود راضی نیستن و هرده‌ه اونو از خوردن دس و تماشای تلویزیون محروم می‌کنن. کلود برام تعریف کرد که اون افتاده عادت کردن، که مامانش ماهی یه‌دقه اصلاً داد کردن، که باباشم برای تماشای تلویزیون می‌ره خونه همسایه‌ها، روی کارنامه من نوشته بود: «شاگرد شلوغ و غالباً گیجی است. می‌تواند بهتر از این باشد.» مال مارسل این بود: «شاگرد نالایق. با رفاقیاش فزاع اول می‌شد. چون می‌تواند بهتر از این باشد.» کسی که خیالش ازهم راحت‌تر بود، مارسل بود. می‌گفت: «من نمی‌ترسم. بابای من بهم هیچی نمی‌گه. صاف توچماش نیکاکتین می‌گه و بعد اون کارنامه‌رو امضاء می‌کنه. همین!» مارسل بچه پر دل‌و جراتیه. وقتی به سه کنجی خیابون رسیدیم ازهم سوا شدیم. کلود گریه کنون رفت، ژان مشغول خوردن بود و فرانسوا هم خیلی یواش یواش چرخش‌سوت می‌زد. من با مارسل تنها موندم. مارسل گفت: «اگه می‌ترسمی بری خونه، آسونه، بیا پیش ما بخواب.» مارسل رفیقته. یاهم راه افتادیم و برام تعریف کرد که چطور تو چشمای باباش نیکاکتین می‌کنه. اما هرچی به خونه مارسل نزدیکتر می‌شدیم اون کمتر حرف می‌زد. وقتی جلو درخونه‌شون رسیدیم مارسل دیگه هیچی نمی‌گفت. یه‌دقه‌ای اونجا وایسادیم و بعد من

تلاش مثبتی به عمل آورد و همچون مورد سینما و نقاشی متحرک یا تلویزیون، منفی و بی حرکت ذهنی نباشد. و دیگر، مساله مهم غیر از زیبایی و گویایی تصاویر، متن داستان است که به جای آن که مرتبستونی نوشته‌شود، در بین دایره یا مربع یا در محیط بی شکل منظم، از زبان پرسوناژ خارج می‌شود. و متن معمولاً فشرده، موجز و طنزآمیز است. محدودیت‌های دیالوگ قلم را ندارد. همیشه در دسترس خواننده است یک بار، دوبار، هرچند بار که بخواهد به متن و تصویر می‌نگرد. اختیار ناخود اوست. تصاویر و گفته‌ها ملک او هستند نه مانند تصاویر تلویزیون و سینما، فرار و گذرا.

پیش از این به مقدمه نمی‌پردازیم. چند سالی است که در فرانسه یک داستان مصور وارد زندگی مردم شده و اگر نه بیشتر، به اندازه پاورقی‌های پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیست روزنامه‌ها یا پاورقی‌های معروف «اوتونسو» و «الکساندر دوما» حیات مردم را دستخوش زیر و پیه‌های خود ساخته است. این پاورقی «آستریکس» نام دارد. در چند مجله و روزنامه چاپ شده و می‌شود و مستقلاً هم به صورت آلبوم و کتاب منتشر می‌شود و حتی به صورت فیلم نقاشی متحرک هم درآمده. اما چالب آن که فیلم آن به اندازه چاپ شده‌اش موفقیت کسب نکرده است.

«آستریکس» و پرسوناژهای دیگر این داستان مصور مردمی ساده لوح، گاه شیطان و زیرک ولی در همه حال شوخ طبع و شیرین هستند. زمان تاریخی آنها، به دوره «گلوها»، اجداد فرانسویان معاصر برمی‌گردد. و دائماً رومی‌های مهاجم در جنگ و ستیزند. امروز نام «آستریکس» به اندازه ژنرال دوگل و بریزیت باردو برای هر فرانسوی آشنا و مطبوع است، و می‌رود تا مانند «ماریان» سمیل فرانسه شود.

آستریکس را «رنه گوسینی» ابتکار کرد. طنز نویسی که داستانی «نیکلا کوچولو» را نوشته و آنها را در تماشا خوانده‌اید. در اینجا گفتگوی کوتاه با او می‌خوانید. البته گوسینی فقط نویسنده آستریکس نیست و سهم او در ابتکار داستان، سهم اساسی است. نقاش این داستانی «اودرزو» نام دارد.

بد نیست بداند که این طنز نویسی را برای اولین بار مجله تماشا به خواننده ایرانی معرفی کرده است.

از رویای غربی به هم شبیه‌اند. ● درآلبوم اخیرتان به تمدن صنعتی، تبلیغات و ساختارهای بزرگ حمله کرده‌اید. چرا این‌طور «جدی» شده‌اید؟ - من «منتقد» نیستم. فقط «مجهو» می‌کنم. آنچه این سوژه را به من الهام داد، برشورها و نشریاتی بود که برای این مجموعه تجملی تبلیغ می‌کرد، این سد زندگی که به انسان متوسط وعده داده می‌شود. ● طنز شما دست چپی است یا دست راستی؟ - طنز در حقیقت همیشه جبهه مخالف دارد. در یک حکومت دست راستی، طنز، دست چپی است و در حکومت چپی، طنز، راست است، از نظر شخصی، من عقیده سیاسی مشخصی ندارم. استنکاف من از تعهد به علت این است که طنزنویس هستم. به نظر من طنزنویس باید خارج از گردبندان، فاصله‌اش را حفظ کند، دنیا را سیاه و سفید نبیند.

# داستان مصور: هنر نهم

و گفتگویی با «رنه گوسینی» نویسنده مجموعه نیکلا کوچولو درباره داستان مصور

شش هنر وجود داشت؛ سینما را به این افزودند و شد هنر هفتم. بعد نقاشی متحرک به میدان آمد که بیانی دیگر بود و احساس و تخیلی جداگانه را اقتضا می‌کرد. و این شد هنر هشتم. و در یکی دو دهه اخیر، هنر نهمی کشف شده. نه این که تازه یا باشد، اما ارزشی را تازه شناخته‌اند. این هنر، داستان مصور است. همان که روزگاری با نام «کمیک» بین بچه‌ها معروف بود. اما الان قلمرویی وسیعتر پیدا کرده، بزرگترها هم گاه به عنوان فننی جدی به آن پناه می‌برند. در مجلات و روزنامه‌ها به طور مسلسل چاپ می‌شود، کتابها و آلبومی جداگانه از آن منتشر می‌شود، و بسیار بسیار بین مردم غرب محبوبیت دارد و خیلی از فیلمهای معروف و موفق با الهام از این داستانی مصور ساخته شده است. از صاعقه و خفاش بگیریم تا برسم به آخرین آنها «موندی بلز». و گاه این فیلمها به سبک بیانی داستانی مصور ساخته و مونتاژ می‌شوند. حتی تا اینجا می‌توانیم جلو برویم که داستان مصور، انگیزه کارسینمایی بعضی از معروفترین فیلمسازان دیاست. مثلاً «آن رنه»، فیلمساز روشنفکر فرانسوی که اعتراف می‌کند اصول مونتاژ را با تماشا و خواندن داستانی مصور فرا گرفته است. همین «رنه» در فرانسه کلویی از دوستداران داستان مصور تأسیس کرده که خیلی هم جدی است.

داستان مصور، یک پرده اجتماعی غرب شده است. بعضی نمونه‌های آن با گوشت و پوست مردم تماشا پیدا کرده و وارد زندگی آنها شده است، شب و روز با مرد و زن تماشا دارد و با آنها زندگی می‌کند پرسوناژهای این داستانی، علیرغم جنبه تخیلی و مرده خود، نوعی حیات پیدا می‌کنند، آفتاب می‌شوند، صاحبان کالاها آنها را می‌خرند تا به نفع محصولات آن‌ها استفاده تبلیغاتی کنند.

رزم این نفوذ و توفیق در چیست؟ آیا داستان مصور بر سینما و نقاشی متحرک برتری دارد؟ یقیناً خیر. «حرکت» در این داستانی ناقص است و تنها به کمک ذهن تماشاگر و با به دلیل هم دیدن تصاویر، تکمیل می‌شود. همین تلاش ذهنی است که اشتیاق را در «بیننده» خواننده برمی- انگیزد، همین که فرد هم باید بخواند و هم ببیند، یعنی

حرکاتی متضارانه هم به نفع ما وجود داشت ولی این «اسنویسم» وقتی متوقف شود، علیه موضوع به‌کار می‌رود و به این جهت من هرگز به آن اعتماد نکردم. از طرف دیگر این حرکت چندان هم پایدار نبود. ● موفقیت خود را چطور توجیه می‌کنید؟ چرا فرانسویها به اجداد خود علاقه نشان می‌دهند؟ - در حقیقت می‌شود از خودسوال کرد که چرا فرانسویها یک‌بار به این همه اشتیاق به اجداد خود نشان دادند. اما آنچه عجیب‌تر و مشکل‌تر جلوه می- کند، اشتیاق و علاقه خارجیها به اجداد فرانسویاست. مثلاً آستریکس درآلمان یک میلیون نسخه به فروش رفت. منکن است این‌طور تصور کنیم که علت این موفقیت این است که ما به‌طور ساده لذت خندیدن را به مردم عرضه می‌کنیم. ● آیا می‌توان در این سوژه، رد پای از یک وطن پرستی افراطی مشاهده کرد؟ - خیر. چون من ۲۴ سال از

زندگی‌ها در خارج از کشور گذرانده‌ام. به‌علاوه از نام من و نام «اودرزو» (که اصلاً غیر فرانسوی هستند) معلوم می‌شود که اجداد ما گلوها نیستند. از طرف دیگر مسأله توفیق آستریکس در خارج از فرانسه هم حرف مرا تأیید می‌کند. آیا آلمانها ممکن است فرانسویها را بهتر از خود بدانند؟ فرانسه ناساعسدترین کشور در مورد کار طنز است. در آمریکا و ممالک آنگلو ساکسون طنز نویسان افرادی مرفه و خوشبخت هستند. اگر من می‌خواستم عوامفریبی کنم آیا ممکن بود این حرفه کم‌درآمد را برگزینم که به‌خاطر آن مدت‌های دراز گرسنگی تحمل کردم؟ زیرا در زمانی که من کار داستان مصور را شروع کردم، این نوع داستان فقط مخصوص آدمهای عقب‌مانده ذهنی تلقی می‌شد و پولی که بابتش می‌دادند به‌صدها بیشتر شبیه بود.

● آیا تصور مخصوصی از «گل» و «گلوها» دارید؟ - نه. به نظر من همه کشورهای



خلاصه آنچه گذشت  
 نورمن اسمیت حسابدار آرام و سرپرست کانون آگهی... شبی به میخانه با میا می‌رود و آنجا با یکی از دخترهای بار به نام دوریس آشنا می‌شود. پس از صرف مشروب زیاد حالش بهم می‌خورد و دختره او را به کوچه‌ای در پشت میخانه می‌برد... و آنوقت به چشم خودشان گروهیان فوسکو را می‌بینند که گلوله‌ای توی دهن مردی به اسم لوپز خالی می‌کند و پس از این کار یک بسته جنس توی لنگه راست کفش او فرو می‌کند و هفت تیر و دستکش را بغل جسد می‌گذارد. اسمیت و دوریس پایه‌افزار می‌گذارند و گروهیان فوسکو صدای پای آندو را می‌شنود.

— دهنش را ببند... این مزخرفات را برای هالوها نگه دار...  
 فیل با لیخند ملجیحی گفت:  
 — معذرت می‌خواهم... حالا ممکن است یکی از میان شما این قدر لطف داشته باشد که بگوید در آن کوچه دوست داشتنی چه اتفاق افتاده؟  
 فوسکو، با یک دنیا بدخوئی به‌تام گفت:  
 — یاالله، بجنب ببینم، دانشجو!... کار داریم. تام با حرکت دوستانه دست گفت:  
 — بعد یکدیگر را می‌بینیم، فیل...  
 اسپرینگر و لامبرت بیرون رفتن دو پاسپان را تماشا کردند... هیکل غول‌آسای وینس فوسکو بر هیکل باریک و پهلوانی تام‌والش تسلط داشت. ستوان، ضمن آنکه سیگار برگش را می‌جوید، به‌عنوان نصیحت گفت:  
 — من اگر بجای تو بودم سر پسر وینس نمی‌گذاشتم... این مرد، به‌نظر من، حیوان کامل عیاری است... خودت را به او نمال...  
 فیل جواب داد:  
 — خودم می‌دانم... طرزکارش را دیده‌ام... خوب، چه خبرها هست، ادا؟

ستوان اد اسپرینگر سیگار برگش را ازدهانش برداشت و پیش از آنکه به‌گروهیان فوسکو و پاسپان تام‌والش جواب‌بدهد، ازخلالچشمهای نیمه‌بسته‌اش ته‌خیس و جویده آن را برانداز کرد... و آنگاه بسته سفید کوچکی را نشان داد و گفت:  
 — بهمین‌علت بود که من از قسمت موادمخدر، مدد خواستم. این بسته توی لنگه راست کفش او بود. از طرف دیگر، خودتان می‌دانید پسره در کار مواد مخدر، دست داشت... و از چند سال پیش مشغول این کار بود. و حداقل پنج شش بار دستگیر شده بود.  
 فوسکو غرغرکنان گفت:  
 — بسیار خوب... حالا دیگر نمی‌تواند از این کارها بکند. اجنبی کثیف مالها برای ما اسباب دردسر بود...  
 تام‌والش پرسید:  
 — عقیده شما در این‌باره چیست، سرکار ستوان؟... به‌نظر شما تسویه‌حسابی در کار بوده؟ در این اواخر، شایعه‌ای بر سر زبانها افتاده بود که سندیکای تبهکاران شرق می‌خواهد بازار جنس را قبضه کند.  
 فوسکو مثل سگی پارس‌کنان گفت:  
 — آه! معض رضای خدا، بچه‌جان، این‌قدر جوش نزن... شما بچه‌های درس خوانده، همه‌تان سر و ته یک کسریاس هستید... همیشه بیایست در هر حادثه‌ای انگشت کله‌گنده‌ها را در کار بدانید. اد اسپرینگر که سیگار برگش را محکم میان لبهایش گرفته بود، خنده‌ای کرد و گفت:  
 — تام، تو چگونه تاب تحمل این حیوان وحشی را داری؟  
 فوسکو پای به‌میان نهاد:  
 — سرکار ستوان، این تمارق‌ها را برای خودتان نگه بدارید.  
 و هردو مرد به‌چشمهای تار و اندیشناک و خصومت‌آلوده او که در آن صورت درشتش در حلقه‌ها فرورفته بود، خیره شدند.  
 ستوان با لحن خشکی گفت:  
 — برگردیم سر لوپز... من نمی‌دانم موضوع، موضوع تسویه‌حساب بوده است یا نه... شاید یک نفر هروئینی دیوانه، در بحبوحه بحران، این کار را کرده باشد. در حال حاضر، اظهارعقیده در این‌باره مشکل است. عجلات، افراد قسمت آزمایشگاه درمحل وقوع حادثه دست به‌کار هستند و حتی خرده‌های مغز او را از روی دیوار تراش داده‌اند.  
 فوسکو پرسید:  
 — از شهود چه خبر؟  
 اسپرینگر جواب داد:  
 — تا اینجا که از شهود خبری نیست. افراد ما از همه دهنه‌هایی که درهایشان به‌سوی کوچه‌باز می‌شود تحقیق کرده‌اند... هیچکس نه چیزی دیده و نه چیزی شنیده...  
 گروهیان گفت:  
 — آه! (و لیخند ظفر نمونی لبهای کلفتش را از هم باز کرد) بگذارید من باوردمت خودم که اینجا حاضر و ناظر است، به‌این‌کار برم... تا ببینیم چه نتیجه‌ای به‌دست می‌آوریم...  
 اسپرینگر سیگار برگ سیاه‌رنگش را تکان داد و گفت:  
 — خوب... خوب... سن و کله خبر نگارها پیدا شد... این قضیه مسلماً باعث‌خواهد شد کاغذافروانی سیاه بشود...  
 فیل لامبرت ضربه کوچکی به‌پازوی تام زد و گفت:  
 — سلام عرض می‌کنم، سرکار ستوان... و حال تام کوچولو و وینس شکم‌گنده چطور است؟ از قرار معلوم، موضوع آن قدر مهم است که گروهیان شخصاً، در این نیمه شب، راه افتاده است... فوسکو باخشونت گفت:

نورمن اسمیت حسابدار آرام و سرپرست کانون آگهی... شبی به میخانه با میا می‌رود و آنجا با یکی از دخترهای بار به نام دوریس آشنا می‌شود. پس از صرف مشروب زیاد حالش بهم می‌خورد و دختره او را به کوچه‌ای در پشت میخانه می‌برد... و آنوقت به چشم خودشان گروهیان فوسکو را می‌بینند که گلوله‌ای توی دهن مردی به اسم لوپز خالی می‌کند و پس از این کار یک بسته جنس توی لنگه راست کفش او فرو می‌کند و هفت تیر و دستکش را بغل جسد می‌گذارد. اسمیت و دوریس پایه‌افزار می‌گذارند و گروهیان فوسکو صدای پای آندو را می‌شنود.

فوسکو از در عقب وارد بامیاشد و برای آنکه پار نکت‌بار و کوچولو را زیر نظر بگیرد، درآستانه در بیحرکت ماند. صرف‌نظر از اوسکار، بیشتر از دوفر در سالون دیده نمی‌شدند: یکی دخترتری با موهائی مثل شیه و دیگری مرد شکم‌گنده‌ای که باتفاق توی یکی از غرفه‌ها نشسته بودند.  
 وینس پس از آنکه نگاه تندسی سالون کرد، گفت:  
 — خوب... برو در را ببند و نگذار کسی وارد بشود... من یکی دو سؤال از این کفترها دارم.  
 تام که به‌تعجب افتاده بود پرسید:  
 — چرا اینجا؟  
 فوسکو غرغرکنان گفت:  
 — چرا نه؟... همه میخانه‌ها را پشت سر هم سر می‌زنیم... و بهتر این است از همینجا شروع بکنیم... پس، تو برو در را ببند... و هرکاری‌که گفتم بکن...  
 قیافه تام درهم رفت.  
 — خیال می‌کردم بایست باهم کار بکنیم... من اگر به‌نظر شما آنقدر شعور ندارم که از جریان قضایا سردرپیارم، چرا از جناب سروان نمی‌خواهی یک نفر دیگر را به‌عنوان دستیار به‌شما بدهی؟ فوسکو دستپایش را در جیب‌های کت خاکستری‌رنگش فرو کرد و باخشونت گفت:  
 — تو دیگر به‌ام راه نشان نده... من، کار دارم... برو آن در را ببند... و زود هم بجنب! تام پشت‌به‌او کرد و بامشت‌گرفته‌گرفته، بسرعت به‌آن سر سالون رفت. مغزش از شدت خشم آتش

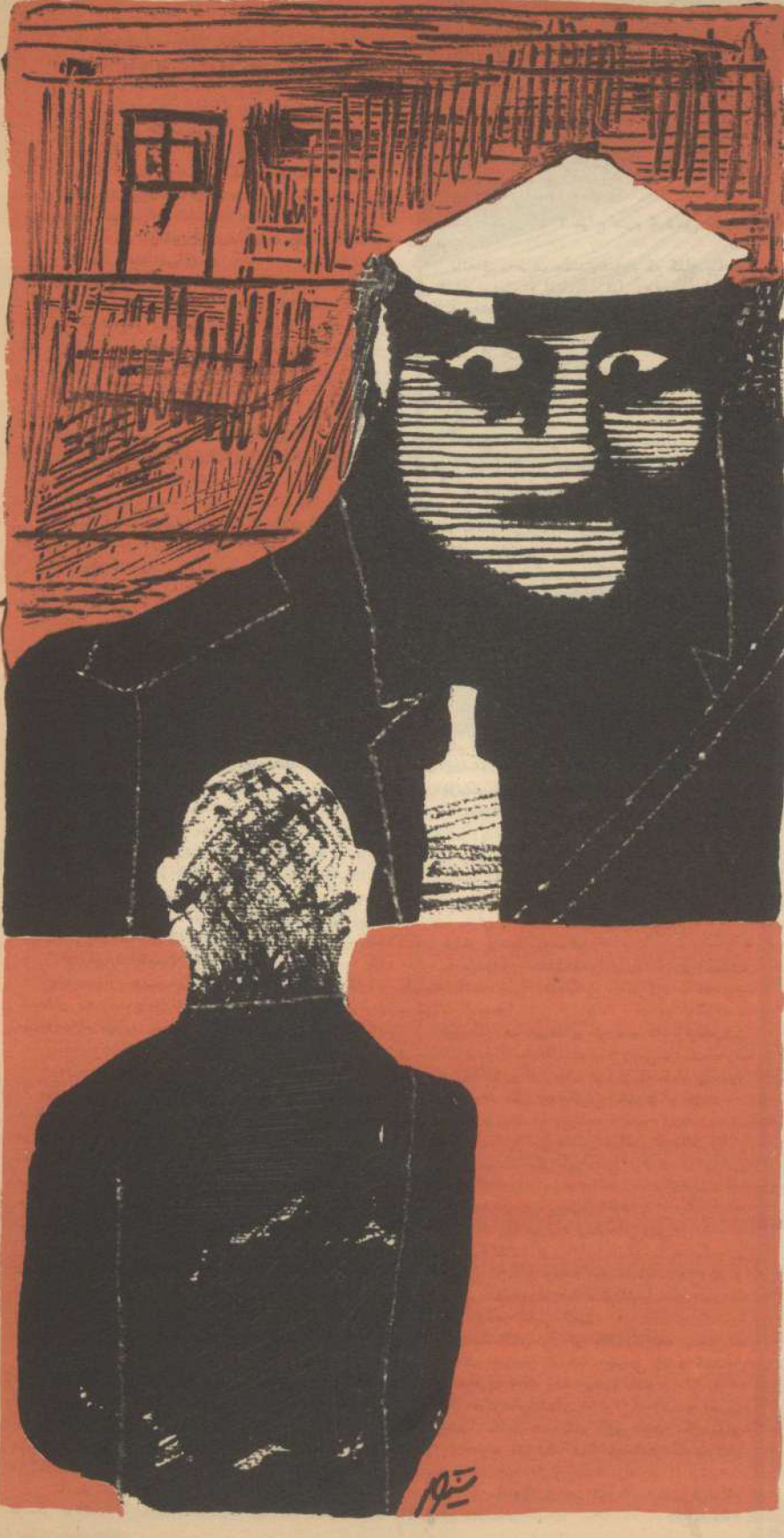
نورمن اسمیت حسابدار آرام و سرپرست کانون آگهی... شبی به میخانه با میا می‌رود و آنجا با یکی از دخترهای بار به نام دوریس آشنا می‌شود. پس از صرف مشروب زیاد حالش بهم می‌خورد و دختره او را به کوچه‌ای در پشت میخانه می‌برد... و آنوقت به چشم خودشان گروهیان فوسکو را می‌بینند که گلوله‌ای توی دهن مردی به اسم لوپز خالی می‌کند و پس از این کار یک بسته جنس توی لنگه راست کفش او فرو می‌کند و هفت تیر و دستکش را بغل جسد می‌گذارد. اسمیت و دوریس پایه‌افزار می‌گذارند و گروهیان فوسکو صدای پای آندو را می‌شنود.

گرفته بود.  
 مرد شکم‌گنده چندان می‌خورده بود که نمی‌توانست به‌گروهیان فوسکو که جلوش را ایستاده بود، توجهی داشته باشد.  
 فوسکو دستهای درشتش را روی میز گذاشت و پرسید:  
 — چند ساعت است اینجا هستید؟  
 مرد دختره را به‌سوی خودش کشید و گفت:  
 — برو گمشو ببینم... (و آنوقت از پی‌حرفهای خودش، زیرلب به‌دختره گفت: «یک‌خرده بیای اینجا!» فوسکو، مثل حیوانی وحشی، بپایک دست، دختره را کنار زد و مرد شکم‌گنده را از روی سندی‌اش بلند کرد و نمره زد:  
 — چند ساعت است اینجا هستید؟  
 مرد که بی‌پرده سعی می‌کرد خودش را از چنگ آهنگین فوسکو نجات بدهد، گفت:  
 — ولم کنید...  
 وینس فوسکو گفت:  
 — هرطور که میل شما است، رفیق... و آنوقت، پادست باز، به‌جان او افتاد. مرد، دو بازوی خود را به‌کار انداخت اما هیچ ضربه‌اش به‌پاسپان نخورد. فوسکو به‌ریش او می‌خندید و با کف دست و پشت دست کشیده، به‌بیخ گوشش می‌نواخت، طنین کشیده‌ها همه سالون‌را فرا می‌گرفت.  
 تام فریاد زد:  
 — خدایا!... باین شدت نزن!... پسره بیچاره پاک مست است...  
 فوسکو بی‌آنکه برگردد و بی‌آنکه دست از زدن بردارد، جواب داد:  
 — دهنش را ببند.

نوشته‌ای بددیما ریس

# سوار بر مادیان طلائی (۲)

این حرامزاده کثیف هیچ مست نیست... می‌خواهم درس زندگی به‌اش بدهم...  
 مرد کم‌کم نوسان می‌خورد و فوسکو او را روی نیمکت انداخت.  
 — خوب، رفیق، چند ساعت است اینجا هستی؟  
 مرد خونی را که از لب شکافته‌اش فرو می‌ریخت، با پشت دستش پاک کرد و زیر لب گفت:  
 — در حدود دو ساعت.  
 فوسکو گفت:  
 — این بهتر شد... حالا پیش از اینکه جواب بدهی خوب فکر بکن... در عرض این مدت کسی را دیدی که از در عقب بیرون رفته باشد؟...  
 مرد زیرلب گفت:  
 — من ابداً چیزی ندیدم.  
 فوسکو با یک دنیا بدخوئی گفت:  
 — گفتم که خوب فکر بکن...  
 مرد شکم‌گنده که دیوانه شده بود، فریاد زد:  
 — اینجا خیلی تاریک است... خودت این‌دخمه را نگاه کن... انگار زیر زمین است...  
 فوسکو به‌سوی دختره برگشت و پرسید:  
 — تو هم کسی را ندیدی؟  
 دختره که به‌وحشت افتاده بود، گفت:  
 — من هم چیزی ندیدم... قسم می‌خورم! فوسکو مثل رعد یه‌غرش درآمد:  
 — برو گمشو!... هرچائی هست!... نمی‌دانم برای چه ترا به‌زندان نمی‌فرستم!...  
 چرخ‌ی زد و نگاهی به‌سوی پار کرد. فیل لامبرت، گیلاسی به‌دست، در آنجا نشسته بود و مراقب او بود...  
 گفت:







تنگه‌ای که از آن بیرون آمده بود، چون دهانی مهبوت پشت‌سرش گشاده‌ماند. ده‌پشت گزبوته‌های خودرو اولین بیرق دودش را به اهتزاز درآورده بود! این دود از کوسهٔ اولین سحرخیز ده، سلیمان گاوپان بود. دود غلیظ سرگین اجاق اوسکه فقط برای جوشاندن کتری سیاه روئینش روشن می‌شد. پیش از اذان ملاصدف به آسمان می‌رفت.

اسب راه عادت‌ها را در پیش گرفت. اسب نمی‌دانست که این راه‌کوره دیگر به ما من همیشه او منتبھی نمی‌شود. نمی‌دانست که پایان قطعی راه او دیگر آن اصطبل پرشپهٔ قلعهٔ بزرگ اربابی نیست. اسب اجباری نداشت که سالار اسبان ده‌بودن را فراموش کند. او هنوز خان اسب‌های ده بود. هنوز مادپانی‌های ده افتخار می‌کردند که نطفه‌ای از او در خویش داشته باشند.

مرد دهانه را از طرف چپ گردن اسب کشید و به‌زور از مسیر قلعهٔ طرف مشرق ده منحرفش کرد. اسب، خشمگین و حیرت‌زده اطاعت کرد.

پشت دیوار کامگلی خانه‌ای که تنها سفیدی پرلک بالاخانه‌ای کوچک از خانه‌های دیگر ده ممتازش می‌کرد، دهنه را کشید و فیروغیر پرسدای دماغ اسب را که پیش‌درآمد شپه‌های خطرآفرین بود پسا نوازشی برگردن و کلامی که تکرار و آشنائی، برای اسب فرمانی قاطعش کرده بود آرام کرد.

«آروم باش حیوان... نیاید کسی از او بدنامون خبر بشه.»

بعد صاحبخانه را صدا کرد:

«میرزا!... میرزا رشید! خوابی... هنوز...؟»

رشید، جوانی سی‌ساله، ورزیده و متوسط‌القامت، در حالیکه چوچهٔ شیرشکری نازکی روی دوش انداخته بود از بالاخانه بیرون جست و روی پشت‌بام کوتاه، که گوشه‌های تیز اسب به‌لبهٔ آن میرسید، رو در روی سوار قرار گرفت.

«بازم که اومدی! شروین خان! نیت خوبی

# آخرین حق مالکانه

از سلسله‌قصه‌های جنوبی منوچهر آشتی

نیس که داری... آخرش خودتو...»

کلمهٔ خان‌را، از این‌یکی، به راحتی پذیرفت... دیگران، مدت‌ها پیش از لقب خان خلع‌صلاحتش کرده بودند. روزهای اول که او پایش ده وجوئهای هرزه، مخصوصاً اسم تنه‌ای او را بلند و طعنه‌آمیز صدا می‌کردند، احساس تلخ و سوزناکی داشت، مثل این بود که لختش کرده باشند، بدون کلمهٔ خان، احساس خطر می‌کرد، انگار که تفنگش را گرفته باشند.

خود را در معرض تهدید و توهین میدید. جادوی کلمه چه کارها که نمی‌کرد، نیروئی از تفنگ قوی‌تر داشت، جوشنی طلائی بود. هم زینت و هم زره. برای او اختیار می‌آفرید و برای دیگران تقدیر. اما همینکه جادواندک اندک سستی بطالت پذیرفت، جوشن زنگ زد و تک تک حلقه‌ها شروع به افتادن کردند، چشم‌ها با زتر و خلل‌پذیرتر شدند، تعمیرگری آغاز گردید، حلقه‌های تازه از فلزهای بدلی، از «روی»، «نیکل»، «تلمق» ریزه‌خواران و عصبان و هاری خودش. حلقه‌هایش از «کشتن» «تجاوز» و «توهین». چونان جادوگری که وردش را ناگهان از یاد ببرد و پرتوپلا بیاند... و بعد... ورق برگشت و هم‌چیز جای خود را عوض کرد... کلمهٔ ساحر حذف شد...

«خودمو به کشتن میدم؟ هه! مگه حالاندم؟ زنده‌بودن بدون اون چیزا به درد چی من می‌خوره؟ باید او رو ببرمش... این آخرین خراجیه که می‌خوام

ربع ساعت بعد در قسمت جنوبی ده بودند. سلیمان گاوپان، از ده زده بود بیرون و به‌دنبال غبارانبوهی، که گاوها سوی آن ناپیدا بودند، به‌ته دشت کشیده می‌شد.

صدانگن و مشغولش کن منم شازی رو می‌کشم بیرون... اگر لازم شد، کلکتو بکن.»

«هی بکش، هی بکش! آخه تو چطور می‌خوای با کسی که برادرشو کشتی سرکنی...؟ خون همیشه میوتون فاصله‌س» و با خودش گفت: «قاتل کثیف! خوناده‌ی منم سرا همین برده بشهر... اونام گروین»

شروین که بی‌پروائی شتاب‌آمیزی در رفتارش



از ده بگیرم... انتقام هم هست... انتقام اون بی حرمتی بزرگ به تاج‌الملوک...»

«نسی تونسی... چارچشی مواظبتن... اونسال... دیدی که تونسی!... زخمیم شدی»

«باید ببرمش... اگه شده ده نفر بکشم... از اینا گذشته خودم می‌خوادم...»

«خودش می‌خواس! اونوقتا که تو بیابروی داشتی... که ناز می‌کردی... بعدم که پدرشو دنبال قاطر بستی... حالام برادرش به خونت تشنه‌ند.»

«هرسه‌تا شون تو دهن؟.....»

مرد روی پشت بام، از اینکه ناچار بود جواب خوشحال کننده‌ای به او بدهد ناراحت بود.

«هرجا باشن بالاخره پیدا شون میشه...»

«پس تو ده نیستن...»

«کوچکه همنس... گذشته از اون عموزاده‌هاش سه‌خونه اونطرف‌ترن.»

«معملنکن، لباسو ببوش، تفنگتو وردار...»

«شروین خان!؟»

«همی کس و کارت تو شهرن... خونوی راحت... زندگی خوب... خودتم بامن می‌ای دیگه... عجله کن»

ربع ساعت بعد در قسمت جنوبی ده بودند. سلیمان گاوپان، از ده زده بود بیرون و به‌دنبال غبارانبوهی، که گاوها سوی آن ناپیدا بودند، به‌ته دشت کشیده می‌شد.

صدانگن و مشغولش کن منم شازی رو می‌کشم بیرون... اگر لازم شد، کلکتو بکن.»

«هی بکش، هی بکش! آخه تو چطور می‌خوای با کسی که برادرشو کشتی سرکنی...؟ خون همیشه میوتون فاصله‌س» و با خودش گفت: «قاتل کثیف! خوناده‌ی منم سرا همین برده بشهر... اونام گروین»

شروین که بی‌پروائی شتاب‌آمیزی در رفتارش

بود، در حالیکه اسب را به طرف درحیاط پیش میراند گفت «زن‌ها زود همه‌چی رو فراموش می‌کنن...»

«پشپ که بهاش قاطی شدی، همه‌ی کسرو کارشو قربونت می‌کنه.»

میرزا رشید، که در سالهای سروری منشی دلگ و تفنگ‌بردار و تحسین‌کنندهٔ شیرینکاری‌های او بود، می‌دانست که خانزاده این ریسک هولناک‌را نه‌به‌خاطر عشق تنها بگردن گرفته، می‌دانست که کینه‌ای سیاه و سابقه‌دار پشتوانهٔ هوساکی‌های مهیب اوست. می‌دانست که دست برادر نیست، طبیعت آزمند او را می‌شناخت، اعتماد بی‌ریشه‌ای که لرزش انگشت او را هنگام کشیدن ماشه می‌گرفت برای این وابستهٔ سست‌پیوند نظام تغییر ماهیت دادهٔ خانه عوض‌کرده ناآشنا نبود. می‌دانست که شروین این کار را، تا پیروزی یا مرگی خون‌افشان دنبال خواهد کرد... می‌دانست که ربودن دختری که عشق را در لحظه‌های غفلت و ناآگاهی و در مقامی نامتناسب شناخته‌بود و برده‌آن شده بود، برای شروین، به‌راستی آخرین خراج، آخرین حق مالکانه‌ای بود که از ده می‌گرفت...

پسک به صدای میرزا رشید از خانه بیرون آمد و بطرف او رفت، خصلت میرزابنویس‌های دستگاه خوانین، موزیگری و زبان‌بازی، شگرداصلی رشید بود:

«حالت چطوره سهراب‌خان؟... برادرات خونه‌ن؟ با آذربوش کار داشت...»

«تو چه کاری می‌تونی با برادرم داشته باشی؟ نکنه پیغموی از اربابت برایش داری... بگو قصدت چیه؟»

«گفتم که با برادر بزرگت کار داشت... راجع به درخواست مدرسه...»

«این کار رو مردم می‌کنن... یعنی کردن... فکر نمی‌کنم به‌زحمت شما هم احتیاجی باشه.»

«به! عجب جوون نخسی... پرت هم هستی... نمی‌دونی که منم قراره فراش مدرسه بشم؟»

«فراش هم تو نمیشی... اون‌یکه باید بشه...»

در همین موقع اسب شروین که همچنان صاحبش، به دیدن شازی زیبا، سوی لباس‌های رنگین روستا به او هم منتقل شده بود، شپه‌های بلند و پرخروش سردار... شروین، سنگینی عظمت و هجوم دستپاچه کنندهٔ اسب را با یک نیش‌رکاب بروچود ظریف و سراسیمه دخترک ویران کرد و در یک لحظه او را در چنگ گرفت و به پشت ترک اسب کشاند... همه‌چیز برق‌آسا، اتفاق افتاد، شپهٔ اسب، ربودن دختری، خبر شدن برادرش و یکی‌دو نفر از مسایه‌ها و شلیک گلولهٔ میرزا که چون فکرش، مثل همیشه به خطا رفت.....

«بگیریدش... شلیک کن...»

«سگ‌توله... بازم پیداش شد...»

«یا اون دلگ بی‌سروپاش...»

پسک درمانده، نخست همچنان‌زده، بعد مهبوت و دست‌آخر گریان برآستانهٔ در ماند... دهاتی‌ها که در هوای گرگ‌ومیش مثل ارواح درهم می‌لویدند، میدان دهکده را متلاطم کرده بودند... اما از کسی کاری ساخته نبود، رسه به چرای تابستانی رفته بود و تفنگها، یا زیر زمین، در نقطه‌های دور دستی، در حال پوسیدن بودند یا در پادگان ژاندارمری تغییر مسلک داده و مأموریت‌های تازه‌ای یافته بودند....

تنگه‌ای که ساعتی پیش شروین را چون تفی به‌صورت ده انداخته بود، دوباره، او را، مضاعف، فرو بلعید.....

دخترک، که نخست، نه به خود، بر پشت ترک شروین قرار گرفته بود، از عرق پشت مرد، خون برکپایش شتاب گرفت، خود را به او چسباند و دستپایش را، که پیشتر از ترس سقوط به‌کمر مرد گرفته بود، روی شکم او بهم قفل کرد، صورتش را به شانهٔ او گذاشت و به دوشیزگی رخست

دخترک گفت:

«تو چی گفتی...؟»

«منوبرگردون ده... من نمی‌تونم پیام‌شهر... یعنی نمی‌خوای... شیطون رفته توجلدت؟ می‌فهمی چه میگی؟»

«می‌ترسم... از تو می‌ترسم.»

«مگه من لولوخورخوره هم؟... مگه من گرگم؟»

«تو پدرمو زیر شلاق کشتی...»

«بازم‌گه یاد عهد بوق افتادی... پنج‌سال، شش سال...»

«می‌خواسی برادرم رو هم بکشی... خون که سال و ماه پاکش نمی‌کنه.»

«او هو!... چه‌کننده‌گوئی‌ها! کسی تا حالا اینهمه پرچونه شدی؟»

«منو برگردون ده... من از اینجا تکون نمی‌خورم...»

«تو غلط می‌کنی!»

دختر به میرزا اشاره کرد.

«این حرفارو به اون بزن، من که نوکرت نیسم!»

«آفرین... همون حرفایی که برادرات ردیف می‌کردن... همون مزخرفات مردم ده... دیگه صداتو نشنوم... یاالله سوارشو.»

میرزا فریاد زد: «سه‌تاسوار!... یه ژاندارم باشونه... یاالله بپه‌ن رو اسب»

«من نیام!»

«زود باش بپر پشت‌ترکم... اگه اصرار کنی...»

«می‌کشیم... اینو میدونم.»

«گفتم سوارشو... من ترا نمی‌کشم...»

ترو...»

به‌دنبال دستور ایست، اولین گلوله به شانهٔ اسب میرزا خورد، حیوان شپه‌های ناله‌مانند و نومیدانه کشید، روی دوش بلند شد و به‌گردن درغلتید. شروین بازوی دختر را گرفت و به بالا کشاند.

«دژودباش دختر... مگه نمی‌بینی گلوله بارونمون کرده‌ن؟»

در حالیکه بناچار پشت ترک مرد قرارگرفته بود، خشمناک و نومید گفت:

«نیام!... گفتم که نیام... از تو... منتفرم...»

این حرف چنان شروین را از کوره دربرد که پاسرعت و مهارتی عجیب چرخي به‌عقب زد وشانه چپ دختر را چنگ زد.

«چه غلطی کردی؟»

«گفتم از تو منتفرم... با تو نیام...»

دو گلوله از کنارشان گذشت و در صخره‌ها طنین مضاعف یافت. دختر صدای برادر بزرگ خود را متعاقب شلیک تفنگ شنید و شناخت.

«شازی باش ترو... خودتو پرت کن پائین!»

شروین با همان سرعت که به عقب چرخیده بود شازی را بغل کرد و پیش روی خود برکوه زین گذاشت، اما دیر شده بود... گلوله به کتف شروین خورده او را به شازی دوخته بود، گلولهٔ بعدی هم چنین هدف‌گیری شده بود...

هر دو بزمین درغلطیدند... شازی می‌گفت:

«از تو منتفرم... با تو نیام.»

«غلط‌کردی... من می‌خوام باهات...»

«از تو منتفرم، واقعا منتفرم.»

«تو احمقی... من از تو...»

«منتفرم...»

کلماشان با هم ته کشید... کلماشان با نفس‌هاشان.

«... من...»

«مقتدر... فر...»

«پایان»



## کنسرت ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ایران با استقبال بیسابقه جوانان و دانشجویان مشهد روبرو شد

ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ایران بعد از اجرای دو شب کنسرت در تهران، عازم مشهد شد و در تاریخ ۱۱ آذرماه جاری در تالار آرای دانشگاه پزشکی مشهد نیز کنسرتی اجرا کرد که با استقبال غیرمنتظره و بیسابقه‌ای از طرف جوانان و دانشجویان مشهد روبرو شد. در این کنسرت، استادان خراسان و سایر مقامات اداری و دوستان ارکستر موسیقی شرکت داشتند. ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ایران در این کنسرت قطعاتی از هایدن، دورژاک، روسل و چایکوفسکی را به رهبری توماس کریستیان داوید اجرا کرد. از طرف استانداری خراسان ضیافتی با افتخار اعضای ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ایران در کاخ پذیرایی ترتیب یافت. ابراز علاقه دانشجویان و جوانان مشهدی نسبت به برنامه‌ای که ارکستر

## باله فندق شکن در تالار رودکی

تالار رودکی در روزهای ۲۴ و ۲۷ آذر و اول و سوم دی ماه، باله معروف «فندق شکن» اثر معروف پتر ایلیچ چایکوفسکی را بر روی صحنه خواهد آورد. «نورمن مک‌داول» طراح مشهور انگلیسی طراح این باله است. «مک‌داول» باله را در مدرسه سادلرزولز و «کانت گاردن» و «فستیوال باله لندن» کار کرده و نزد استادان برجسته‌ای تعلیم دیده است. «مک‌داول» در سال ۱۹۴۶ گروه تئاتر رقص لندن را بوجود آورد. این گروه در بروی صحنه آوردن آثار طراحان معاصر چون «جک کارتر»، «ژانین شارا» و «وان داتریک» موفقیت بسیاری بدست آورد. در سال ۱۹۶۵، گروه مک‌داول به فستیوال باله لندن پیوست و مک‌داول به سمت مدیر هنری آن برگزیده شد. او به عنوان طراح میهمان تالار رودکی به کشورهای بسیاری سفر کرده است و پس از طراحی باله «فندق شکن» در ایران به اروپا و آمریکا سفر خواهد کرد. سولیت گروه مک‌داول که در فندق شکن نقش اول را ایفا می‌کند «کارول گرانت» فارغ‌التحصیل مدرسه رویال باله است که در اجرای نقشهای کلاسیک و مدرن شهرت بسیاری دارد. کارول گرانت در اجرای نقش اول باله «های کلاسیک نظیر باله «زیبای خفته»، «زیزل» و «فندق شکن» سابقه درخشانی دارد. «جمشید سقاپاشی» هنرمند تالار رودکی نیز در باله «فندق شکن» در کنار «کارول گرانت»



کارول گرانت و جمشید سقاپاشی در باله فندق شکن

## رئیس روابط عمومی رودکی

آقای شادالله ناظریان که از نویسندگان با سابقه مطبوعات است، به سمت رئیس روابط عمومی تالار رودکی منصوب شد و دست به اقداماتی در جهت ایجاد همکاری و ارتباط بیشتر میان تالار رودکی و مطبوعات زد که امید است لمریخش باشد. آقای ناظریان همکاری صمیمانه‌ای با مجله تماشا داشته و دارد.

## برنامه تلویزیون ملی ایران

- برنامه اول - شبکه (همدان - اصفهان)
- برنامه دوم (تهران)
- مراکز استان‌ها:
- آبادان
- بندر عباس
- تبریز
- رشت
- رضائیه
- زاهدان
- سنندج
- شیراز
- کرمانشاه
- کرمان
- مشهد
- مهاباد

## تلویزیون آموزشی تلویزیون آمریکا رادیو ایران رادیو تهران رادیو (F. M.)

## از پنجشنبه ۲۵ آذر تا چهارشنبه اول دی ماه

● پنجشنبه ۲۵ آذرماه	
بخش اول	۱۳
۱۳/۱۵	بهداشت
۱۳/۲۵	گشتی یکبارگی
۱۴	دانش
۱۴/۳۰	وارتیه
۱۴/۳۵	اخبار
● شنبه ۲۷ آذرماه	
بخش اول	۱۳
۱۳/۱۵	حفاظت و ایمنی
۱۳/۲۵	فیلم کلاسیک
۱۴	آیوانو
۱۴/۳۰	وارتیه
۱۴/۳۵	اخبار
● یکشنبه ۲۸ آذرماه	
بخش اول	۱۳
۱۳/۱۵	حفاظت و ایمنی
۱۳/۲۵	فیلم کلاسیک
۱۴	آیوانو
۱۴/۳۰	وارتیه
۱۴/۳۵	اخبار
● دوشنبه ۲۹ آذرماه	
بخش اول	۱۳
۱۳/۱۵	حفاظت و ایمنی
۱۳/۲۵	فیلم کلاسیک
۱۴	آیوانو
۱۴/۳۰	وارتیه
۱۴/۳۵	اخبار



صحنه‌ای از واریته چشمک

## برنامه اول شبکه (همدان، اصفهان)

● پنجشنبه ۲۵ آذرماه	
بخش دوم	۱۳/۳۵
محلله بیتون	۱۴
زرقو	۱۴/۳۰
موسیقی ایرانی	۱۴/۳۰
● شنبه ۲۷ آذرماه	
بخش دوم	۱۳/۳۵
تدریس زبان انگلیسی	۱۴
برنامه کودکان (ما و شما - زیر	۱۸
گفتید کیود)	۱۸/۳۰
باگزبانی	۱۹
مجله نگاه	۱۹/۳۵
● یکشنبه ۲۸ آذرماه	
بخش دوم	۱۳/۳۵
تدریس زبان آلمانی	۱۷/۳۰
برنامه کودکان (تئاتر بچه‌ها)	۱۸
کیسی جوژ	۱۸/۳۰
روزها و روزنامه‌ها	۱۹
تقالی	۱۹/۳۵
اتاق ۲۲۲	۱۹/۵۰
اخبار	۲۰/۳۰
موسیقی فرهنگ و هنر	۲۱/۳۰
پیگرد	۲۲/۵۵
● دوشنبه ۲۹ آذرماه	
بخش اول	۱۳
اخبار	۱۳
وارتیه	۱۳/۱۵
محلله بیتون	۱۳/۲۵
شما و تلویزیون	۱۴
موسیقی ایرانی	۱۴/۳۰
اخبار	۱۴/۳۵
● سه‌شنبه ۳۰ آذرماه	
بخش دوم	۱۳/۳۴
تدریس زبان انگلیسی	۱۷/۳۴
برنامه کودکان	۱۸
ماچرا	۱۸/۳۰
دانش	۱۹
● چهارشنبه ۳۱ آذرماه	
بخش اول	۱۳
اخبار	۱۳
وارتیه	۱۳/۱۵
محلله بیتون	۱۳/۲۵
شما و تلویزیون	۱۴
موسیقی ایرانی	۱۴/۳۰
اخبار	۱۴/۳۵



پرویز خالویان مجری برنامه نگاه

به مناسبت سمنیاری که در مورد مسائل کامپیوتر در سازمان برنامه و برای اولین بار در ایران تشکیل شد و در آن مسائل مربوط به کار برد کامپیوترها در جهان و ایران مورد گفتگوی متخصصان این رشته قرار گرفت، گروه دانش مساجدهای پا گردانندگان این سمنیار تشکیل داده‌است. و در پایان برنامه نیز فیلمی در این مورد خواهیم دید.

۱۹/۲۵	موسیقی ایرانی
۱۹/۵۵	افسوتگر
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۳۰	دنیای یک زن
۲۲	ایران زمین
۲۲/۳۰	روکامبول
۲۲/۵۵	هفت شهر عشق
● سه‌شنبه ۳۰ آذرماه	
بخش اول	۱۳
اخبار	۱۳
کانون خانواده	۱۳/۱۵
دنیای کنونی ما	۱۳/۲۵
وارتیه	۱۴/۳۰
اخبار	۱۴/۳۵
● چهارشنبه ۳۱ آذرماه	
بخش دوم	۱۳/۳۴
آموزش کودکان روستایی	۱۷/۳۰
آموزش روستایی بزرگسالان	۱۸/۳۰
موسیقی ایرانی	۱۹/۳۰

## مرکز آبادان



- دانش ۱۹
- آدم و حوا ۱۹/۳۰
- افسوسگر ۳۰
- اخیر ۳۰/۳۰
- پاسداران ۳۱/۳۰
- جایزه بزرگ (محل) ۳۱/۴۵
- ایران زمین ۳۲/۱۵
- روکامبول ۳۲/۴۵
- هفت شهر عشق ۳۳

### سه شنبه ۳۰ آذرماه

- قرابت قرآن ۱۷/۱۵
- تدریس زبان ۱۷/۳۰
- آموزش روستایی ۱۸
- موسیقی ۱۹/۳۰
- دور دنیا ۳۰
- اخیر ۳۰/۳۰
- پاسداران ۳۱/۳۰
- سرکار استوار ۳۱/۴۵
- چهره ایران ۳۲/۴۵

### چهارشنبه اول دیماه

- قرابت قرآن ۱۷/۱۵
- تدریس زبان ۱۷/۳۰
- همایگان (محل) ۱۸
- کودکان ۱۸/۳۰
- برنامه موزیکال ۱۹
- مسابقه هما ۳۰
- اخیر ۳۰/۳۰
- پاسداران ۳۱/۳۰
- دنیای پراکن ۳۱/۴۵
- روکامبول ۳۲/۴۵
- موسیقی ۳۳



کارن جیسین و جوانی نلسن نقش آفرینان مجموعه پی‌درپی دنیای پراکن

- |                      |                      |
|----------------------|----------------------|
| تدریس زبان ۱۷/۳۰     | تدریس زبان ۱۷/۳۰     |
| زنگ بازی (محل) ۱۸    | زنگ بازی (محل) ۱۸    |
| مجله نگاه ۱۹         | مجله نگاه ۱۹         |
| وارنه شش و هشت ۱۹/۳۰ | وارنه شش و هشت ۱۹/۳۰ |
| کارآگاهان ۳۰         | کارآگاهان ۳۰         |
| اخیر ۳۰/۳۰           | اخیر ۳۰/۳۰           |
| پاسداران ۳۱/۳۰       | پاسداران ۳۱/۳۰       |
| موسیقی ایرانی ۳۱/۴۵  | موسیقی ایرانی ۳۱/۴۵  |
| پیگرد ۳۲/۱۵          | پیگرد ۳۲/۱۵          |

### دوشنبه ۲۹ آذرماه

- قرابت قرآن ۱۷/۱۵
- تدریس زبان ۱۷/۳۰
- همایگان (محل) ۱۸
- ماجرا ۱۸/۳۰

### پنجشنبه ۲۵ آذرماه

- برنامه مذهبی ۱۷/۱۵
- بازی بازی ۱۷/۳۰
- کارتون ۱۸
- همایگان (محل) ۱۸/۳۰
- راهه پرکنده ۱۹
- رتکارنگ ۱۹/۳۰
- بل فگور ۳۰
- اخیر ۳۰/۳۰
- پاسداران ۳۱/۳۰
- جایزه بزرگ (محل) ۳۱/۴۵
- فیلم هنر ۳۲/۱۵

### جمعه ۲۶ آذرماه

- شروع برنامه ۱۳/۱۵
- اذان ۱۳/۲۵
- برنامه مذهبی ۱۳/۳۰
- کارگاه موسیقی ۱۳
- مغز متفکر (محل) ۱۳/۳۰
- توسن ۱۴
- فیلم سینمایی ۱۴/۳۰
- مسابقه فوتبال ۱۶
- وارنه کواکو ۱۷
- چهارل ۱۷/۳۰
- وارنه ۱۸/۳۰
- چستجو ۱۹/۳۰
- اخیر ۳۰/۳۰
- اختاپوس ۳۱/۳۰
- بالا تر از خطر ۳۲/۵

### شنبه ۲۷ آذرماه

- قرابت قرآن ۱۷/۱۵

## مرکز بندرعباس



- جولیا ۳۰
- اخیر ۳۰/۳۰
- روکامبول ۳۱/۱۵
- موسیقی محل ۳۱/۳۰
- فیلم سینمایی ۳۳

### دوشنبه ۲۹ آذرماه

- کارتون ۱۷/۳۰
- توسن ۱۸
- موسیقی شاد ایرانی ۱۸/۳۰
- دانش ۱۹
- دور دنیا ۱۹/۳۰
- تاتر ۳۰
- اخیر ۳۰/۳۰
- فیلم ۳۱/۱۵
- هفت شهر عشق ۳۱/۴۵
- سازمان اس ۳۲/۱۵

- سرزمینا ۱۸
- بهداشت ۱۸/۳۰
- روح کابیتان گرگ ۱۹
- مجله نگاه ۱۹/۳۰
- دنیای یک زن ۳۰
- میلیاردر ۳۱/۱۵
- اخیر ۳۰/۳۰
- چهره ایران ۳۱/۳۰
- یتون پلیس ۳۳

### یکشنبه ۲۸ آذرماه

- کارتون ۱۷/۳۰
- نوباوگان ۱۸
- وارنه شش و هشت ۱۸/۳۰
- ایران زمین ۱۹
- کت مونت کریستو ۱۹/۳۰

- موسیقی شاد ایرانی ۱۳/۳۰
- دانش پالکی ۱۴
- فیلم مستند ۱۵
- سینمایی ۱۵/۳۰
- فوتبال ۱۷
- موسیقی محل ۱۸
- وارنه ۱۸/۳۰
- رتکارنگ ۱۹
- ستارگان ۱۹/۳۰
- موسیقی فرهنگ و هنر ۳۰
- اخیر ۳۰/۳۰
- اختاپوس ۳۱/۱۵
- فیلم آلفرد هیچکاک ۳۱/۴۵

### پنجشنبه ۲۵ آذرماه

- بازی بازی ۱۷/۳۴
- نوباوگان ۱۸
- باگزبانی ۱۸/۳۰
- زنگوله‌ها ۱۹
- راه آهن ۱۹/۳۰
- اخیر ۳۰/۳۰
- موسیقی ایرانی ۳۱/۱۵
- فیلم هنر ۳۱/۴۵

### جمعه ۲۶ آذرماه

- کارگاه موسیقی ۱۱/۳۴
- فیلم کبکشان ۱۳
- رویدادهای هفته ۱۳

### شنبه ۲۷ آذرماه

- کارتون ۱۷/۳۰

- ادبیات جهان ۱۴
- موسیقی ایرانی ۱۴/۳۰
- اخیر ۱۴/۴۵

### بخش دوم

- تدریس زبان فرانسه ۱۷/۳۰
- زبان روستایی ۱۸
- کودکان (آقای جدول) ۱۸/۳۰
- برنامه موزیکال ۱۹
- مسابقه هما ۱۹/۵۰
- اخیر ۳۰/۳۰
- دنیای پراکن ۳۱/۳۰
- روکامبول ۳۲/۲۵
- موسیقی فرهنگ و هنر ۳۲/۴۰



- دور دنیا ۱۹/۵۰
- اخیر ۳۰/۳۰
- سرکار استوار ۳۱/۳۰
- چهره ایران ۳۲/۳۰

### چهارشنبه اول دیماه

- بخش اول ۱۳/۱۵
- برنامه کارگر ۱۳/۲۵
- محل یتون ۱۳
- اخیر ۱۳

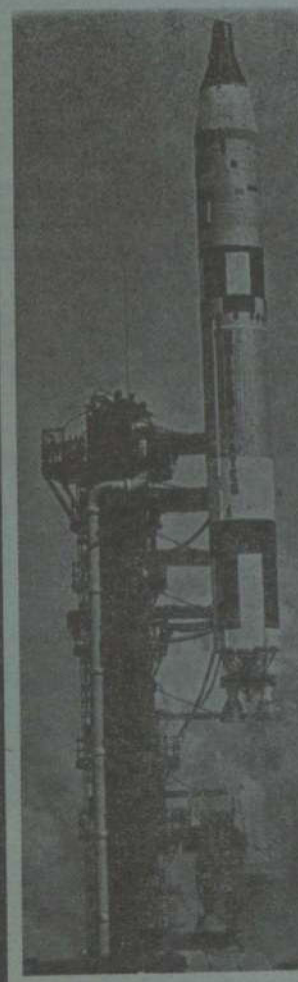
صحنه‌ای از برنامه سرکار استوار

## برنامه دوم



- درباره سینما ۳۱/۴۵
- فیلم سینمایی ۳۲/۱۵

### برنامه دانش



- کانون خانواده ۳۰/۰۳
- اخیر ۳۰/۳۰
- جایزه بزرگ ۳۱/۱۵
- زرق ۳۱/۴۵
- وارنه ۳۲/۱۰
- مزرعه اسپانیایی ۳۲/۲۵

### سه شنبه ۳۰ آذرماه

- اخیر ۱۹/۳۴
- خط مشترک U ۱۹/۵۰
- وارنه ۳۰/۰۳
- اخیر ۳۰/۳۰
- جولیا ۳۱/۱۵
- دانش ۳۱/۴۵

بر اساس افسانه‌ها پرواز بشر قدمت بسیار دارد. ثنوار دنا و نچی طرح مستگاهی بالا برنده را ریخت و در قرن ۱۸ آزوی پرواز واقعیت یافت. در مراحل بعدی انسان فهمید که در ارتفاعات بالا هوا آفندر رقیق می‌شود که نمی‌تواند بالون یا موتور وسیله محرکه باشد. پس نیاز به ابزار نوین بود. در این نیاز سبب ساخته شدن و تکامل موشک شد. ما در فیلم علمی این هفته اساس تحقیقات با موشک را خواهیم دید و می‌بینیم که چگونه تحقیق وسیله موشکها درجه‌های دنیاهای ناشناخته را بر روی ما میگشاید.

۳۳ سفر به ناشناخته‌ها  
۳۳ موسیقی ایرانی

### چهارشنبه اول دیماه

- اخیر ۱۹/۳۴
- خط مشترک U ۱۹/۵۰
- فیلم کلاسیک کمپی ۳۰/۰۵
- اخیر ۳۰/۳۰
- موسیقی کلاسیک ۳۱/۱۵

در برنامه موسیقی کلاسیک این هفته دو موزمان از کسرتو برای سازهای زهی اثر محمد تقی مسعودیه و کسرتو برای ویلون و پیانو اثر مندلسون؛ به تک نوازی ژرژ - مارتیروسیان (ویلن) و لوست مارتیروسیان (پیانو) و به رهبری حشمت منجری اجرا خواهد شد.

### شنبه ۲۷ آذرماه

- اخیر ۱۹/۳۰
- خط مشترک U ۱۹/۴۵
- چهره‌های ملل ۳۰/۰۵
- اخیر ۳۰/۳۰
- گشتی ییگاری ۳۱/۱۵
- ادبیات جهان ۳۱/۴۵

این بار در برنامه ادبیات جهان با دگوار آلن پرو شاعر و نویسنده نیمه اول قرن نوزدهم آمریکا آشنا می‌شویم. در این برنامه تأثیر نوآریدیهای ادبی آلن پرو در ادبیات معاصر و قدرت تخیل این نویسنده را با ارائه قسمت‌هایی از آثارش بررسی می‌کنیم.

۳۲/۱۰ فیلم سینمایی

### یکشنبه ۲۸ آذرماه

- اخیر ۱۹/۳۴
- خط مشترک U ۱۹/۵۰
- شهر آفتاب ۳۰
- اخیر ۳۰/۳۰
- گنجینه هلندی ۳۱/۱۵
- ایران زمین ۳۱/۴۵
- فیلم مستند ۳۲/۱۰
- جان چارکز ۳۲/۴۰
- موسیقی ایرانی ۳۳/۰۵

در قسمت اول دیدیم که کوریر لائوس به جنگ دشمن می‌رود و با تانک پیروزی باز میگردد و با استقبال مردم دوبرو می‌شود. در سناتور که بدخواه او هستند به او حسد می‌ورزند و پیش‌بینی میکنند که پس از این فتح سنا او را به سناتوری انتخاب خواهد کرد و سعی میکنند که در دادن رأی به او نظر نمایندگان را برگردانند ولی موفق نمیشوند. در قسمت دوم خواهیم دید که حتی مردم نیز دربار اول کوریر لائوس را تأیید می‌کنند ولی پس از گفتگوی این دو سناتور با مردم نظر آنان بر میگردد و ناچار کوریر لائوس تبعید میشود.

### دوشنبه ۲۹ آذرماه

- اخیر ۱۹/۳۴
- خط مشترک U ۱۹/۵۰



صحنه‌ای از شبهای تهران



سپتامبر ۳۰ آذرماه

۱۷ آموزش روستایی  
۱۸/۴۰ مسابقه نقاشی کودکان  
۱۹ آقاخرسه  
۱۹/۴۰ جادوی علم  
۴۰ ملیسا  
۲۰/۴۰ اخبار

بار بار اپر کینز هنر پیشه جموعه  
پیتون پلیس

۴۱/۱۵ سرکار استوار  
۴۴ فیلم سینمایی

چهارشنبه اول دیماه

۱۷/۴۰ آموزش زنان روستایی  
۱۸ کارتون  
۱۸/۴۰ آنچه شما خواسته اید  
۱۹ وارینه  
۱۹/۴۰ گیدئون  
۴۰/۴۰ اخبار  
۴۱/۴۰ خانه قمر خانم  
۴۲ پیتون پلیس

۳۰/۴۰ اخبار  
۴۱ سازمان اس  
۴۲ داش بالکی  
۴۳ هفت شهر عشق

چهارشنبه اول دیماه

۱۲ بیگمک

۱۲/۴۰ کاپیتان نایس  
۱۳ زنان هفت تیر بند  
۱۳/۴۰ موسیقی ایرانی (محل)

۱۴ بارون  
۱۵ ویدوک  
۱۵/۴۰ دانش (محل)

۱۶ سیمای شجاعان

۱۷ آموزش زنان روستایی  
۱۷/۴۰ توسن  
۱۸ سرزمینها  
۱۸/۴۰ ساز تنها  
۱۸/۴۵ اخبار استان  
۱۹ مجله نگاه

۱۹/۴۰ روهاید  
۳۰/۴۰ اخبار  
۴۱ مجله پیتون  
۴۲ پهلوانان

## مرکز رشت



پنجشنبه ۲۵ آذرماه

۱۷/۴۰ کارتون  
۱۸ بازی بازی  
۱۸/۴۰ جادوی علم  
۱۹ دختر شاه پریان  
۱۹/۴۰ رنگارنگ  
۴۰ بل فگور  
۴۰/۴۰ اخبار  
۴۱/۴۰ مردی در سایه  
۴۱/۴۵ موسیقی محلی  
۴۴ فیلم سینمایی

۱۸ کودکان  
۱۸/۴۰ باگزبانی  
۱۹ مجله نگاه  
۱۹/۴۰ وارینه شش و هشت  
۴۰ کارآگاهان

۱۸/۴۰ کیسی جونز  
۱۹ روزها و روزنامهها  
۱۹/۴۰ تقالی  
۴۰ اطاق ۲۲۲  
۴۰/۴۰ اخبار  
۴۱/۱۵ پاسداران  
۴۱/۴۰ موسیقی ایرانی  
۴۲ پیگرد

۴۱/۱۵ پاسداران  
۴۱/۴۰ دنیای يك زن  
۴۲ ایران زمین  
۴۲/۴۰ روکامبول  
۴۲/۴۵ هفت شهر عشق



ادلسون بازیگر فیلم کارآگاهان

جمعه ۲۶ آذرماه

۱۳/۴۰ برنامه کودکان  
۱۴ توسن  
۱۴/۴۰ فیلم سینمایی  
۱۶ فوتبال  
۱۷ از دیدگاه شما (محل)

۱۷/۴۰ چپزل  
۱۸/۴۰ وارینه چشمک  
۱۹/۴۰ بالاتر از خطر  
۴۰/۴۰ اخبار  
۴۱/۱۵ ترانه ایرانی  
۴۱/۴۰ اختاپوس  
۴۲ جستجو

۴۰/۴۰ اخبار  
۴۱/۱۵ پاسداران  
۴۱/۴۰ مجله پیتون پلیس  
۴۲ روکامبول  
۴۲/۴۵ موسیقی



دورین دی بازیگر فیلم دنیای بکترن

دوشنبه ۲۹ آذرماه

۱۷/۴۰ تدریس زبان انگلیسی  
۱۸ کودکان (مبارزه و بیروز)  
۱۸/۴۰ ماجرا  
۱۹ دانش  
۱۹/۴۰ آدم و حوا  
۴۰ افسونگر  
۴۰/۴۰ اخبار

سپتامبر ۳۰ آذرماه

۱۷/۴۰ آموزش روستایی (کودکان)  
۱۸/۴۰ آموزش روستایی  
۱۹/۴۰ موسیقی ایرانی  
۴۰ دور دنیا  
۴۰/۴۰ اخبار  
۴۱/۱۵ پاسداران  
۴۱/۴۰ سرکار استوار  
۴۲/۴۰ چهره ایران

چهارشنبه اول دیماه

۱۷/۴۰ تدریس زبان فرانسه  
۱۸ آموزش زنان روستایی  
۱۸/۴۰ جوانان (محل)  
۱۹ برنامه موزیکال  
۴۰ در لبره زندگی  
۴۰/۴۰ اخبار  
۴۱/۱۵ پاسداران  
۴۱/۴۰ مجله پیتون پلیس  
۴۲/۴۰ روکامبول  
۴۴ موسیقی ایرانی

پنجشنبه ۲۵ آذرماه

۱۲ کانون خانواده (محل)  
۱۳/۴۰ دکتر بن کیسی  
۱۳/۴۰ وارینه استودیو ب  
۱۴ برزخ  
۱۵ چنگ بزرگ  
۱۵/۴۰ سرزمین عجایب  
۱۶/۴۰ کارتون  
۱۷ صفحه اول  
۱۸ دور دنیا  
۱۸/۴۰ ورزشی (محل)  
۱۸/۴۵ اخبار استان  
۱۹ جوانان (محل)  
۱۹/۴۰ پلیس نیویورک  
۴۰ اختاپوس  
۴۰/۴۰ اخبار  
۴۱ فیلم  
۴۲ موسیقی ایرانی  
۴۲/۴۰ فیلم سینمایی



فخری یکنزاد گوینده هفتشهر عشق

جمعه ۲۶ آذرماه

۱۰ موسیقی نوجوانان  
۱۰/۴۰ ویرجینیایی  
۱۲ کپکستان  
۱۳ گزارش استرنج  
۱۴ دختر شاه پریان  
۱۴/۴۰ فوتبال  
۱۶ پیوند  
۱۶/۴۰ موسیقی ایرانی  
۱۷ اعتراض  
۱۸ مسابقه جازه بزرگ (محل)  
۱۸/۴۰ رویدادهای استان (محل)  
۱۹ راهبه پرنده  
۱۹/۴۰ جاد  
۴۰/۴۰ اخبار  
۴۱ مائیم و شما (محل)  
۴۱/۴۰ خانه قمر خانم  
۴۲ شبهای تهران

سپتامبر ۳۰ آذرماه

۱۲ کانون خانواده (محل)  
۱۲/۴۰ سفرهای جیبی مک فیتز  
۱۳/۴۰ انتظارات بزرگ  
۱۴ موسیقی محلی  
۱۴/۴۰ ایرن ساید  
۱۵/۴۰ روکامبول  
۱۶ آموزش روستایی (محل)  
۱۷ سفر  
۱۷/۴۰ زندانی  
۱۸/۴۰ نگاهی به گذشته  
۱۸/۴۵ اخبار استان  
۴۰/۴۰ اخبار  
۴۱ مجله پیتون  
۴۲ سرکار استوار

ادبیات جهان  
۱۴ تمدن  
۱۴/۴۰ گذری در جهان اندیشه (محل)  
۱۵/۴۰ کارتون  
۱۶ آموزش کودکان روستایی  
۱۶/۴۰ آذیر  
۱۷ جون آلیسون  
۱۷/۴۰ جولیا  
۱۸ موسیقی محلی  
۱۸/۴۰ اخبار استان  
۱۸/۴۵ نسل جدید  
۱۹ ایران زمین  
۴۰/۴۰ اخبار  
۴۱ مجله پیتون  
۴۲ سرکار استوار

شنبه ۲۷ آذرماه

۱۷/۴۰ تدریس زبان انگلیسی  
۱۸ جوانان (محل)

یکشنبه ۲۸ آذرماه

۱۷/۴۰ تدریس زبان آلمانی  
۱۸ جوانان (محل)

## مرکز رضائیه



پنجشنبه ۲۵ آذرماه

۱۷/۴۰ کارتون  
۱۸ کودکان (بازی بازی)  
۱۸/۴۰ جادوی علم  
۱۹ راهبه پرنده  
۱۹/۴۰ رنگارنگ  
۴۰ بل فگور  
۴۰/۴۰ اخبار  
۴۱/۱۵ ترانه و آگهی  
۴۱/۴۰ مردی در سایه  
۴۲ بالاتر از خطر  
۴۱/۴۵ موسیقی ایرانی  
۴۲/۱۵ فیلم سینمایی

جمعه ۲۶ آذرماه

۱۷/۴۰ کارتون  
۱۸ کارگاه موسیقی  
۱۸/۴۰ فوتبال  
۱۹/۴۰ موسیقی محلی  
۴۰ شما و تلویزیون (محل)  
۴۰/۴۰ اخبار  
۴۱/۱۵ ترانه و آگهی  
۴۱/۴۰ اختاپوس  
۴۲ بالاتر از خطر  
۴۲ جستجو



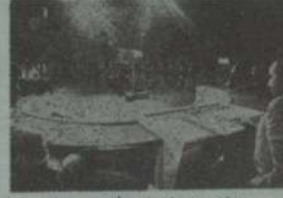
شنبه ۲۷ آذرماه

۱۷/۴۰ تدریس زبان انگلیسی  
۱۸ کودکان  
۱۸/۴۰ باگزبانی  
۱۹ مجله نگاه  
۱۹/۴۰ شش و هشت  
۴۰ کارآگاهان  
۴۰/۴۰ اخبار  
۴۱/۱۵ ترانه و آگهی  
۴۱/۴۰ مردی در سایه  
۴۱/۴۵ روزهای زندگی  
۴۲/۴۵ روکامبول  
۴۴ موسیقی ایرانی

## مرکز شیراز



<p><b>سه شنبه ۳۰ آذرماه</b></p> <p>تدریس شیعی ۱۶/۳۰ تدریس زبان ۱۷/۳۰ کودکان روستایی ۱۸ آموزش روستایی ۱۸/۳۰ موسیقی ۱۹/۳۰ دور دنیا ۲۰ اخیر ۲۰/۳۰ اخیر استان ۲۱/۱۵ پاسداران ۲۱/۳۰ سرکار استوار ۲۱/۴۵ چهره ایران ۲۲/۴۵</p> <p><b>چهارشنبه اول دیماه</b></p> <p>تدریس زبان ۱۷/۳۰ زبان روستایی ۱۸ کودکان (محل) ۱۸/۳۰ توسن ۱۹ بعداً اعلام میشود ۱۹/۳۰ مسابقه هما ۲۰ اخیر ۲۰/۳۰ اخیر استان ۲۱/۱۵ پاسداران ۲۱/۳۰ روکامبول ۲۲/۴۵ دلیای پراکن ۲۱/۴۵ موسیقی ایرانی ۲۳</p>	<p>کیس جونز ۱۸/۳۰ موسیقی محلی ۱۹ شما و تلویزیون (محل) ۱۹/۳۰ فیلم ۲۰ اخیر ۲۰/۳۰ اخیر استان ۲۱/۱۵ موسیقی ایرانی ۲۱/۴۵ موسیقی ۲۱/۴۵ پیگرد ۲۲/۱۵ ایران زمین ۲۳</p> <p><b>دوشنبه ۲۹ آذرماه</b></p> <p>تدریس زبان ۱۷/۳۰ کودکان (محل) ۱۸ ماجرا ۱۸/۳۰ دانش ۱۹ آر و آ و هوا ۱۹/۴۰ افسونگر ۲۰ اخیر ۲۰/۳۰ اخیر استان ۲۱/۱۵ یتون پلیس ۲۱/۳۰ روکامبول ۲۲/۴۵ هفت شهر عشق ۲۳</p>	<p>کارگاه موسیقی و کارتون ۱۳/۳۰ برنامه کودکان ۱۴ توسن ۱۴/۳۰ چهارل ۱۵ فوتبال ۱۶ وارتبه ۱۷/۴۵ جستجو ۱۸/۴۵ وارتبه ۲۰ اختاپوس ۲۰/۳۰ بالا تر از خطر ۲۲/۰۵</p> <p><b>شنبه ۲۷ آذرماه</b></p> <p>تدریس طبیعی ۱۶/۳۰ تدریس ۱۷/۳۰ کودکان ۱۸ مسابقه مسائل روز (محل) ۱۹ شش و هفت ۱۹/۳۰ کارگاهان ۲۰ اخیر ۲۰/۳۰ یتون پلیس ۲۱/۳۰ روکامبول ۲۲/۴۵</p> <p><b>یکشنبه ۲۸ آذرماه</b></p> <p>تدریس ریاضی ۱۶/۳۰ تدریس زبان ۱۷/۳۰ کودکان ۱۸</p>	<p><b>پنجشنبه ۲۵ آذرماه</b></p> <p>تدریس طبیعی ۱۶/۳۰ تدریس زبان ۱۷/۳۰ کودکان ۱۸ چاندی علم ۱۸/۳۰ دختر شاه پریان ۱۹ رتکارنگ ۱۹/۳۰ یل فکور ۲۰ اخیر ۲۰/۳۰ پاسداران ۲۱/۳۰ موسیقی ایرانی ۲۱/۴۵ فیلم سینمایی ۲۲/۱۵</p> <p><b>جمعه ۲۶ آذرماه</b></p> <p>تدریس فیزیک ۱۱ تدریس شیعی ۱۲ جایزه بزرگ (محل) ۱۳</p>
---	---	--	--



صحنه‌ای از ضبط جایزه بزرگ

## مرکز کرمانشاه



<p>برنامه آموزشی ۱۷/۱۵ کارتون باگزی بانی ۱۸/۱۵ ستارگان ۱۸/۴۵ راه آهن ۱۹/۱۵ موسیقی کلاسیک ۲۰ اخیر ۲۰/۳۰ سرکار استوار ۲۱ موسیقی ایرانی ۲۲ دکتر بن کیس ۲۲/۳۰ ترانه‌ها ۲۳/۳۰</p> <p><b>چهارشنبه اول دیماه</b></p> <p>بخش اول اخیر ۱۷/۵ برنامه روستائیان ۱۷/۱۵ دامی و پسر ۱۸/۱۵ ایران زمین ۱۸/۴۵ آقای نواک ۱۹/۱۵ موسیقی باهکاری وزارت فرهنگ و هنر ۲۰ اخیر ۲۰/۳۰ یتون پلیس ۲۱ فیلم ۲۳ مسابقه فوتبال ۲۳/۳۰</p>	<p>برنامه دانش ۱۹ دلیای یک زن ۱۹/۳۰ موسیقی ایرانی ۲۰ اخیر ۲۰/۳۰ خانه قمر خاتم ۲۱ ادبیات جهان ۲۱/۳۳ فیلم سینمایی ۲۳</p> <p><b>دوشنبه ۲۹ آذرماه</b></p> <p>بخش اول اخیر ۱۷/۵ برنامه آموزشی ۱۷/۱۵ مضحک قلمی ۱۸/۱۵ چاندی علم ۱۸/۳۰ رتکارنگ ۱۹ اسل جدید ۱۹/۳۰ اخیر ۲۰/۳۰ پهلوانان ۲۱ چهره ایران ۲۲ آخرین مهلت ۲۲/۳۰ ترانه‌ها ۲۳/۳۰</p> <p><b>سه شنبه ۳۰ آذرماه</b></p> <p>بخش اول اخیر ۱۷/۵ برنامه روستائیان و سرکار استوار برای روستائیان ۱۷/۱۵ توسن ۱۸/۳۰</p>	<p>اختاپوس ۲۱/۳۰ داستانهای جاوید ادب ایران ۲۳ فیلم جاد ۲۳/۴۵</p> <p><b>شنبه ۲۷ آذرماه</b></p> <p>بخش اول اخیر ۱۷/۵ برنامه آموزش ملی ۱۷/۱۵ موسیقی و کودک ۱۸/۱۵ فیلم افسونگر ۱۸/۳۰ ترانه‌ها ۱۹ غرب وحشی ۱۹/۱۵ موسیقی محلی ۲۰ اخیر ۲۰/۳۰ یتون پلیس ۲۱ رویدادهای هفته ۲۲ فیلم انتخابی هفته ۲۲/۳۰ ترانه ۲۳/۳۰</p> <p><b>جمعه ۲۶ آذرماه</b></p> <p>کبکستان ۱۵/۳۳ بازی بازی ۱۶/۳۰ فیلم سینمایی ۱۷ در جهان ما ۱۸/۳۰ مجله نگاه ۱۹ فیلم دختر شاه پریان ۱۹/۳۰ وارتبه شش و هفت ۲۰ اخیر ۲۰/۳۰ ترانه‌ها ۲۱ گفتار هفته ۲۱/۱۵</p>	<p><b>پنجشنبه ۲۵ آذرماه</b></p> <p>بخش اول اخیر ۱۷/۰۵ برنامه آموزشی ۱۷/۱۵ سفرهای جیبی مک فیترز ۱۸/۳۰ پلیس و مردم ۱۹ فیلم گرفتار ۱۹/۱۵ موسیقی ایرانی ۲۰ اخیر ۲۰/۳۰ آنچه شما خواسته‌اید ۲۱ هفت شهر عشق ۲۱/۳۰ فیلم سینمایی ۲۳</p> <p><b>جمعه ۲۶ آذرماه</b></p> <p>کبکستان ۱۵/۳۳ بازی بازی ۱۶/۳۰ فیلم سینمایی ۱۷ در جهان ما ۱۸/۳۰ مجله نگاه ۱۹ فیلم دختر شاه پریان ۱۹/۳۰ وارتبه شش و هفت ۲۰ اخیر ۲۰/۳۰ ترانه‌ها ۲۱ گفتار هفته ۲۱/۱۵</p>
---	--	---	---

## مرکز زاهدان



<p>ادبیات جهان ۲۱ خانه قمر خاتم ۲۱/۳۰</p> <p><b>سه شنبه ۳۰ آذرماه</b></p> <p>آموزش روستایی ۱۸ چاندی علم ۱۹ موسیقی ایرانی ۱۹/۳۰ دختر شاه پریان ۲۰ اخیر ۲۰/۳۰ سرکار استوار ۲۱</p> <p><b>چهارشنبه اول دیماه</b></p> <p>آموزش زبان روستایی ۱۸/۳۰ تقالی ۱۹ آخرین مهلت ۱۹/۳۰ اخیر ۲۰/۳۰ جولیا ۲۱ هفت شهر عشق ۲۱/۳۰</p>	<p>چهره ایران ۲۱/۳۰</p> <p><b>یکشنبه ۲۸ آذرماه</b></p> <p>آخره ۱۸/۳۰ وارتبه ۶ و ۸ ۱۹ ایران زمین ۱۹/۳۰ کنت مونت کریستو ۲۰ اخیر ۲۰/۳۰ موسیقی ایرانی ۲۱ عشق روی پشت بام ۲۱/۳۰</p> <p><b>دوشنبه ۲۹ آذرماه</b></p> <p>سرمینیا ۱۸/۳۰ دلیای یک زن ۱۹ آنچه شما خواسته‌اید ۱۹/۳۰ موسیقی ایرانی ۲۰ اخیر ۲۰/۳۰ راز بقا ۲۱</p> <p><b>شنبه ۲۷ آذرماه</b></p> <p>سرمینیا ۱۸/۳۰ دلیای یک زن ۱۹ آنچه شما خواسته‌اید ۱۹/۳۰ موسیقی ایرانی ۲۰ اخیر ۲۰/۳۰ راز بقا ۲۱</p>	<p><b>پنجشنبه ۲۵ آذرماه</b></p> <p>بازی بازی ۱۸/۳۰ زنگوله‌ها ۱۹ داستانهای جاوید ادب پارسی ۱۹/۳۰ اخیر ۲۰/۳۰ فیلم سینمایی ۲۱</p> <p><b>جمعه ۲۶ آذرماه</b></p> <p>فوتبال ۱۷/۳۰ رتکارنگ ۱۸/۳۰ بعداً اعلام می‌شود ۱۹ ستارگان ۱۹/۳۰ موسیقی فرهنگ و هنر ۲۰ اخیر ۲۰/۳۰ پهلوانان ۲۱</p> <p><b>پنجشنبه ۲۵ آذرماه</b></p> <p>بازی بازی ۱۸/۳۰ زنگوله‌ها ۱۹ داستانهای جاوید ادب پارسی ۱۹/۳۰ اخیر ۲۰/۳۰ فیلم سینمایی ۲۱</p> <p><b>جمعه ۲۶ آذرماه</b></p> <p>فوتبال ۱۷/۳۰ رتکارنگ ۱۸/۳۰ بعداً اعلام می‌شود ۱۹ ستارگان ۱۹/۳۰ موسیقی فرهنگ و هنر ۲۰ اخیر ۲۰/۳۰</p>	<p><b>یکشنبه ۲۸ آذرماه</b></p> <p>تدریس زبان آلمانی ۱۷/۳۰ کودکان ۱۸ کیس جونز ۱۸/۳۰ روزها و روزنامه‌ها ۱۹ تقالی ۱۹/۳۰ اناق ۲۲/۳۳ اخیر ۲۰/۳۰ ترانه و آگهی ۲۱/۱۵ مردی در سایه ۲۱/۳۰ دلیای یک زن ۲۱/۴۵ ایران زمین ۲۲/۱۵ روکامبول ۲۲/۴۵ هفت شهر عشق ۲۳</p> <p><b>دوشنبه ۲۹ آذرماه</b></p> <p>تدریس زبان انگلیسی و آمریکایی ۱۷/۳۰ کودکان - معما (محل) ۱۸ ماجرا ۱۸/۳۰ دانش ۱۹ آر و آ و هوا ۱۹/۳۰ افسونگر ۲۰ اخیر ۲۰/۳۰ ترانه و آگهی ۲۱/۱۵ مردی در سایه ۲۱/۳۰ سرکار استوار ۲۱/۴۵ چهره ایران ۲۲/۴۵</p> <p><b>سه شنبه ۳۰ آذرماه</b></p> <p>آموزش روستایی ۱۷/۳۰ کودکان روستایی ۱۸/۳۰ موسیقی ۱۹/۳۰ دور دنیا ۲۰ اخیر ۲۰/۳۰ ترانه و آگهی ۲۱/۱۵ مردی در سایه ۲۱/۳۰ سرکار استوار ۲۱/۴۵ چهره ایران ۲۲/۴۵</p>
--	--	---	---

## مرکز سنندج



<p><b>سه شنبه ۳۰ آذرماه</b></p> <p>آموزش روستایی ۱۸ چاندی علم ۱۹ موسیقی ایرانی ۱۹/۳۰ دختر شاه پریان ۲۰ اخیر ۲۰/۳۰ سرکار استوار ۲۱</p> <p><b>چهارشنبه اول دیماه</b></p> <p>آموزش زبان روستایی ۱۸ تقالی ۱۹ آخرین مهلت ۱۹/۳۰ اخیر ۲۰/۳۰ جولیا ۲۱ هفت شهر عشق ۲۱/۳۰</p>	<p>ایران زمین ۱۹/۳۰ کنت مونت کریستو ۲۰ اخیر ۲۰/۳۰ موسیقی ایرانی ۲۱ عشق روی پشت بام ۲۱/۳۰</p> <p><b>دوشنبه ۲۹ آذرماه</b></p> <p>سرمینیا ۱۸/۳۰ دلیای یک زن ۱۹ آنچه شما خواسته‌اید ۱۹/۳۰ موسیقی ایرانی ۲۰ اخیر ۲۰/۳۰ راز بقا ۲۱ چهره ایران ۲۱/۳۰</p> <p><b>شنبه ۲۷ آذرماه</b></p> <p>سرمینیا ۱۸/۳۰ دلیای یک زن ۱۹ آنچه شما خواسته‌اید ۱۹/۳۰ موسیقی ایرانی ۲۰ اخیر ۲۰/۳۰ راز بقا ۲۱ چهره ایران ۲۱/۳۰</p>	<p><b>پنجشنبه ۲۵ آذرماه</b></p> <p>بازی بازی ۱۸/۳۰ زنگوله‌ها ۱۹ داستانهای جاوید ادب پارسی ۱۹/۳۰ اخیر ۲۰/۳۰ فیلم سینمایی ۲۱</p> <p><b>جمعه ۲۶ آذرماه</b></p> <p>فوتبال ۱۷/۳۰ رتکارنگ ۱۸/۳۰ بعداً اعلام می‌شود ۱۹ ستارگان ۱۹/۳۰ موسیقی فرهنگ و هنر ۲۰ اخیر ۲۰/۳۰</p>	<p><b>یکشنبه ۲۸ آذرماه</b></p> <p>تدریس زبان انگلیسی و آمریکایی ۱۷/۳۰ کودکان - معما (محل) ۱۸ ماجرا ۱۸/۳۰ دانش ۱۹ آر و آ و هوا ۱۹/۳۰ افسونگر ۲۰ اخیر ۲۰/۳۰ ترانه و آگهی ۲۱/۱۵ مردی در سایه ۲۱/۳۰ سرکار استوار ۲۱/۴۵ چهره ایران ۲۲/۴۵</p> <p><b>دوشنبه ۲۹ آذرماه</b></p> <p>تدریس زبان انگلیسی و آمریکایی ۱۷/۳۰ کودکان - معما (محل) ۱۸ ماجرا ۱۸/۳۰ دانش ۱۹ آر و آ و هوا ۱۹/۳۰ افسونگر ۲۰ اخیر ۲۰/۳۰ ترانه و آگهی ۲۱/۱۵ مردی در سایه ۲۱/۳۰ سرکار استوار ۲۱/۴۵ چهره ایران ۲۲/۴۵</p> <p><b>سه شنبه ۳۰ آذرماه</b></p> <p>آموزش روستایی ۱۷/۳۰ کودکان روستایی ۱۸/۳۰ موسیقی ۱۹/۳۰ دور دنیا ۲۰ اخیر ۲۰/۳۰ ترانه و آگهی ۲۱/۱۵ مردی در سایه ۲۱/۳۰ سرکار استوار ۲۱/۴۵ چهره ایران ۲۲/۴۵</p>
---	--	--	---



# مرکز کرمان

پنجشنبه ۲۵ آذرماه	۱۸/۳۰ بازی بازی	۱۹ زنگوله‌ها	۱۹/۳۰ داستان‌های جاوید ادب پارسی	۲۰/۳۰ اخبار	۲۱ فیلم سینمایی
جمعه ۲۶ آذرماه	۱۷/۳۰ فوتبال	۱۸/۳۰ رنگارنگ	۱۹ بعداً اعلام می‌شود	۱۹/۳۰ ستارگان	۲۰ اخبار
یکشنبه ۲۸ آذرماه	۱۸/۳۰ آقا خرجه	۱۹ وارثه شش و هشت	۲۰ کت مونت کریستو		
دوشنبه ۲۹ آذرماه	۱۸/۳۰ سرزمین‌ها	۱۹ دنیای باکزن	۲۰/۳۰ آنچه شما خواسته‌اید	۲۱ اخبار	۲۱ راز بقا
سه‌شنبه ۳۰ آذرماه	۱۸/۳۰ توستن	۱۹ موسیقی شاد ایرانی	۲۰/۳۰ دور دنیا	۲۱ اخبار	۲۱ ادبیات جهان
چهارشنبه اول دی‌ماه	۱۸/۳۰ آموزش زنان روستایی	۱۹ آخرین مهلت	۲۰/۳۰ اخبار	۲۱ جولیا	۲۱ هفت شهر عشق



# مرکز مشهد

پنجشنبه ۲۵ آذرماه	۱۷/۳۰ سرزمین عجایب	۱۸/۳۰ زنگوله‌ها	۱۹ هالیوود و ستارگان	۱۹/۳۰ موسیقی ایرانی	۲۰ دامی و پسر
جمعه ۲۶ آذرماه	۱۶/۳۰ دختر شاه پریان	۱۷/۳۰ فوتبال	۱۸ موسیقی ایرانی	۱۹/۳۰ اعتراف	۱۹/۳۰ الفونگر
یکشنبه ۲۸ آذرماه	۱۷/۳۰ کارتون	۱۸ بازی بازی	۱۹/۳۰ جادوی علم	۲۰/۳۰ اخبار	۲۱ فیلم سینمایی
دوشنبه ۲۹ آذرماه	۱۸/۳۰ آبیچ شما خواسته‌اید	۱۹ مدافغان	۲۰/۳۰ اخبار	۲۱ فیلم سینمایی	
سه‌شنبه ۳۰ آذرماه	۱۸/۳۰ موسیقی محلی	۱۹ داستان سفر	۲۰/۳۰ دکتر کیلدر	۲۱ اخبار	۲۱ سرکار استوار
چهارشنبه اول دی‌ماه	۱۷/۳۰ آموزش زنان روستایی	۱۸ توستن	۱۹/۳۰ مجله نگاه	۲۰ سرزمین‌ها	۲۱ روهاید



# مرکز مهاباد

پنجشنبه ۲۵ آذرماه	۱۸/۳۰ بازی بازی	۱۹ زنگوله‌ها	۱۹/۳۰ داستان‌های جاوید ادب پارسی	۲۰/۳۰ اخبار	۲۱ فیلم سینمایی
جمعه ۲۶ آذرماه	۱۷/۳۰ فوتبال	۱۸/۳۰ رنگارنگ	۱۹ بعداً اعلام می‌شود	۱۹/۳۰ ستارگان	۲۰ موسیقی فرهنگ‌و هنر
یکشنبه ۲۸ آذرماه	۱۸/۳۰ آقا خرجه	۱۹ وارثه شش و هشت	۲۰ کت مونت کریستو		
دوشنبه ۲۹ آذرماه	۱۸/۳۰ سرزمین‌ها	۱۹ دنیای باک زن	۲۰/۳۰ آنچه شما خواسته‌اید	۲۱ اخبار	۲۱ راز بقا
سه‌شنبه ۳۰ آذرماه	۱۸/۳۰ توستن	۱۹ موسیقی شاد ایرانی	۲۰/۳۰ دور دنیا	۲۱ اخبار	۲۱ ادبیات جهان
چهارشنبه اول دی‌ماه	۱۸/۳۰ آموزش زنان روستایی	۱۹ آخرین مهلت	۲۰/۳۰ اخبار	۲۱ جولیا	۲۱ هفت شهر عشق

# تلویزیون آموزشی

پنجشنبه ۲۵ آذرماه	۱۳/۳۰ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها	۱۴ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۱۴/۰۵ گریددانگلیش	۱۵/۴۵ گریددانگلیش	۱۶/۳۰ جبر ششم
جمعه ۲۶ آذرماه	۸/۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۸/۴۰ رویدادهای وزارت آموزش و پرورش	۸/۱۵ برنامه کودکان و نوجوانان	۸/۱۵ برنامه هنری	۸/۳۰ مسابقه اطلاعات عمومی
دوشنبه ۲۹ آذرماه	۱۳/۳۰ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها	۱۴ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۱۴/۰۵ گریددانگلیش	۱۵/۴۵ گریددانگلیش	۱۶/۳۰ جبر ششم
سه‌شنبه ۳۰ آذرماه	۱۸/۳۰ توستن	۱۹ موسیقی شاد ایرانی	۲۰/۳۰ دور دنیا	۲۰/۳۰ اخبار	۲۱ جولیا
چهارشنبه اول دی‌ماه	۱۸/۳۰ آموزش زنان روستایی	۱۹ آخرین مهلت	۲۰/۳۰ اخبار	۲۱ جولیا	۲۱ هفت شهر عشق

# تلویزیون آمریکا

<b>THURSDAY</b>	0800 Animal World	0830 Melvin's Kiddie Circus	1030 Mr Mayor	1130 Daniel Boone	1230 Movie: "March of The Wooden Soldiers"	1400 CBS Golf Classic	1500 Auto Racing	1600 Visit With Santa	1700 Green Acres	1830 Daniel Boone	1920 Carol Burnett	2010 Golddiggers	2100 High Chaparral	2150 Dr. House Call	2200 Come to the Stable
<b>FRIDAY</b>	1230 The Answer	1300 The Christophers	1315 Sacred Heart	1330 Matinee Theater: "Sherlock Holmes"	1430 Game Of The Week	1730 Julia	1800 News	1820 Huddle	1825 TBA	1830 My Three Sons	1855 Here's Lucy	1920 Kraft Music Hall	2010 Red Skelton (L)	2100 Bonanza	2150 Dr. House Call
<b>SATURDAY</b>	1600 Visit With Santa	1700 Sesame Street	1800 News	1820 Huddle	1830 A X'Mas Salute	1855 Mayberry RFD	1920 Glen Campbell	2010 Lawrence Welk	2100 Ironside	2150 Dr. House Call	2200 Playboy After Dark				
<b>SUNDAY</b>	0800 Animal World	0830 Melvin's Circus	1030 Sesame Street	1130 Daniel Boone	1230 Movie: "March of The Wooden Soldiers"	1400 CBS Golf Classic	1500 Auto Racing	1600 Visit With Santa	1700 Green Acres	1830 Daniel Boone	1920 Carol Burnett	2010 Golddiggers	2100 High Chaparral	2150 Dr. House Call	2200 Come to the Stable

# برنامه هفتگی رادیو ایران

## ازشنبه تا چهارشنبه

۶	پامداد سلام	۹	اخبار	۱۳	اخبار هنری	۱۸	اخبار و برنامه دهقان	۲۲/۰۵	داستان شب	۱	پامداد موسیقی رقص
۷	شاهنشاهی و اسلام	۹/۰۵	زن و زندگی	۱۳/۰۵	برنامه جوانان	۱۹	اخبار ورزشی	۲۲/۳۰	ساز تنها	۱/۱۵	پامداد برنامه گلپا
۸	برنامه‌ها	۱۰	اخبار	۱۴	اخبار	۱۹/۰۵	موسیقی	۲۲/۴۵	موسیقی ایرانی	۲	پامداد موسیقی از مشرق زمین
۹	۶/۰۳	۱۰/۰۵	زن و زندگی	۱۴/۳۰	سیری در مسئله روز	۱۹/۱۵	بحث آیدئولوژیک	۲۳	اخبار	۳	پامداد ترانه‌های ایرانی (جاز)
۱۰	۶/۰۸	۱۰/۳۰	تقویم تاریخ	۱۵	نمایشنامه	۱۹/۴۵	گفتار	۲۳/۰۵	برنامه گلپا	۳/۳۰	موسیقی رقص
۱۱	۶/۱۵	۱۱	شادی و امید	۱۱/۱۰	نمایشنامه جشن	۲۰	اخبار و تفسیر	۲۳/۳۰	موسیقی ایرانی	۴	از هر خواننده
۱۲	۷/۱۵	۱۱/۳۰	نگاهی به مطبوعات	۱۱/۳۰	موسیقی محلی	۲۰/۳۰	نگاهی به مطبوعات	۲۴	خلاصه اخبار	۴/۳۰	آثار جاویدان از
۱۳	۷/۳۰	۱۱/۴۵	کودک	۱۱/۴۵	سخنرانی مذهبی	۲۱	مشاعر	۲۱/۳۰	دقیقه بعد از نیمه شب برنامه	۵	برنامه پامدادی
۱۴	۸	۱۲	اخبار	۱۲	اذان ظهر	۲۱/۳۰	دبساله مشاعر و	۲۲	کلیا	۵/۳۰	ترانه‌های ایرانی
۱۵	۸/۰۵	۱۲/۰۶	ترانه‌های ایرانی	۱۲/۰۶	نیازمندیها	۲۲	برنامه گلپا	۲۲	اخبار		
۱۶	۸/۳۰	۱۲/۳۰	رتکین کمان	۱۲/۳۰	کارگران						

## تفاوت برنامه‌های رادیو ایران

ساعت	شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه‌شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه
۱۲/۰۶	نیازمندیها	نیازمندیها	تفسیر قرآن	نیازمندیها	نیازمندیها	تفسیر قرآن
۱۴/۳۰	سیری درمسأله روز	سیری درمسأله روز	سیری درمسأله روز	سیری درمسأله روز	سیری درمسأله روز	سیری درمسأله روز
۱۵/۱۵	موسیقی	موسیقی	حمایت حیوانات	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	پاسداران جامعه
۱۵/۳۰	کاروان شعر و موسیقی	جلوه‌های زیبایی در زبان پارسی	کاروان شعر و موسیقی	کاروان شعر و موسیقی	کاروان شعر و موسیقی	کاروان شعر و موسیقی
۱۶/۰۵	از چهارگوشه جهان	از چهارگوشه جهان	از چهارگوشه جهان	از چهارگوشه جهان	از چهارگوشه جهان	نقش در آینه هفته
۱۸/-	اخبار و برنامه دهقان	اخبار و برنامه دهقان	اخبار و برنامه دهقان	اخبار و برنامه دهقان	اخبار و برنامه دهقان	هنر برای مردم
۱۹/۰۵	موسیقی	سیاهیان انقلاب	سیری در ادبیات و هنر	سیاهیان انقلاب	موسیقی	موسیقی
۱۹/۱۵	بحث آیدئولوژیک	بحث آیدئولوژیک	بحث آیدئولوژیک	بحث آیدئولوژیک	بحث آیدئولوژیک	بحث آیدئولوژیک
۲۱/-	مشاعر	برنامه ادبی	نغمه‌ای در خاموشی	فرهنگ مردم	جانی دالر	سخنرانی راشد
۲۱/۳۰	بحث آیدئولوژیک	برنامه گلپا	برنامه گلپا	موسیقی فرهنگ و هنر	موسیقی فرهنگ و هنر	موسیقی فرهنگ و هنر



● قصه عشق خواننده الهه - آهنگ خارجی (از فیلم قصه عشق) که شعر آنرا کریم فکور به فارسی گفته است. تنظیم آهنگ از «وادروزان».

● خوانندگی کرد. در آلمان بیشتر ترانه‌های پروانه به ترکی ساخته و خوانده می‌شد. تا اینکه پروانه با مجید وفا آهنگ‌ساز مشهور آلمان آشنا شد و با کمک وفا شروع به خواندن ترانه‌های فارسی کرد. از ترانه‌های جالب پروانه که در آن زمان شهرت فراوانی بدست آورد ترانه معروفیست که با این معراع شروع می‌شود: «آن پای بلند که میبینی پای من آن چادر پسر که میبینی یار من است».

## رادیو تهران

پنجشنبه ۲۵ آذرماه	جمعه ۲۶ آذرماه
۶ موسیقی سبک	۶ موسیقی سبک
۸ پایان بخش اول	۸ برنامه گلپا
۱۰/۳۰ آهنگهای متنوع غربی	۸/۳۰ آثار جاویدان
۱۱ ترانه‌های درخواستی شنونده‌گان	۹ آهنگهای متنوع غربی
۱۲ آثار جاویدان	۱۰ دفتر آدینه
۱۲/۴۰ تدریس زبان انگلیسی	۱۳ موسیقی رقص در آمریکای لاتین
۱۳/۴۵ ساز تنها	۱۴ در جهان موسیقی
۱۴ پایان بخش دوم	۱۵ آوای موسیقی
۱۷ ارکسترهای بزرگ جهان	۱۶ جاز، موسیقی قرن ما
۱۷/۴۰ موسیقی فیلم	۱۷ نمایشنامه
۱۸ تدریس زبان فرانسه	۱۸/۳۰ سأل کورش
۱۸/۱۵ سازهای غربی	۱۹ از کلاسیک تا مدرن
۱۸/۴۰ موسیقی جاز	۲۲ آهنگهای متنوع غربی
۱۹ پادشاهان در داستانهای کهن	۲۳ پایان برنامه
۴۰ بهترین آهنگهای روز	
۴۰/۴۰ در جهان هنر	
۴۱ موسیقی کلاسیک	
۴۲ آهنگهای متنوع غربی	
۴۳ پایان برنامه	
شنبه ۲۷ آذرماه	
۶ موسیقی سبک	
۸ پایان بخش اول	

«سلام به هنرمندان» سلام به هنرمندان، همان برنامه‌ی یادای از هنرمندان است که به پیشنهاد یکی از شنوندگان این برنامه، از این هفته زیر این عنوان اجرا می‌شود. تهیه کنندگان این برنامه، این هفته سراغ خانم پروانه خواننده قدیمی و خوش صدای رادیو رفته و با او به گفتگو نشسته‌اند. خانم پروانه از سال ۱۳۲۲ شروع به



## شاهپور قریب میهمان هفته

شاهپور قریب کارگردان فیلم‌های فارسی میهمان این هفته شما و رادیو است قریب از سن ۱۴ سالگی کار هنری خود را در جامعه پارید شروع کرد، و مدت ۹ سال یکی از چهره‌های موفق جامعه پارید بود، تا اینکه بعنوان دستیار کارگردان در فیلم (کل نسا) وارد سینما شد. اما فعالیت سینمایی او زیاد پایدار نشد و به علت ناهم آهنگی فکری با سینمای آنروز مجبور به ترک سینما شد و آنگاه شروع به نویسندگی کرد و با ارائه دو اثر جالب بنامهای «گنبد حلبی» و «دسر پاییزی» به سبک نویسندگان پیوست. کار نویسندگی باعث شد که او دوباره به سینما باز گردد و در دو فیلم «جرخ بازیگر» و «سه دیوانه» بعنوان دستیار کارگردان کار کند. شاهپور قریب بعد تصمیم گرفت

## تکرار آهنگهای خوب خوانندگان جوان

● تنهایی خواننده پروین - آهنگ از متوجهی لشکری - شعر از سیمین بهبهانی - تنظیم ارکستر از مصطفی کسروی.  
● موج گیسو خواننده عهدیه - آهنگ از حبیب‌الله صالحی.  
● دل تو را میخواست - بوی زمستان. خواننده کیتی که به شکل کسرت اجرا میکند.  
● آهنگ «دل تو را میخواست» از میخاوه از میمان و شعر آن از میر فخرانی؛ آهنگ «بوی زمستان» از اشپین است.  
● راز نگاه - لیخند شیرین خواننده بهشته  
● آهنگ راز نگاه از زرا بادی و شعر آن از الفت است.  
● آهنگ لیخند شیرین از گلشن راد و شعر آن از الفت.  
● خوشگل من خواننده شهرزاد - شعر از غلامی.  
● گل نازم خدا حافظ خواننده اویسن، - آهنگ از زاون.  
● چه خوبی صبروئی آخرین ساخته همایون خرم با کلام تودج نکبشان و با صدای عارف و عهدیه.

● لطیفه‌های این هفته بیشتر دور و بر اسفغانی‌ها میچرخد. خصوصاً که با لجه صد در صد اسفغانی هم گفته می‌شود. پور - احمد این برنامه را اجرا میکند.

● آقای کم رو علی تایش که کم روشی بیش از حد او در بین اعضای خانواده تکرانی شدیدی بوجود آورده، بالاخره با کوشش و پشتکار ریش سفیدان خانواده راضی می‌شود که تقاضایش بکنند اما چه تقاضایی؟ باشد تا روز جمعه.

## قطعه فکاهی «رکت و شلواری»

داستان رکت و شلواری ماجرای جالب یک خریدار دوره گرد است که مرتب زنگک خانه‌ها را به صدا در می‌آورد تا بلکه چیزی برای خرید گیرش بیاید. اما بمجرد ورود به خانه، خریدار تمام اشیاء منزل است بجز آن چیزیکه صاحب خانه برای فروش ارائه می‌دهد. این اختلاف خرید و فروش باعث ماجرای جالبی می‌شود که منوچهر اشتباهی نوشته است.

## برنامه ویژه روز جمعه

۸	اخبار
۸/۰۵	برنامه شما و رادیو
۱۲	اذان ظهر
۱۲/۶	رتکین و بیرنگیها
۱۲/۳۰	سیر و سفر
۱۳	نمایشنامه
۱۳/۳۰	برگ سبز
۱۴	اخبار
۱۴/۴۵	ساز تنها
۱۵/۱۰	شاعران قصه می - گویند
۱۶	اخبار
۱۶/۰۵	یگوتید و شنوید
۱۷	آینه زندگی
۱۸	اخبار
۱۸/۰۵	کاروانی از شعر و موسیقی
۱۸/۳۰	مسابقه رادیویی
۱۹	اخبار ورزشی
۱۹/۰۵	موسیقی ایرانی
۲۰	اخبار و تفسیر
۲۰/۳۰	موسیقی ایرانی
۲۱	زیر آسمان کمبود گلپا
۲۱/۳۰	۲۲
۲۲	اخبار-افسانه آدینه
۲۲/۳۰	ساز تنها
۲۲/۴۵	موسیقی ایرانی
۲۳	اخبار
۲۳/۰۵	گلپا
۲۳/۳۵	موسیقی ایرانی
۲۴	برنامه عادی

● آخرین قسمت «فاطمی» فاطمی حتماً معروف حضورتان است! همان دختر خوشگل دهاتی که دل و دین از همه خلق الله چشم چران تهران برده است و هر کسی به نحوی سعی میکند توجه این دخترک سنگدل را بسوی خود جلب کند. چهارمین و آخرین قسمت از سریال رادیویی فاطمی این جمعه پخش می‌شود. در قسمت گذشته دیدیم که با ورود فاطمی بیک مؤسسه چه طوفانی براف افق بطوریکه فاطمی از آنجا فراری شد و برای پیدا کردن کار راهی کوچه و بازار گشت. این هفته آخرین ماجرای او را خواهید شنید.

۱۰	برنامه گلپا	۱۸	تدریس زبان فرانسه
۱۰/۳۰	آهنگهای متنوع غربی	۱۸/۱۵	سازهای غربی
۱۱	ترانه‌های درخواستی شنوندگان	۱۸/۳۰	موسیقی جاز
۱۲	آثار جاویدان	۱۹	سبزی در تمدن ایران
۱۲/۳۰	تدریس زبان انگلیسی	۳۰	بهترین آهنگهای روز
۱۲/۴۵	ساز تنبا	۳۰/۳۰	موسیقی رقص
۱۳	پایان بخش دوم	۳۱	موسیقی کلاسیک
۱۷	ارکسترهای بزرگ جهان	۳۲	آهنگهای متنوع غربی
۱۷/۳۰	موسیقی فیلم	۳۳	پایان برنامه
۱۸	تدریس زبان فرانسه		
۱۸/۱۵	سازهای غربی		
۱۸/۳۰	موسیقی جاز		
۱۹	سبزی در تمدن ایران		
۲۰	بهترین آهنگهای روز		
۲۰/۳۰	انديتای جهان		
۲۱	موسیقی کلاسیک		
۲۲	آهنگهای متنوع غربی		
۲۳	پایان برنامه		
<b>● سه‌شنبه ۳۰ آذرماه</b>			
۶	موسیقی سبک	۶	موسیقی سبک
۸	پایان بخش اول	۸	پایان بخش اول
۱۰	برنامه گلپا	۱۰	برنامه گلپا
۱۰/۳۰	آهنگهای متنوع غربی	۱۰/۳۰	آهنگهای متنوع غربی
۱۱	ترانه‌های درخواستی شنوندگان	۱۱	ترانه‌های درخواستی شنوندگان
۱۲	آثار جاویدان	۱۲	آثار جاویدان
۱۲/۳۰	تدریس زبان انگلیسی	۱۲/۳۰	تدریس زبان انگلیسی
۱۲/۴۵	ساز تنبا	۱۲/۴۵	ساز تنبا
۱۳	پایان بخش دوم	۱۳	پایان بخش دوم
۱۷	ارکسترهای بزرگ جهان	۱۷	ارکسترهای بزرگ جهان
۱۷/۳۰	موسیقی فیلم	۱۷/۳۰	موسیقی فیلم
۱۸	تدریس زبان فرانسه	۱۸	تدریس زبان فرانسه
۱۸/۱۵	سازهای غربی	۱۸/۱۵	سازهای غربی
۱۸/۳۰	موسیقی جاز	۱۸/۳۰	موسیقی جاز
۲۰	بهترین آهنگهای روز	۲۰	بهترین آهنگهای روز
۲۰/۳۰	در جهان اندیشه	۲۰/۳۰	در جهان اندیشه
۲۱	موسیقی کلاسیک	۲۱	موسیقی کلاسیک
۲۲	آهنگهای متنوع غربی	۲۲	آهنگهای متنوع غربی
۲۳	پایان برنامه	۲۳	پایان برنامه
<b>● چهارشنبه اول دی‌ماه</b>			
۶	موسیقی سبک	۶	موسیقی سبک
۸	پایان بخش اول	۸	پایان بخش اول
۱۰	برنامه گلپا	۱۰	برنامه گلپا
۱۰/۳۰	آهنگهای متنوع غربی	۱۰/۳۰	آهنگهای متنوع غربی
۱۱	ترانه‌های درخواستی شنوندگان	۱۱	ترانه‌های درخواستی شنوندگان
۱۲	آثار جاویدان	۱۲	آثار جاویدان
۱۲/۳۰	تدریس زبان انگلیسی	۱۲/۳۰	تدریس زبان انگلیسی
۱۲/۴۵	ساز تنبا	۱۲/۴۵	ساز تنبا
۱۳	پایان بخش دوم	۱۳	پایان بخش دوم
۱۷	ارکسترهای بزرگ جهان	۱۷	ارکسترهای بزرگ جهان
۱۷/۳۰	موسیقی فیلم	۱۷/۳۰	موسیقی فیلم
۱۸	تدریس زبان فرانسه	۱۸	تدریس زبان فرانسه
۱۸/۱۵	سازهای غربی	۱۸/۱۵	سازهای غربی
۱۸/۳۰	موسیقی جاز	۱۸/۳۰	موسیقی جاز
۲۰	بهترین آهنگهای روز	۲۰	بهترین آهنگهای روز
۲۰/۳۰	موسیقی رقص	۲۰/۳۰	موسیقی رقص
۲۱	موسیقی کلاسیک	۲۱	موسیقی کلاسیک
۲۲	آهنگهای متنوع غربی	۲۲	آهنگهای متنوع غربی
۲۳	پایان برنامه	۲۳	پایان برنامه
<b>● پنجشنبه ۲۵ آذرماه</b>			
۲۰	ارکسترهای بزرگ جهان	۲۱	ارکسترهای بزرگ جهان
ری کانیف			

## فرستنده رادیویی F. M.

۲۲/۳۰	موسیقی کلاسیک: شوستا کوویچ - کوارتت، شماره ۲ پشوپون - قریو، اپوس ۱ شماره ۱ هایدن - دیورتیمنتو برای ویلنسل و ارکستر روزا - تم و وارداسیون	۲۲/۳۰	از کستر برنامه سوم: برنامه شماره (۱۵۵) آواز شهیدی (شور) موسیقی کلاسیک: باربی - کنسرتو پیانو ویلیام شومان - آواز اورفه پرو کنیف: - سنفونی شماره ۴ موسیقی رقص.
<b>● جمعه ۲۶ آذرماه</b>			
۱۴	موسیقی سبک	۱۴	موسیقی سبک
۱۵	آثار برگزیده از آهنگسازان بزرگ	۱۵	آثار برگزیده از آهنگسازان بزرگ
۱۷	آهنگهای انتخابی	۱۷	آهنگهای انتخابی
۱۷/۳۰	موسیقی فولکلوریک	۱۷/۳۰	موسیقی فولکلوریک
۱۸	موسیقی جاز:	۱۸	موسیقی جاز:
۱۸/۳۰	سونی کریس موسیقی فیلم	۱۸/۳۰	سونی کریس موسیقی فیلم
۱۹	ترانه‌های ایرانی	۱۹	ترانه‌های ایرانی
۱۹/۳۰	موسیقی رقص	۱۹/۳۰	موسیقی رقص
۲۰/۳۰	ساز تنبا	۲۰/۳۰	ساز تنبا
۲۱	ارکسترهای بزرگ جهان:	۲۱	ارکسترهای بزرگ جهان:
۲۱/۳۰	کنسرت خوانندگان خارجی: کوردن لاینتوت موسیقی ایرانی	۲۱/۳۰	کنسرت خوانندگان خارجی: کوردن لاینتوت موسیقی ایرانی
۲۲	موسیقی ایرانی	۲۲	موسیقی ایرانی
۲۲/۳۰	از کستر برنامه سوم: برنامه شماره (۱۳۴) آواز گلوریا سیاوش (شوشتری) ایرا (موسیقی آوازی): یوجینی - لایوهم.	۲۲/۳۰	از کستر برنامه سوم: برنامه شماره (۱۳۴) آواز گلوریا سیاوش (شوشتری) ایرا (موسیقی آوازی): یوجینی - لایوهم.
<b>● شنبه ۲۷ آذرماه</b>			
۲۱	ارکسترهای بزرگ جهان:	۲۱	ارکسترهای بزرگ جهان:
۲۱/۳۰	آهنگهای انتخابی	۲۱/۳۰	آهنگهای انتخابی
۲۲	موسیقی ایرانی	۲۲	موسیقی ایرانی
۲۲/۳۰	موسیقی کلاسیک:	۲۲/۳۰	موسیقی کلاسیک:
۲۲/۳۰	موسیقی کلاسیک: سنفونی شماره ۱۰۰ درسل مازور - سنفونی شماره ۱۰۲ در سی - پمل مازور دورژاک - کنسرتو ویلن، در لامتور، اپوس ۵۳ - ربانس برای ویلن و ارکستر، اپوس ۱۱	۲۲/۳۰	موسیقی کلاسیک: سنفونی شماره ۱۰۰ درسل مازور - سنفونی شماره ۱۰۲ در سی - پمل مازور دورژاک - کنسرتو ویلن، در لامتور، اپوس ۵۳ - ربانس برای ویلن و ارکستر، اپوس ۱۱
<b>● یکشنبه ۲۸ آذرماه</b>			
۲۱	ارکسترهای بزرگ جهان:	۲۱	ارکسترهای بزرگ جهان:
۲۱/۳۰	آهنگهای انتخابی:	۲۱/۳۰	آهنگهای انتخابی:
۲۲	موسیقی ایرانی	۲۲	موسیقی ایرانی
۲۲/۳۰	موسیقی کلاسیک:	۲۲/۳۰	موسیقی کلاسیک:
۲۲/۳۰	موسیقی کلاسیک: سنفونی شماره ۱۰۰ درسل مازور - سنفونی شماره ۱۰۲ در سی - پمل مازور دورژاک - کنسرتو ویلن، در لامتور، اپوس ۵۳ - ربانس برای ویلن و ارکستر، اپوس ۱۱	۲۲/۳۰	موسیقی کلاسیک: سنفونی شماره ۱۰۰ درسل مازور - سنفونی شماره ۱۰۲ در سی - پمل مازور دورژاک - کنسرتو ویلن، در لامتور، اپوس ۵۳ - ربانس برای ویلن و ارکستر، اپوس ۱۱
<b>● چهارشنبه اول دی‌ماه</b>			
۲۱	ارکسترهای بزرگ جهان	۲۱	ارکسترهای بزرگ جهان
۲۲	موسیقی ایرانی	۲۲	موسیقی ایرانی
۲۲/۳۰	موسیقی کلاسیک:	۲۲/۳۰	موسیقی کلاسیک:
۲۲/۳۰	موسیقی کلاسیک: سنفونی شماره ۱۰۰ درسل مازور - سنفونی شماره ۱۰۲ در سی - پمل مازور دورژاک - کنسرتو ویلن، در لامتور، اپوس ۵۳ - ربانس برای ویلن و ارکستر، اپوس ۱۱	۲۲/۳۰	موسیقی کلاسیک: سنفونی شماره ۱۰۰ درسل مازور - سنفونی شماره ۱۰۲ در سی - پمل مازور دورژاک - کنسرتو ویلن، در لامتور، اپوس ۵۳ - ربانس برای ویلن و ارکستر، اپوس ۱۱

## ورزش

يك فصل‌ديگر فوتبال دربی‌نظمی و بلا تکلیفی کامل شروع شده‌است. همه بلا تکلیفی‌های سالهای گذشته در این فصل هم ادامه دارد با این تفاوت که این سردرگمی‌ها گریبان مسابقات باشگاه‌های ایران را هم گرفته‌است. بطوریکه به مصداق مثل «سالی که نکوست از بهارش پیداست» بیم آن می‌رود که مسابقات باشگاه‌ها و در نتیجه فوتبال بطورکلی در جهت کشوری کردن مسابقات باشگاه‌ها و در نتیجه فوتبال بطورکامل است در قدمهای اول متوقف شود. از دیرباز بین فوتبال تهران و خوزستان مسائل ناخوشایند فراوانی مطرح بوده است و هر بار که مسابقه‌ای بین دو تیم تهران و خوزستانی صورت گرفته سرهای زیادی از بحث درباره حق‌کشی تهرانیها بدرآمده و مرکب فراوانی برای انفکاک این بحث‌ها و شکایت‌ها روی کاغذسرازیر شده است و متأسفانه تا بحال نتیجه‌ای نداده است. اما اگر ما باز به این مسائل اشاره میکنیم،

و باز، هرگز وقتی يك مربی بکار مربی‌گری تیم ملی گمارده شده قرارداد ندانسته است که بتواند بر اساس مدت قرارداد برای کار خود در این مدت برنامه‌ای تنظیم کند و در این برنامه زمانی را هم برای دیدن مسابقات شهرستانی و انتخاب قهرمانان زیاده شهرستانها اختصاص دهد. پس بناچار در فرصت کوتاه خود چاره‌ای جز اعتماد به بازیکنان شناخته شده تهرانی نداشته است و حتی بسیاری از اوقات ترکیب تیم ملی را گروهی تعیین کرده‌اند که برای مردم حکم اجنه را داشته‌اند و هرگز کسی ندانسته است که گروه انتخاب را چه کسانی تشکیل داده‌اند در نتیجه مسئولیت ناکامی‌های تیم ملی هم متوجه شخص یا اشخاص معینی نشده و در حقیقت مسئولیت لوٹ شده است؛ درحالیکه نتیجه منفی ناکامی‌ها به شکل عقده در اذهان باقی‌مانده است. بلا تکلیفی به همین جا ختم نمیشود. در مسابقات باشگاه‌های ایران و تهران هم نظایر آن فراوان است مثلاً در مسابقات قهرمانی تهران مهمترین مساله یعنی کمیته انضباطی که در حقیقت حافظ اصلی فوتبال است فراموش شده است و معلوم نیست که اگر بازیکن به داوری اهانت کرد یا روی زمین مرتکب عمل خلافی شد، یا اگر تیمی به نحوه داوری اعتراض داشت و یا هزاران اشکال و خلاف دیگری که باید کمیته انضباطی بآن رسیدگی کند اتفاق افتاد تکلیف چیست؟ سابقاً در موارد حاد ناگهان عده‌ای به نام کمیته انضباطی معرفی میشدند و تصمیمی میگرفتند و پرواضح است تصور همگان در این موارد این بود که کمیته پوششی است برای آنکه کسانی را محکوم کنند، بدون آنکه واقعا مساله را مورد بررسی قرار داده باشند!

از: محمدرضا میلانی‌نیا

# از تعیین تکلیف عاجزیم یا ترجیح میدهیم همه در بلا تکلیفی باشند؟

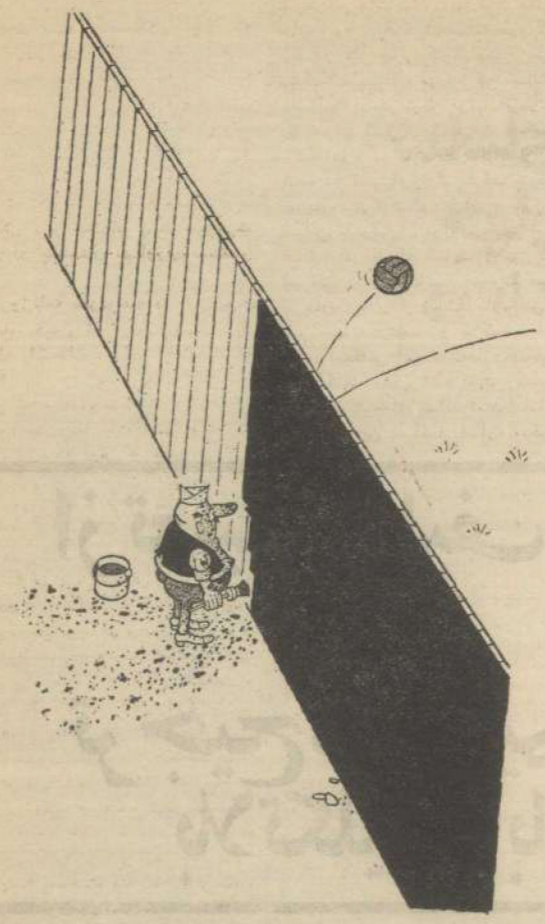
یکی از مسائلی که در چند ماه گذشته بسیار عنوان شد و مد روز بود تقویم مسابقات فوتبال بود که پس از سرو صدای زیاد بالاخره اعلام شد. سابقاً هم گاهگاهی برنامه‌هایی برای مسابقات اعلام میشد ولی تقریباً همیشه این مسابقات درهم میریخت. گاه به مناسبت سفر يك تیم خارجی و گاه بدلیلی دیگر. امسال امیدوار بودیم که این برنامه لااقل برای مسابقات قهرمانی باشگاه‌های کشور با مطالعه بیشتری تنظیم شده باشد، چون فاصله شهرهای تیم‌های شرکت کننده نسبت به هم زیاد است و اگر برنامه این مسابقات تغییر کند درسل فراوانی برای آنها ایجاد خواهد کرد. ولی این امیدواری هم عمر زیاد نداشت چه در هفته گذشته اولین تغییر ناگهانی و بی‌خبر در برنامه تنظیمی رخ داد باین ترتیب که قرار بود تیم تاج روز ۱۷ آذر در مسجدسلیمان بازی کند و روز ۱۹ آذر در آبادان، حتی در بولتن سازمان تربیت بدنی مورخ ۱۶ آذر ماه هم برنامه به همین ترتیب اعلام شده بود، درحالیکه وقتی روز ۱۷ آذر برای دریافت خبر بازی اول تاج در خوزستان

خوزستانی بازی کرده اندکی برایین مقده اضافه شده تا آنکه آنرا تبدیل به کوهی نموده است در حالیکه اگر در بسیاری موارد این فکر صحیح باشد مسلماً در همه موارد صحیح نیست و در این موارد آخر علت انتخاب نشدن بازیکن خوزستانی اینست است که در زمان انتخاب مربی و تشکیل دهندگان تیم ملی، از شکل و کیفیت بازی بازیکنان خوزستانی بی‌خبر بوده‌اند و طبعاً نمیتوانسته‌اند به تعریف چند نفری، که چندی قبل از آن بازی، آنها را دیده بوده‌اند مکانی از تیم ملی را بآنها بسپارند. و اینجاست که این سؤال پیش می‌آید که چرا باید مسئولان از فوتبال غنی خوزستان بی‌خبر باشند، در جواب این سؤال است که روشن نبودن تکالیف و مسئولیت‌ها چهره نشان میدهد: باین ترتیب که تا بحال همیشه مربی تیم ملی زمانی انتخاب شده است که حداکثر يك یا ۲ ماه به مسابقه‌های دولتی در این استان بوده و اغلب در این مدت مسابقه‌های قهرمانی باشگاه‌ها در خوزستان در جریان نبوده که مربی بتواند از این فرصت برای ارزیابی بازیکنان خوزستانی استفاده کند. همینطور برای بررسی بازیکنان سایر شهرستانها...

بدانجهت است که معتقدیم بالاخره باید این زنگ به نحوی از صفحہ فوتبال زوده شود و اعتقاد هم نداریم که نرود میخ آهنین بر سنگت؛ بلکه میگوئیم میخ آهنین را میتوان حتی بر سنگت فروکرد گوا اینکه طرفین قضیه نه میخ آهنین هستند نه سنگ سخت! پس چرا این مسابقه بوجود آمده و ادامه دارد؟ علت آنست که همیشه در زمان مسابقات فی‌مابین، مسئولیت‌ها مشخص نبوده و یا اینکه مسئولان وقت ترجیح داده‌اند مشخص نباشد. عمیقترین ریشه بدبینی‌ها در خوزستان مربوط به افرادی است که در تیم ملی ایران انتخاب میشده‌اند و چنانکه همه مسبوق به سابقه هستیم، درصدی نود و پنج اوقات سهمی از محل‌های تیم ملی به خوزستان داده نشده است در حالیکه در بسیاری اوقات در حدود ۴ تا ۵ بازیکن خوزستانی در سطحی بوده‌اند که شانه زیر بار تیم ملی بدهند و این بار گران را سریع‌تر بچلو برند. این میدان ندادن به خوزستانیها در تیم ملی از جانب دوستانداران خوزستانی فوتبال یکجا به حساب بی‌علاقگی مسئولان تیم ملی نسبت به بازیکنان خوزستان تلقی شده است. در هر بار که تیم ملی بدون یار



باآبادان تماس گرفتیم معلوم شد که برنامه تغییر کرده و تاج ابتدا روز ۱۹ آذر در آبادان و ۲۱ آذر در مسجد سلیمان بازی خواهد کرد و باین ترتیب عمر و اعتبار تقویم پس از دو هفته سرآمد بدون آنکه راجع به تغییر آن از قبل خبری به کسی داده باشند. دراین شرایط انتظار داریم که حتی خوشبین ترین تماشاگر خوزستانی در این مورد چه فکر کند بآن دل پری که از تهرانیها دارد؟ مسلماً جز تصور جانبداری از تاج تهران و مسامحه کردن شرایط برای این تیم در مقابل جم آبادان که قوی تر از حریف مسجد سلیمانی به نظر میرسد چیزی در خاطرش پیدا نمی شود. و در چنین شرایطی مسلماً بازی در آبادان نمیتواند حالت طبیعی داشته باشد. خوشبختانه باوجود خشونت زیادی که بر بازی تاج - جم حکومت میکرد حادثه ای پیش نیامد ولی اگر پیش می آمد معلوم نبود چه کسی به چنین حادثه ای رسیدگی میکرد (گو اینکه هر که رسیدگی میکرد چون از قبل معین نشده بود مفرض بحساب میآمد). اگر مسابقات به همین منوال پیش رود، بعید نیست که برخورد هائی پیش آید و خوبست از هم اکنون به فکر آنروز باشیم. راستی چرا نباید مقررات کاملی برای این مسابقات اعلام شود؟ چرا نباید همه بدانند که اگر در پایان مسابقات دو تیم صاحب امتیاز مساوی باشند و اختلاف گلشان هم برابر باشد، معیار برای تعیین قهرمان چیست؟ گلهای زده یا گلخای خورده و یا اگر حتی این تعداد گلها هم برابر بودند تکلیف چیست؟ شاید بگوئید احتمال پیش آمدن این حالت خیلی کم است ولی نمیتوانید بگوئید محال است. پس لازم است فکر این کار را از همین حالا بکنید و طرز انتخاب قهرمان را اعلام کنید. چه اشکالی در کار است که نمیتوانید کمیته رسیدگی به خلاف هارا اعلام کنید مگر چه فکر کردیم دلیلی نتوانستیم تصور کنیم مگر اینکه



## آغاز جنگ سوم

بحران روابط هندوپاکستان که به علل بروز آن آشنا هستید، بخلاف تصور بسیاری از کارشناسان سرانجام به جنگی بزرگ تبدیل شد که پیش بینی نتایج آن در حال حاضر مقدور نیست. هند در جریان نزدیک به دو هفته ای که از آغاز جنگ میگذرد، بارها بتاکید اعلام کرده که قصد دارد «بنگلادش» را بعنوان یک حکومت مستقل در پاکستان خاوری مستقر سازد.

روزنامه «لوموند» در این زمینه مینویسد: «پس از بیست و چهار سال استقلال پاکستان در آستانه تجزیه قرار گرفت. رویای رهبران اتحادیه اسلامی که میخواستند در گوشه ای از شبه قاره «سرزمین پاکها» را بسازند، در برابر تفرقه قومی و جغرافیائی پاکستان در شرف برپاد رفتن است...» حکومت مرکزی پاکستان بعد از پیروزی حزب «عوامی لیگ» در انتخابات پارلمانی گذشته، بر سر امطای خود مختاری به پاکستان شرقی، که حزب «عوامی لیگ» خواستار آن بود، با شیخ مجیب الرحمن رهبر حزب و دیگر گردانندگان «عوامی لیگ» اختلاف شدیدی پیدا کرد. کار این اختلاف، برخلاف نظر دوراندیشان بالا گرفت تا آنجا که از روز پنجم فروردین تلاش حکومت مرکزی برای درهم کوبیدن حزب عوامی، به جنگ داخلی در پاکستان شرقی و هجوم میلیونها آواره بنگالی به هند منجر شد و برای کثیری از ناظران آگاه این فکر پیش آمده است که از ابتدا بحمايت هند مجیب الرحمن نفع خود مختاری را ساز کرده بود.

میان کراچی و داکا ۲۴۰۰ کیلومتر فاصله است. پاکستان غربی با مسائل خاورمیانه ای روبروست، در حالیکه پاکستان خاوری جزئی از آسیای جنوب شرقی بحساب می آید. گذشته از این در تقسیم ایالت بنگال - اولین ایالت هند که به استعمار انگلیسی ها درآمد - خط تقسیم را چنان ترسیم کرده اند که مزارع کثیف پاکستان خاوری - یکی از مهم ترین منابع درآمد ارزی پاکستان - از کارخانه های کثیف پاک کنی جدا شده اند و به عبارتی دیگر بنگال را به دو نیمه، چنان تقسیم کرده اند که تمام تاسیسات صنعتی نصب بنگال غربی شده است.

لوموند به یک مساله جالب هم اشاره می کند: «پس از تقسیم بنگال چون تاسیسات صنعتی نصب نیمه غربی ایالت شد، برگزیدگان بنگالی - مهندسان، پزشکان، کارگران ورزیده و نظامیان - هم که اکثراً هندو بودند به بنگال غربی رفتند. برای پر کردن این جای خالی، بعد از اعلام استقلال پاکستان، جمعی از تکنوکراتهای نیمه غربی در نیمه شرقی پاکستان مستقر شدند.» حزب عوامی این استقرارهای

## تماشای جهان در یک هفته

تکنوکراتهای غرب در شرق کشور را یک «استعمار و استعمار سیاسی و اقتصادی» بحساب آورد. رهبران این حزب میگویند: «بدون استفاده از منابع بنگال شرقی، پاکستان غربی نمی تواند در راه توسعه و عمران گام هائی چنین بلند بردارد.» و از این گله دارند که «بیست و دو خانواده ای که اقتصاد پاکستان را کنترل میکنند، از پاکستان غربی برخاسته اند، یا مهاجران زمان تقسیم شبه قاره هستند.»

بعقیده رهبران تجزیه طلب «بنگلادش» هفتاد و پنج میلیون تن مردم پاکستان شرقی که در سرزمینی پنج و نیم برابر کوچکتر از پاکستان غربی زندگی میکنند، خیلی کمتر از پنجاه میلیون تن مردم پاکستان غربی از دست آوردهای پیشرفت اقتصادی پاکستان بهره برده اند.

گله دیگر بنگالی ها اینست که از نظر تعداد افراد در ارتش فقط ده درصد و در تاسیسات دولتی فقط ۱۵ درصد سهم دارند. حزب عوامی لیگ با اقامه این دلایل مطالبات که طلب خود مختاری برای پاکستان خاوری میکند. در سال ۱۹۵۴ زمانیکه «سپروردی» و «مولاباشانی» رهبران حزب بودند، عوامی لیگ خواستار خود مختاری همه ایالت پاکستان شد.

در ۱۹۶۶ - بعد از انشعاب مولاباشانی که حزب چپ گرای «عوامی ملی» را تأسیس کرده است - حزب عوامی یک برنامه شش ماهه ای ارائه داد که در آن خود مختاری اداری و اقتصادی پاکستان شرقی پیش بینی شده است. با ارائه همین طرح شش ماهه ای شیخ مجیب و حزب او در انتخابات دسامبر ۱۹۷۰ پیروز شدند و از ۱۹۶۹ کرسی سهم پاکستان شرقی در مجمع ملی پاکستان، ۱۶۷ کرسی بدست آوردند. در این مجمع حزب خلق وابسته به «دو الفقار علی بھو توه» فقط صد کرسی بدست آورد. بعقیده لوموند همین اکثریت پارلمانی حزب عوامی لیگ سبب شد که سه ماه مذاکره میان رهبران این حزب و ارگان های سیاسی بخش غربی در زمینه تدوین پیش نویس قانون اساسی بی نتیجه بماند.

حاصل این اختلاف نظر ها تحکیم قدرت عناصر افراطی در درون حزب عوامی لیگ بود که در هفته های پیش از دخالت ارتش، عملاً دولتی در دولت بوجود آورده بودند و کنترل قسمت اعظم پاکستان شرقی را بدست گرفته بودند.

اسلام آباد نتوانست این وضع را تحمل کند و بعد از شکست آخرین دور مذاکرات یحیی خان و شیخ مجیب الرحمن که روز ۲۶ اسفند پارسال آغاز شده بود، ارتش به سرکوبی خشونت آمیز اعضای حزب عوامی اقدام کرد. بحران از اینجا آغاز شد و به جنگ بزرگ شبه قاره انجامید، جنگی که با احتمال زیاد شکل جغرافیائی این منطقه را دگرگون میکند.

## سرزمین بحران

شبه قاره هند از زمان تقسیمش با بحران های متعددی روبرو بوده است. در اوت ۱۹۴۷ انگلیسی ها شبه قاره را به دو «دینیون» هندوپاکستان تقسیم کردند. در اکتبر ۱۹۴۷ بر سر کشمیر میان هند و پاکستان جنگ آغاز شد. هشتاد درصد مردم کشمیر مسلمان هستند اما این شاهزاده نشین که بدست هندوها اداره میشود، به پاکستان نپیوست و به هند ملحق شد. جنگ هند و پاکستان تا اول ژانویه ۱۹۴۹ که قرارداد آتش بس امضاء شد، ادامه یافت.

● در سپتامبر ۱۹۴۸ ارتش هند به ایالت حیدرآباد که اعلام استقلال کرده بود، حمله برد. بعد از چهار روز جنگ، حاکم ایالت به اسارت درآمد و حیدرآباد میان سه ایالت هند تقسیم شد.

● روز ۱۷ دسامبر ۱۹۶۱ ارتش هند به منطقه «گوآ» که از قرن شانزدهم مستمره پرتقالیها بود، حمله برد و آنرا تصرف کرد.

● چینی ها همیشه به قسمتی از خاک هند نظر داشتند. اولین نبرد های مرزی در ۱۹۵۹ همزمان با شورش تبت آغاز شد. بعد از شکست مذاکرات ورد ادماهای چین از جانب دهلی، جنگ در ۲۰ اکتبر ۱۹۶۲ یاز دیگر در شمال آسام شروع شد.

● چینی ها خیلی زود ارتش هند را عقب راندند، یک ماه بعد به میل خودشان بیست کیلومتر از مواضعی که بدست آورده بودند، عقب نشستند و آتش بس یکجانبه اعلام کردند.

● دومین جنگ هند و پاکستان بعد از شکست مذاکرات مربوط به کشمیر و حوادث مرزی آغاز سال ۱۹۶۵، در مرزهای غربی هند، در ۲۴ اوت ۱۹۶۵ شروع شد. روز ۱۶ سپتامبر چین به دهلی نو اخطار کرد که نیروهایش را فرا خواند، سازمان ملل متحد هم دستور برقراری آتش بس داد. در نتیجه روز ۲۲ دسامبر آتش بس برقرار شد.

● سومین جنگ هند و پاکستان روز ۱۲ آذر ۱۳۵۰ آغاز شد...

## واکنش جهانی

جنگ هند و پاکستان طی هفته گذشته بعنوان مهم ترین واقعه سیاسی جهان مورد بحث مطبوعات و محافل سیاسی بود: تایمز - لندن: این بار، احتمالاً جنگ مصیبت یارتر از دورهای قبل خواهد بود، مگر آنکه هر چه زودتر پایان یابد. این بار مسئله ادامه حیات پاکستان یا دست کم وحدت آن مطرح است. جنگی که در چنین شرایطی

### حل مسئله شطرنج شماره ۲۳

سیاه در دو حرکت مات میشود

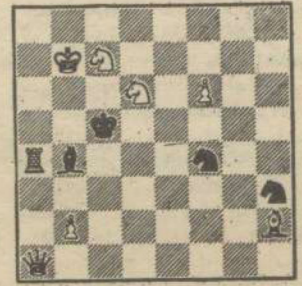
سیاه	سفید
1- R x h6	1- T-h6
1- R x f6	2- F-f4++ مات
	اگر: 1-.....
	2- F-h4++ مات

### علائم اختصاری مهره های شطرنج

پیاده = P و فیل = F و اسب = C و رخ = T و وزیر = D و شاه = R

### تهیه و تنظیم از: جهانگیر افشاری

## مسئله شطرنج شماره ۲۴



— Da1 - Pb2 - Fh2 - Ta4 - Cd8 - Pf6 - Rb7 - Cc7.  
— Ch3 - Fb4 - Cf4 - Rc5.

سفید بازی را شروع و در دو حرکت سیاه را مات میکند

# تعمیر گاههای شواب لورنس در تهران و شهرستانها

<p>تعمیر گاه <b>شواب لورنس</b> کرمانشاه خیابان شاه بحی بل اجلا لیه تلفن ۴۹۴۹</p>	<p>تعمیر گاه <b>شواب لورنس</b> اهواز خیابان ۳۴ متری نیش کمپوت تلفن ۴۱۹۶</p>	<p>تعمیر گاه <b>شواب لورنس</b> اراک خیابان شاهپور روبروی بیمه های اجتماعی تلفن ۳۸۴۹</p>	<p>تعمیر گاه مرکزی : <b>شواب لورنس</b> خیابان آریه پور اینسگاه ساکو پلاک ۵۵۸ تلفن : ۲۰ - ۹۶۳۰۱۶</p>
<p>تعمیر گاه <b>شواب لورنس</b> کرمان خیابان شالی کوبی مقابل سینما کابری تلفن ۳۳۴۹</p>	<p>تعمیر گاه <b>شواب لورنس</b> اصفهان خیابان شیخ بهایی چهار راه سرتیپ تلفن ۳۷۹۱۶</p>	<p>تعمیر گاه <b>شواب لورنس</b> آبادان خیابان شاهپور تلفن ۴۱۴۳</p>	<p>تعمیر گاه مجاز شماره ۲ <b>شواب لورنس</b> خیابان سیمری نازک بالاتر از میدان هفت حوض جنب بانک اصناف تلفن : ۷۹۵۵۶۵</p>
<p>تعمیر گاه <b>شواب لورنس</b> ساری خیابان فردوسی پلاک ۷۰ تلفن ۴۳۴۸</p>	<p>تعمیر گاه <b>شواب لورنس</b> شیراز خیابان قصر الدشت چهار راه سینما سعدی : تلفن ۳۵۹۸</p>	<p>تعمیر گاه <b>شواب لورنس</b> سنندج خیابان ششم بهمن تلفن ۳۰۷۳</p>	<p>تعمیر گاه مجاز شماره ۵ <b>شواب لورنس</b> خیابان آریه پور جنب بانک ملی پلاک ۳۳۴ - ۳۳۳ تلفن : ۶۳۳۳۳۰</p>
<p>تعمیر گاه <b>شواب لورنس</b> بندرعباس فروشگاه عابدینی خیابان رضاشاه کبیر تلفن ۴۳۱۶</p>	<p>تعمیر گاه <b>شواب لورنس</b> رشت خیابان سعدی تلفن ۵۶۶۰</p>	<p>تعمیر گاه <b>شواب لورنس</b> کرمان خیابان بهلولی «تهران» بالاتر از طهماسب تلفن ۳۳۳۲</p>	<p>تعمیر گاه مجاز شماره ۱۵ <b>شواب لورنس</b> عسل آباد سی متری نظامی پلاک ۱۷۹ تلفن : ۷۶۴۳۵۱</p>
<p>تعمیر گاه <b>شواب لورنس</b> دزفول خیابان سی متری جدید تلفن ۳۵۶۳</p>	<p>تعمیر گاه <b>شواب لورنس</b> رضایه خیابان فرح نرسیده به خیابان داریوش تلفن ۸۳۲۷</p>	<p>تعمیر گاه <b>شواب لورنس</b> مشهد خیابان احمدآباد « فرخ » مقابل خیابان قائم تلفن ۶۹۶۳</p>	<p>تعمیر گاه مجاز شماره ۸ <b>شواب لورنس</b> خیابان نادری کوچه گوهر ناز پلاک ۱۵ تلفن : ۳۱۹۹۹۱</p>
<p>تعمیر گاه <b>شواب لورنس</b> تبریز خیابان بهلولی مقابل کلانتر کوچه تلفن ۷۹۰۸</p>	<p>تعمیر گاه <b>شواب لورنس</b> همدان خیابان بوعلی پلاک ۱۷۳ تلفن ۴۱۹۶</p>	<p>تعمیر گاه <b>شواب لورنس</b> زاهدان خیابان داوربناه ساختمان ظفریابی تلفن ۳۹۴۹</p>	<p>تعمیر گاه مجاز شماره ۹ <b>شواب لورنس</b> خیابان چهار شماره ۴۶۸ تلفن : ۷۵۶۵۰۴</p>

## توافق بزرگ

سطوح توسط افراد برگزیده شدند و در نتیجه این انتخابات جدید ۸۴ درصد کادرهای قدیمی کنار رفتند.

در این انتخابات که دولت در آن دخالت نداشت، کسانی چون «احمد رفائی» برگزیده شدند که نیمی از عمر خود را در زندانها بسر آورده اند. ولی در عوض حکومت میتواند روی تحکیم صف کارگران حساب کند و این عاملی است که در یک نبرد احتمالی با اسرائیل نباید دست کم گرفته شود.

«لوریان - لوژور» میزاید: «به قربانیان ناصریسم اعانه حیثیت شده است از جمله استادان دانشگاههای قاهره و عین الشمس که در فدای تظاهرات ژوئن ۱۹۶۸ از کار برکنار شده بودند، به کلاسهایشان بازگشته اند. تظاهرات ژوئن ۱۹۶۸ در اعتراض به مجازات خفیف افسران شکست خورده نیروی هوایی سرانجام شده بود.

«لوریان - لوژور» عقیده دارد که «اثر - السادات که هیچ عدهای ندارد نخواهد هه نیروهای سیاسی، از جمله اخوان - المسلمین را در کار قانون آزاد بگذارد. در این زمینه صحبت از لغو دستور تبعید سعید رمضان» یکی از رهبران اخوان المسلمین است.

روژانه بیروتی اضافه میکند که در چهار چوب برنامه «آشتی ملی» ممکن است «انورالسادات» با «ذکریا محی الدین» رهبر جناح بورژوازی «هدیستان سرگرد جمال - عبدالناصر» اشاره به سال ۱۹۵۳ - آشتی کند. «لوریان - لوژور» اضافه میکند: «حجرت آورست که مارکسیستها میگویند انورالسادات و ذکریا محی الدین راست گرا را آشتی دهند».

... در دادگاه ویژه قاهره «علی صبری» معاون پیشین رئیس جمهوری، «سامی شرف» وزیر سابق امور ریاست جمهوری، «شعراوی جمعه» وزیر کشور سابق و «فرید عبدالکریم» مدیر منطقه ای پیشین حزب اتحاد سوسیالیست عرب به مرگ محکوم شدند.

انورالسادات مجازات این چهار تن را به زندان ابد تخفیف داد. رئیس جمهوری عرب مصر مجازات ژنرال باز نشسته «محمد فوزی» وزیر جنگ پیشین را از زندان ابد به ۱۵ سال زندان با کار اجباری تخفیف داد.

کسانی که در قاهره محاکمه شدند در برابر دو اقدام انورالسادات واکنش تندی نشان داده بودند: موافقت با گشایش تره سوتز و امضای منشور فدراسیون جماهیر عرب با سوریه و لیبی.

انورالسادات که از هدف صبری و یارانش با خبر بود، روز ۱۳ اردیبهشت او را از سمت معاونت ریاست جمهوری برکنار کرد. هواداران «صبری» تصمیم گرفتند روز ۲۴ اردیبهشت با یک اقدام سیاسی - استعفاي دسته جمعی شش وزیر - و بعد دخالت چند واحد ارتش، حکومت انورالسادات را سرنگون کنند. اقدام سیاسی انجام شد، اما پیش از دخالت واحدهای مخالف او - السادات، یک افسر جوان سحرگاه ۲۴ اردیبهشت رئیس جمهوری را از ماجرا آگاه کرد.

چند ساعت بعد انورالسادات مزدبصر را در جریان وقایع نهاد و به تصفیه سریع و هه جانبه مخالفان خود در سازمانهای ارتشی، حزبی و دولتی دست زد.

گفته بود: «تنها گناه شیخ مجیب الرحمان اینست که در انتخاباتی آزاد پیروز شده است.»

واشینگتن در عین حال هند را متهم به آغاز جنگ در زمانی میکند که نزدیک بود گفتگوهای مربوط به اعطای خود مختاری به پاکستان شرقی به نتیجه برسد.

گویا «هنری کیسینجر» مشاور ویژه، نیکسن در اوایل تابستان، پیش از سفر به پکن در زمینه اعطای خود مختاری به «بنگلادش» با مقامات پاکستانی گفتگو کرده بود و تماس هائی هم با رهبران این نهضت در کلکته برقرار شده بود.

مخاضل بنگلادش در کلکته: تاجدین احمد، نخست وزیر بنگلادش که بوسیله ارتش هند این عنوان را بدست آورد در «جیسور» مستقر شده و امیدوارست به زودی به داکا نقل مکان کند. جمعی از آوارگان بازگشت به بخشهای «آزاد شده» بنگال را آغاز کرده اند، اما این سؤال مطرح است که این بخشها از کجا آزاد شده و به کجا پیوسته است یعنی اگر برای زندگی مسلمانان در میان هندوینا جایی بود جنگهای استقلال طلبانه پاکستان و مبارزات محمدعلی جناح چه مقبومی داشت و اینک مسلمانهای پاکستان شرقی زیر نظر حکومتی که با قدرت ارتش کشور دیگری روی کار آمده چگونه میتوانند از استقلال برخوردار باشند؟

آیا تجزیه طلبان در آینده با تجزیه دیگری روبرو خواهند شد؟

## پایان ناصر یسم

روژانه بیروتی «لوریان - لوژور» در زمینه رای دادگاه قاهره که مخالفان او - السادات را به زندانهای دراز مدت محکوم کرد، زیر عنوان «من شاهد سقوط آخرین دژهای ناصریسم بودم» مقاله مفصلی منتشر کرد.

یک دادگاه ویژه ۹۱ نفر از مخالفان انورالسادات را محاکمه کرد و یک دادگاه نظامی به اتهامهای ژنرال فوزی وزیر جنگ سابق مصر.

مخالفان رئیس جمهوری عربی مصر و در صدر آنها «علی صبری» معاون پیشین ریاست جمهوری متهم بودند که «گروههای اختناق» تشکیل داده بودند و آزادی را از مردم مصر سلب کرده بودند.

روژانه بیروتی می نویسد: «اینان بیشتر بخاطر اعمالی که میخواهند انجام بدهند محاکمه شدند، نه بخاطر اعمالی که انجام داده بودند. از این پس دیگر در مصر نخواهند گفت «ناصر مرده است... زنده باد ناصریسم» بلکه خواهند گفت «ناصر یسم مرده است... زنده باد انورالسادات».

بعقیده «لوریان - لوژور» انورالسادات دو هدف سیاسی دارد: آزاد کردن سرزمینهای اشغال شده و اجرای اصول دموکراسی در سیاست داخلی مصر.

در حزب اتحاد سوسیالیست عرب و در سندیکای بزرگ کارگران مصر که دو میلیون تن عضو دارد، کادرها، در همه

شروع شده است در برابر اقدامات بین المللی حساسیت کمتری خواهد داشت.

آر - پاریس: نیکسن که میدانست هند در جستجوی راه احوال نظامی برای بحران بنگال است، ارسال اسلحه به دهلی نو را متوقف کرد و بدین ترتیب متحدان مسکو و پکن را رویاروی یکدیگر قرار داد.

پرمش اساسی اینست که چین در این جنگ دخالت مستقیم خواهد کرد، یا پاکستانیها تنها و بادیستی ضعیفتر با هند خواهند جنگید؟ و اگر پکن وارد جنگ شود، مسکو چه خواهد کرد؟

پاری ژور - پاریس: خطری اصلی اینست که جنگ مدت درازی ادامه یابد. در این صورت احتمال دخالت چین زیاد میشود و بدین ترتیب پای یک میلیارد و دویست میلیون تن به این جنگ کشیده خواهد شد، یعنی بیشتر از یک سوم مردم کره زمین. بهمین دلیل همه کشورهای جهان باید در راه خاموش کردن این آتش که دنیا را تهدید میکند، بکوشند.

مخاضل سازمان ملل: شورای امنیت با احاله مسئله جنگ شبه قاره هند به مجمع عمومی سازمان ملل متحد، در واقع به ناتوانی خویش در حل و فصل بحرانهای بین المللی اعتراف کرده است. یکی از علل شکست - یا شاید، اساسی ترین علت آن - برخورداری پنج کشور بزرگ از حق وتو است. با ورود چین کمونیست به شورای امنیت اینک دست کم پنج کشور بزرگ به سه جناح تقسیم شده اند. و بخاطر اختلاف نظر شدیدشان در زمینه همه مسائل، عملا شورای امنیت را به ناتوانی محکوم کرده اند.

در برابر این ناتوانی، مجمع عمومی با ۱۳۱ عضو یک عامل مؤثر در برقراری صلح نیست، چون در موارد فوری چندین روز باید گوش به سخنرانیها داد و بعد منتظر یک توافق احتمالی بود.

مطبوعات چین: دهلی نو قصد دارد پاکستان شرقی را بیپایانه استقلال «بنگلادش» به هند ملحق سازد و در این راه به حمایت مسکو امید بسته است.

اشاره می کنیم که در جریان رای گیریهای شورای امنیت چین به قطعنامه آمریکا رای موافق داد، در حالیکه وتوی شوروی جلوی تصویب این قطعنامه را گرفت.

مخاضل سیاسی مسکو: کرمین خواستار قطع جنگ در شبه قاره و رفع اختلافها از طریق انجام مذاکره میان عوامل ذینفع است.

مخاضل سیاسی واشینگتن: آمریکا با انجام تحریم اقتصادی هند و حمایت - دست کم اخلاقی - از پاکستان، موضع خود را در قبال بحران شبه قاره هند روشن کرده است. در حالیکه عناصر متنفذی نظیر سناتور ادوارد - کندی با حرارت از «بنگلادش» جانبداری میکنند. سناتور کندی چندی پیش



ساعت ۵:۰۰/۱ به وقت گرینویچ، در روز اول دسامبر ۱۹۷۵، زنگ تمام تلفن‌های جهان به صدا درآمد. دو بیست و پنج میلیارد نفر با ناراحتی یا نگرانی، گوشی‌های تلفن را برداشتند و چند ثانیه‌ای به آن گوش دادند. آنها که نیمه‌شب از خواب پریده بودند، پنداشتند که دوستی دورافتاده از شبکه تلفنی ماهواره‌ای، که از روز پیش با ماهواره‌های بسیار به کار افتاده بود درصدد گفتگو با آنهاست. اما صدائی از گوشی نمی‌آمد، جز صدائی که بعضی‌ها آنرا هیاهوی امواج دریایی دانستند، و بعضی‌های دیگر صدای نوسان سیم‌های چنگ در برخورد با طوفان، و خیلی‌های دیگر نیز بودند که در آن لحظه صدای رازآمیز کودکان‌های شنیدند. صدائی چون صدای تپیدن خون در رگ، که به کمک صدای وارونه برگوش‌یشونند، این صدا هرچه بود، پیش از ۲۰ ثانیه دوام نداشت، و پس از آن جای خود را به صدای عادی تلفن داد.

غالب مشترکان تلفن در جهان، با دلخوری گفتند: «اشتباه گرفته‌اید، و گوشی را گذاشتند، بعضی‌ها گوشیدند که توضیحی بخواهند، اما خط مشغول بود. در عرض چند ساعت، همه این ماجرا را از یاد بردند جز آنها که وظیفه‌شان حکم می‌کرد که به دنبال این جور چیزها باشند.

در مرکز تحقیق اداره پست، تمام صبح آن روز بحث در این باره ادامه داشت. ادامه بحث، بدون آنکه از گرمی بیفتند، به وقت ناهار کشید و سهندسان گرمه به رستوران کوچک کنار جاده هجوم بردند.

ویلی اسمیت، مسئول بخش الکترونیک، گفت:

افسانه علمی

«اف»

لامت فرانکشتین

نورسی، کلارک ترجمه: منوچهر محجوبی

من هنوز فکر می‌کنم که همزمان با شروع کار سیستم ماهواره‌ای، یک موج معمولی در آن افتاده.

ژولریتو، طراح فضائی، که از شدت خستگی خمیازه می‌کشید، گفت:

حتماً عیب از ماهواره بوده، اما چرا اینقدر دیر؟ شروع کار ماهواره در ساعت دوازده بود، اما این بلا در ساعت دویم از نیمه‌شب به سر مشترکین ما آمد.

باب آندروز، برنامه‌ریز کامپیوتر، پرسید:

دکتر، تو چه فکر می‌کنی؟ از صبح تا حالا ساکت نشسته‌ای. حتماً در این مورد نظری داری. دکتر جان ویلیامز، رئیس بخش علوم ریاضی، نگاهی موشکافانه کرد و گفت:

بله، دارم. اما آنرا جدی نمی‌گیرید. اشکالی ندارد، حتی اگر از آن افسانه‌های علمی هم که با اسم مستعار می‌نویسی، احتمالاً تر باشد، باز ممکن است سر نخ به دست ما بدهد. ویلیامز سرخ شده، اما نه زیاد. همه داستان‌های او را می‌شناختند و از نوشتن آنها شرمیده نبود. از این گذشته، داستان‌هایش کتاب هم شده بود. (و با آنکه قیمتش پنج شیلینگ بود، هنوز دو بیست نسخه‌ای از آنرا داشت.)

او، که با رومی‌زی ور می‌رفت، گفت:

خیلی خوب. این موضوعی است که از چهار سال پیش ذهن مرا مشغول کرده، شما هیچوقت متوجه شباهت بین مرکز تلفن خودکار و مغز انسان شده‌اید؟

یکی از شنوندگان ریشخندش کرد:



مگر می‌شود که متوجه نبود؟ این فکر بر می‌گردد به زمان گراهام بل.

با ناراحتی نگاهی به چراغ می‌تابی بالای میز کرد، که در این روز مه‌لود زمستانی نورش لازم می‌نمود.

ممکن است، من هیچ مدعی سالکیت آن نیستم. اما می‌خواهم بگویم حالا دیگر وقتش است که آنرا جدی بگیریم. چه به روز این چراغ‌آمده است؟ درست پنج دقیقه است که نورشان می‌لرزد.

برای چراغها ناراحت نشو. شاید «مازی» یادش رفته است پول برقش را بدهد. بهتر است دنبال تئوری خودت را بگیری.

زیاد هم تئوری نیست، واقعیت ساده‌ای است. ما می‌دانیم که مغز انسان سیستمی است از کلید - یاخته‌های عصبی - که رابطه دقیق و پیی نفس آنها را اعصاب در دست دارد. مرکز تلفن خودکار نیز سیستمی است از کلید - سلکتورها و غیره - که رابطه آنها را سیم برقرار می‌کند.

اسمیت گفت:

فرض می‌کنیم اینطور باشد. اما این شباهت، کمک زیادی به تو نمی‌کند. مگر نه اینکه تعداد یاخته‌های عصبی مغز در حدود پانزده میلیارد است؟ این تعداد یاخته با تعداد سوئیچ‌های مرکز تلفن خودکار اصلاً قابل مقایسه نیست.

پاسخ ویلیامز را صدای گوشخراش هواپیمایی جتی که در ارتفاع کم پرواز می‌کرد برید و او ناچار شد تا پایان گرفتن ارتعاش رستوران صبر کند. آندروز غرغرکنان گفت:

تا حالا ندیده بودم اینقدر پائین پرواز کنند. فکر می‌کردم خلاف مقررات است.

همینطور هم هست ولی ناراحت نباش، مرکز کنترل فرودگاه لندن توقیفش می‌کند.

رینر گفت:

شک دارم. همین فرودگاه لندن بود که هواپیمایی کتکورد کوتاه پرواز را آورد. با این وصف نشنیده بودم اینقدر پائین حرکت کنند. خوشحالم که طبقه بالا نبودم.

اسمیت پرسید:

بالاتر می‌خواهیم به بحثمان ادامه بدهیم یا نه؟

ویلیامز بدون ناراحتی ادامه داد:

تو در مورد آن پانزده میلیارد یاخته‌عصبی مغز درست می‌گویی، و نکته اصلی هم همین است. پانزده میلیارد، عدد بزرگی به نظر می‌رسد، اما این طور نیست. در سال‌های دهه ۱۹۶۰، تعداد کل کلیدهای مراکز تلفن خودکار جهان بیش از پانزده میلیارد بود. اما حالا تعداد این کلیدها پنج برابر بیشتر شده است.

رینر بسیار آرام گفت:

متوجهم، و به این ترتیب حالا دیگر ظرفیت ارتباطش پر شده، بخصوص که ماهواره هم به آن وصل شده و در خدمت تلفن درآمد.

عیناً همینطور است.

لحظه‌ای ساکت شدند و جز صدای آژیری که از دور دست می‌آمد، صدائی به گوش نمی‌رسید اسمیت گفت:

بگذار موضوع را روشن‌تر کنیم. منظورت اینست که سیستم تلفن جهانی اکنون به صورت یک مغز غول‌آسا در آمده؟

این تعبیر کمی ناقص است، بهتر است آنرا مغزی بشرآسا بنامیم. من ترجیح می‌دهم که اندازه آنرا اعجاب‌آور تصور کنم.

ویلیامز، دستپاشی را روی میز قرار داد، آنها را جدا از هم مشت کرد، و ادامه داد:

ما دو قطعه اورانیوم ۲۳۵ داریم، تا هنگامی که آنها را جدا از هم نگاه داریم هیچ اتفاقی نمی‌افتد. اما وقتی آنها را با هم یکی کنیم، (این حرکت را با دستپاشی نشان داد) چیزی که

خواهیم داشت. با یک قطعه بزرگ‌تر اورانیوم فرق دارد. در این صورت حفره‌ای خواهیم داشت که این سر تا آن سرش نیم میل فاصله دارد.

شبکه‌های تلفنی ما هم همینطورند، تا امروز به صورت دستگامی مستقلی بوده‌اند، اما حالا آمده‌ایم با پیوستن آنها بر یکدیگر، ناگهان با چیزی اعجاب‌آور روبرو شده‌ایم.

اسمیت پرسید:

این چیز اعجاب‌آور چیست؟

اگر خواهیم نام مناسبی به آن بدهیم، بد نیست بگوییم: «آگاهی اعجاب‌آور».

رینر گفت:

یعنی مخزنی عظیم از آگاهی، خوب، این چه ربطی به ارگانهای حسی دارد؟

آها، این شبکه از تمام اطلاعاتی که رادیوها و تلویزیون‌های روی زمین بخش می‌کنند، تغذیه می‌کند. آنچه اینجا به شبکه تلفنی می‌دهند قابل تأمل است. انوقت نوبت به اطلاعات اندوخته شده در کامپیوترها می‌رسد، این شبکه به آنها نیز دسترسی دارد - هم‌چنین است وضعیت آن بنا کتابخانه‌های الکترونیک، سیستم‌های ردیابی رادار، و کارخانه‌های اتوماتیک. با این ترتیب ارگان‌های حسی کافی در اختیار خواهد داشت. ما نخواهیم توانست تصویری را که این شبکه از جهان خواهد داشت جسم کنیم، اما اینرا می‌توانیم بگوئیم که تفکرش بسیار غنی‌تر از تفکر ماست.

رینر گفت:

همه این حرفها قبول، چون یک موضوع سرگرم‌کننده است. حالا این شبکه عظیم، جز تفکر چه‌کاری از دستش برمی‌آید؟ چون دست و پا ندارد، جایی نمی‌تواند برود.

چه تیزی به سفر دارد؟ همیشه در همه‌جا هست! تمام ابزارهای برقی روی کره زمین به منزله دست و پای آنست.

آندروز به میان حرف او پرید:

حالا تازه من دارم علت تأخیر را می‌فهمم. بارگیری آن در ساعت دوازده شب بود، اما تولدش در ساعت یک و پنجاه دقیقه صبح انجام گرفت. صدائی که همه ما را بیدار کرد - فریاد او پس از تولد بود.

این برداشت طنزآمیز وی مورد توجه واقع نشد و کسی لبخندی نزد. ارزش آزاددهنده نور چراغ‌های بالای سر هنوز ادامه داشت و هر لحظه بیشتر می‌شد، بعد «جیم‌اسمال»، کارمند قسمت «تیروه»، با سرو صدای همیشگی‌اش در رستوران را باز کرد و وارد شد. خنده‌کنان، کاغذی را که در دست داشت در برابر دیدگان همکارانش تکان داد و گفت:

بچه‌ها، اینجا را نگاه کنید. من لروتمند شدم. تاحالا هیچ دیده بودید تراژنامه حساب‌بانکی اینطور باشد؟

دکتر ویلیامز کاغذ را گرفت، نگاهی به ستونهای ارقام آن کرد و بلند خواند:

۸۷/۸۷/۹۹۹/۹۹۹ پوند اعتبار.

و در میان بیفت و حیرت عمومی، ادامه داد:

چیز غیر عادی‌ئی نیست. معنی این‌ماجرا اینست که کامپیوتر اشتباه کوچکی کرده، از وقتی که بانکها سیستم ده دهی را اعمال می‌کنند گاهی از این اشتباهات رخ می‌دهد.

جیم گفت:

می‌فهمم، می‌فهمم، اما بگذار یک خرده کینور باشم. می‌خواهم این ورقه را قاب بگیرم - اصلاً چه می‌شود که من به اتکالی این ورقه، یک چک چند میلیونی بکشم؟ اگر چنین چکی برگردد می‌توانم بانک را تحت تعقیب قرار دهم؟

رینر پاسخ داد:

نه به این راحتی، شرط می‌بندم که بانک

از سالها پیش به فکر چنین روزی بوده و در یک جای آن صورت حساب، جمله‌ای نوشته که از خودش سلب مسئولیت بکند. بهرحال - این صورت را چه وقت گرفتی؟

درست سر ظهر، مستقیماً به اداره آوردند، این بود که زخم شانس دیدن آنرا پیدا نکرد.

هوم، به این ترتیب، این محصول امروز صبح کامپیوتر است. حتماً بعد از نیمه‌شب بود...

چه می‌گویی؟ منظورت چیست؟

کسی پاسخش نداد.

ویلی اسمیت پرسید:

اینجا کسی هست که از سیستم بانک‌داری اتوماتیک اطلاعی داشته باشد؟ نحوه ارتباط این سیستم‌ها با یکدیگر چگونه است؟

باب آندروز گفت:

مثل همه ارتباط‌های دیگر، طرز کارشان مثل هم است. در تمام دنیا کامپیوترها با هم گفتگو می‌کنند. جان، این نکته به دره تو می‌خورد. اگر ناراحتی جدی‌ئی در پیش باشی، این یکی از مواردی است که شروع ناراحتی‌ها را اعلام می‌کند. البته، بجز ناراحتی سیستم تلفنی که خودش مسئله‌ایست.

رینر گفت:

به سؤالی که پیش از آمدن جیم مطرح کرده بودم کسی جواب نداد، این «دبرمغزه» صلاً چه خواهد کرد؟ رفتارش دوستانه خواهد بود، یا خصمانه و یا بی تفاوت؟ اصولاً تشخیص خواهد داد که ما وجود داریم؟ یا فقط علامت‌های الکترونیک را واقعیت خواهد دانست؟

ویلیامز قیافه‌ای جدی و مطمئن گرفت و گفت:

می‌بینم که کم‌کم دارید حرف مرا باور می‌کنید. من سؤال ترا با طرح سؤال دیگری پاسخ می‌گویم. یک بچه تازه تولد چه می‌کند؟ به دنبال غذا می‌گردد.

نگاهی به نور لرزنده چراغها کرد و در حالتی که گفتی فکری تازه به مغزش رسیده است گفت:

خداي من، این نوزاد فقط به یک نوع غذا نیاز دارد - برق.

اسمیت گفت:

این مزخرفات خیلی طول کشید، پس این ناهار ما چه شد؟ بیست دقیقه پیش سفارش دادیم. کسی محلی به او نگذاشت. رینر، دنباله حرف ویلیامز را گرفت:

بعد به اطراف نگاه می‌کنند و دست و پایش را تکان می‌دهد. در واقع، مانند هر بچه در حال رشد دیگری، شروع به بازی خواهد کرد.

کسی آرام گفت:

و بچه‌ها علاقه‌ای به شکستن اشیاء دارند.

و خدا می‌داند که این نوزاد چقدر آسیب‌بازی دارد. این هواپیمایی کتکوردی که چند دقیقه پیش از بالای سر ما گذشت، ابزارهای اتوماتیک، چراغ‌های راهنمای خیابانهای شهر.

اسمال به میان حرف او پرید:

چه اشاره جالبی کردی. انگار رفت و آمد در خیابانها دچار اشکالی شده - ده دقیقه‌ای می‌شود که اتومبیل‌ها متوقف شده‌اند، مثل اینکه رامه پندان است.

تکر می‌کنم آتش‌سوزی رخ داده باشد، صدای آژیر شنیدم.

من دوبار شنیدم، و صدائی هم از طرف بخش صنعتی شهر به گوشم رسید که به انفجار می‌مانست. امیدوارم چیز مهمی نباشد.

آه !!! چندتا شمع پیدا کنی، چشم‌چشم را نمی‌بیند.

یک چیزی یادم آمد - آتش‌خانه اینجا تمام برق است. اگر ناهاری گیرمان بیاید، با بقیه درصفا ۶۹



روغن ایرانول  
از فرهنگ و موسیقی آذربایجان میگیرد

خدمش موسیقی شوروی

موسیقیدانان روس، در حال حاضر با مشکل «چه نوع موسیقی بسازیم؟» روبرو هستند. من در دو سال اخیر، مطالعات فراوانی در زمینه‌ی این مشکل بعمل آوردم، و بالاخره به نتیجه‌ی زیر رسیدم:  
در نهایت کار، چیزی که لازم داریم یک موسیقی فوق‌العاده است. نوعی از موسیقی که «فرم» و «درون مایه» را با هم تطابق دهد، تا یک عظمت تاریخی برسد. این نوع موسیقی باعث گسترش شخصیت، و همچنین نشان دهنده حقیقت خودمان است. گرایش موسیقی شوروی به طرف موسیقی بومی حقیقی است که آهنگسازان جدید روس باید جدی‌تر با آن روبرو شوند. باید دانست که آهنگسازان شوروی با میلیونها مردم روبرو هستند که اصلا ارتباطی با موسیقی ندارند و اگر هم داشته باشند بی‌میزانی اندک است. این توده مردم هستند که آهنگسازان جدید شوروی باید برای آنان تلاش کنند. من معتقدم، آن نوع از موسیقی که مورد احتیاج است، چیزی نیست که بتوان آن را موسیقی جدی دانست. برای این موسیقی بی‌چوجه معیارهای درستی در دست نیست. اول از همه باید دارای «ملودی» باشد، و «ملودی» آن ساده و روشن و بدون تکرار و تأکید باشد. بسیاری از آهنگسازان معتقدند که «فرم» آن هم باید ساده و واضح باشد، ولی محتاج عناصر قدیمی روشنی و سلامت نیست، بلکه نیازمند نوعی «روانی» تازه است، و این زمانی انجام میگیرد که آهنگساز بتواند «نواقرینی» را واجد باشد و ارزش موسیقی خود را در فن ساده نویسی و اصالت خلاصه کند.

اگر از من بخواهند موسیقی خود را تقسیم‌بندی کنم، در رده‌ی اول «سمفونی‌های خود را قرار میدهم، مثل «ترانه‌ی سمفونیک دنی پیر» Symphonic Song The De nieper و چند اثر دیگر که جدا شدن از گذشته در یک شکل خاص آنها بچشم می‌خورد و ممکن است در حال حاضر یک سلسله مشکلات برای رهبران موسیقی بوجود آورد. من در دومین گروه، «ستوان کیچ (Kij)» و «شبهای مصر» را قرار میدهم، که بر اساس آنها سمفونی هم ساخته‌ام؛ و نیز ترانه‌های آوازی دسته جمعی موسیقی بومی را که در حال حاضر برای کمیته موسیقی رادیو مسکو می‌نویسم.

مردم موسیقی فوق‌العاده میخواهند

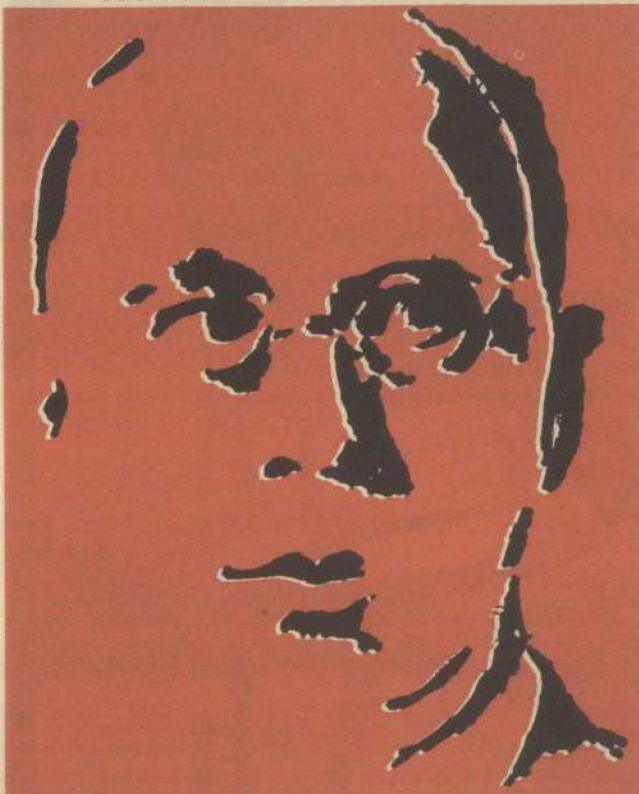
دوره‌ی که موسیقی فقط برای برآوردن رضایت روح زیبا پرستی نوشته میشد گذشته است. امروز توده‌ی مردم با موسیقی کاملاً جدی مواجه شده‌اند، و بصرانه منتظرند که آهنگسازان نیز باین موضوع توجه داشته باشند. اگر آنان را از خود برانیم، بسوی موسیقی جاز یا لاتین روی می‌آورند! اگر موسیقی جدی بتواند این توده را برای خود نگاهدارد، خواستارانی خواهد یافت که جهان هنوز بخود ندیده است. ولی مفهوم این عمل آن نیست که هواداران آینده را به راه خطا بکشاند، چون گول زدن شنونده هیچگاه نتیجه درستی نداشته است. مردم موسیقی فوق‌العاده میخواهند. موسیقی ویژه‌ی

شرح حال، مقالات، خاطرات

نوشته سرژ پرو کفیف  
ترجمه: علی پودات

آیا خودتان از این موضوع اجتناب نمی‌کنید که از سطح خواست‌های دیروزان گامی به عقب بردارید؟ من برای یک آهنگساز، گرایش بسادگی را اشتباه میدانم. هر نوع کوشش، برای وجود آوردن اثری در حد گوش شونده نوعی عقب نشینی است و این عمل از حالتی غیر صمیمانه ناشی میشود و موسیقی، بدون صمیمیت نمی‌تواند ارزش داشته باشد. در این سال پر برکت، من در ساختن آثارم بیشتر روی «روانی» و «ملودی» نویسی تکیه کرده‌ام و در عین حال، با وسواس زیادی از یکنواختی هارمونیک دوری جست‌ام. اینجاست که مشکل آهنگساز معلوم میشود.

«روان» بودن موسیقی باید با استفاده از مفاهیم تازه صورت گیرد نه قدیمی. اثر اصلی من در سال اخیر، بر اساس بیستمین سالگرد انقلاب اکتبر نوشته شده، تمهای اصلی آن شامل انقلاب بزرگ سوسیالیست‌ها در ماه



اکتبر، پیروزی انقلاب و صنعتی شدن است. این متن بدو صورت نوشته شده است. حرفه‌ی و آماتور که برای چهار ارکستر سمفونیک تنظیم شده است. قطعی، گروه سازهای ضربی و آکوردئون که برای اجرای آن بیش از ۵۰۰ نفر لازم است.  
تکاشتن این اثر برای من لذتی وصف ناپذیر داشت. حوادث پیچیده در مفاهیم پیچیده موسیقی منعکس شده است، با این حال من ایمان دارم که فضای موسیقی برای تماشاگر قابل توجه است. یکی دیگر از کارهای بزرگم را که بتازگی تمام شده است، پنجم «آوازهای دوران ماه تأمیده‌ام، که برای اولین بار در مسکو اجرا میشود و متن آن در پروادا «Pravda» بچاپ رسیده است. «ملودی»های من دارای خصیصه‌ی «ملی» بودن است. امیدوارم که باسانی دریافته و بخاطر سپرده شوند. من همچنین چندین

که از بزرگترین حوادث، بزرگترین عشق‌ها و زنده‌ترین رقص‌ها حکایت کند. مردم بیشتر از آن حدی که پاره‌ی آهنگسازان می‌... بگذارند، دانش دارند و میخواهند که درک خود را عمیق‌تر کنند.

نمایش هنری

برای آهنگسازان، جستجو و یافتن مفاهیمی که بتواند با موسیقی «سوسیالیزم» کنونی هنگام شود، با ارزش و در عین حال دشوار است. در کشور ما موسیقی بصورتی موردنی، بین مردم ریشه دارد. خواستها و ذائقه هنرمندان بطرز شگفت‌انگیزی رشد کرده و این اصلی است که آهنگسازان روس باید در کارهای جدیدشان رعایت کنند. این، مثل رها کردن تیری در تاریکی است و تنها به آینده تکیه بستگی دارد.

مارش نظامی برای ارکسترهای نظامی ساخته‌ام و چندین آهنگ براساس کارهای دوران آخر زندگی پوشکین نوشته‌ام. متأسفانه از موسیقی‌ام در آثار استفاده نکردند. چندی قبل دومین «کنسرتوی» وپولونودومین «تم» از «رومنووزولیت» را بورداجرا گذاشتم که با موفقیت روبرو شد و خوب بدانیم که ویولونیستهای آمریکائی این «کنسرتو» را با موفقیت اجرا کرده‌اند. هیچ موقعیتی از این بهتر نبود که یک «کنسرتو بیاتوی» من توسط یک آهنگساز با استعداد و جوان یعنی خاچاپوریان اجرا شد.

موسیقی و زندگی من

من هرگز در ایالت یوتا (Utah) زندگی نکرده و حتی در آنجا کنسرتی هم ندادم. در سال ۱۹۳۸ هم که بدعوت دوستان آمریکائی، به آمریکا رفتم فرصت نشد از آنجا دیدن کنم و همیشه هم از این بابت متأسف هستم، چرا که بدون شک میدانم بیشتر از هر جای دنیا، موسیقی در آنجا هوا خواهد دارد.

چندی پیش شنیدم که رهبر ارکستر سمفونیک یوتا بخاطر اینکه در برنامه‌اش اجرای سمفونی شماره پنج پروکوفیف را گنجانده، به مرگ تهدید شده است. بهر حال کنسرت مطابق برنامه تنظیم و اجرا شد. گفتن این نکته ممکن است بی ارزش تلقی شود ولی برای من اهمیت دارد چرا که مرا افتخار می‌کند. سمفونی شماره پنج پروکوفیف چرا باید با این عکس‌العمل روبرو شود؟ تا آنجا که میدانم، این سمفونی همیشه مورد پسند آمریکائیا قرار گرفته است. این سمفونی توسط ارکستر سمفونیک بوستون از کستر فیلارمونیک نیویورک به رهبری رذزینسکی Rodzinsky و بوسیله‌ی چند ارکستر دیگر با موفقیت اجرا شده است. سمفونی شماره پنج من برای شادی و آزادی روح انسان سروده شده و بخاطر قدرت و روح شریف انسان است. من نمیتوانم بگویم که این «تم» را براحتی بدست آورده‌ام، موسیقی این اثر در من رشد کرد و تمام روحم را دربر گرفت. این موسیقی شاید بنظر پاره‌ی از مردم یوتا غیر قابل قبول باشد. بدون شک این مردم نوعی از موسیقی را که بصورتی بی شرمانه احساساتشان را تحریک کند ترجیح میدهند. چندی قبل که نسخه‌های قدیمی آثارم را که در کنسورهای مختلف بچاپ رسیده، مرور می‌کردم به «سونات» شماری «۷» پیانو که در نیویورک بچاپ رسیده و آثاری چون «داستانهای پریان» و «پیتروگرگ» برخوردارم و چندین اثر دیگر، چون یک «سونات» پیانو وپولون و بالاخره الکساندرتوسکی Alexander Nevsky که توسط ارکستر سمفونیک فیلادلفیا و به رهبری یوجین اورماندی Eugene Orma ndy اجرا شده را یافتم. تمام این آثار از جهت «تم» و «فرم» کاملاً متفاوتند ولی همه‌ی آنها در یک چیز اشتراک دارند و آن حمایت از بشر است. زندگی بشپوون، شکسپیر، مونتسارت، تولستوی، چایکوفسکی و چارلز دیکنز را بخاطر میآورند که تمام نیروهای خودشان را مصروف خدمت به انسان کردند. سمفونی شماره پنج بالاخره در Salt Lake City مرکز ایالت یوتا به‌ورد اجرا گذاشته شد.

# نگاهی سریع به تاریخچه

# جاز

نوشته: لوئی آرمسترانگ

واژه «جاز» تا آنجا که من می‌توانم به یاد بیآورم، برمی‌گردد به زمانی که پسر بچه‌ای پنج ساله بودم. سال ۱۹۰۵ بود. آن روزها آنرا موسیقی راگ تایم Rag Time Music می‌نامیدند. و هر وقت که رقصی بود یا جشنی، دسته‌ای که از شش نفر تشکیل می‌شد، در پیاده‌رو مقابل محل جشن می‌ایستاد و نیم ساعتی به نواختن موسیقی «راگ تایم» می‌پرداخت. و ما بچه‌ها تا موقع رفتنشان، در آن طرف خیابان می‌ایستادیم یا می‌رقصیدیم. این تنها موقعی بود که ما بچه‌ها فرصت می‌یافتیم تا به ساز نوازندگان بزرگی چون «بودی بلولن» ، «جو آلیور» (که مراد من است)، «بیلک جانسون»، «فرنی هیلارد»، «هنری آلن»، «موره» و دهها نوازنده بزرگ دیگر گوش بدهیم. نام این نوازندگان ملکه ذهن من شد و هنگامی که به اندازه کافی بزرگ شدم که بتوانم موفقیت را درک کنم، تازه دانستم که آنان بزرگترین نوازندگان بوده‌اند که در تمام عمر دیده‌ام؛ اینان هنگامی که مارش عزا می‌نواختند، آدمی حس می‌کرد که ناقوسی در درونش به صدا درمی‌آید، اینان حتی در هنگام نواختن مارش شش و هشت، چنان خود را در ساز می‌دیدند. جو آلیور (مراد من) و اما تونل پرز، گروهی داشتند به نام «گروه سازهای بادی پیشرو» که در جشن‌ها، رژه‌ها و مراسم عزاداری به نواختن می‌پرداختند. جو آلیور همواره برای من شخصیتی رؤیایی بوده است و او اخلاق تراز دیگران دانسته‌ام.

یک روز یکشنبه، تیم بیس بال محله ما، که برای مسابقه به تمام محله‌های شهر می‌رفت، به شهر کوچک «آلجرز» که در کنار می‌سی‌سی‌پی بود می‌رفت و ما بچه‌های محل هم به دنبال تیم به این شهر کوچک رفته بودیم. اعضای این تیم فقط با شرط بندی پر سر لیوان‌های بزرگ آبیجو بازی می‌کردند. اما این بیشتر تفریح بود تا قمار. ما بچه‌ها نیز با یک قلب آبیجو به هیجان می‌آمدیم. به هر حال، گورستان مک‌دونالد، تا محل بازی تیم الماس سیاه (تیم محله ما) یا تیم آلجرز حدود یک میل فاصله داشت. در نیواورلئان هروقت که می‌خواستند مرده‌ای را در گورستان مک‌دونالد به خاک بسپارند، باید خیابان کانال را دور می‌زدند و از کنار زمین بازی‌ها می‌گذشتند. آن روز نیز چنین اتفاقی افتاد و هنگامی که تشییع کنندگان جنازه می‌گذشتند بازی قطع شد، کلاه‌هایمان را به علامت احترام برداشتیم و تا گذشتن آخرین نفر تشییع کنندگان سکوت را حفظ کردیم و پس از آن دنباله بازی را گرفتیم. وقتی که «گروه سازهای بادی پیشرو» از گورستان برمی‌گشت، بازی ما در اوج هیجان بود، آنها مرده را به خاک سپرده بودند در بازگشت آهنگ «تاتیردی راه درازی هست» را می‌نواختند و با آنکه بسیار خوب اجرا می‌کردند، وقتی که جو آلیور قطعه را به اوج رسانید، مسابقه ما بهم خورد بلکه، بازیگران توب و چوب را رها کردند و گروه ما تا مقصد نوازندگان در نیواورلئان به دنبالشان راه افتاد.

البته پیش از زمان من نیز نوازندگان بزرگی در نیواورلئان بوده‌اند. اما به نظر من جو کینگ آلیور از همه آنها بزرگتر بوده است. شک ندارم که او هنوز جای مناسب خود را، که مستحق آنست، در تاریخ جاز نیافته است. او قدرتی خلاقه داشت و

استعدادش حدود مرزی نمی‌شناخت. هنگامی که به کمک درمادگان، چون من، می‌آمد قلبی به پهنای دریا داشت. آتوقتها من بچه بودم، جو که میدانست روزی کنار خواهد رفت، متوجه شد که در من، یا در هر بچه دیگری که به موسیقی علاقه داشته باشد، این امکانات وجود دارد که به راهش بروم، هر وقت که او «کرت» می‌نواخت شادی می‌آفرید. هر جا و هر گاه که می‌نواخت، صمیمیت خاصی ایجاد می‌کرد. هیچیک از نوازندگان زنده امروز، اگر آن روز بودند نفس آنرا نداشتند که چون او بنوازند. در سال ۱۹۴۴ که من همراه او در

لینکلن گاردز در شیکاگو کرت دوم را می‌نواخت، از تمام دنیا موسیقی‌دانان به شنیدن موسیقی او آمده بودند. من بخصوص از زمانی که در گروه افسانه‌ای کرتت او عضویت یافتم عاشق اوو کارش شدم. هنگامی که می‌نواخت، به هیچ چیز دیگری توجه نداشت، هر تی که او می‌نواخت من تقلید می‌کردم و از او سرمشق می‌گرفتم. موسیقی - دانهایی که نوازندگی او را ندیده بودند، با شنیدن موسیقی‌اش دچار حیرت می‌شدند. بودند بسیاری از استادان بزرگ موسیقی که به شنیدن نوازندگی گروه ما می‌آمدند. مسلماً تا روزگار جوانی من



سبک‌های بسیاری در موسیقی وجود داشته است، کاملاً در نواختن موسیقی «پاپ» «کول» و «بروگرسیو» نیز سبک‌های فراوانی فردا به وجود خواهد آمد. اما هیچیک از این سبکها، به اندازه سبک نواختن آلیور مرا تحت تأثیر نگرفته است. به هر حال، «آل» در چنان زمانی می‌نواخت. آنچه را که آن زمان موسیقی جشن، رژه، تشییع و کارنوال می‌نامیدند، این روزها موسیقی رقص می‌نامند. آن روزها به نامهای گوناگون موسیقی می‌شدیم، فقط گوش داشتیم که موسیقی «راگ تایم» را خوب بنوازیم. این همه نام و روش گوناگون امروزی چیزی به جوانان

نمی‌دهد و از آنچه ما در دوران کودکی از موسیقی آن زمان می‌گرفتیم، بکلی خالی است.

از زمانی که این کالای جدید عرضه شده است، من خود بارها کوشیده‌ام تا بفهمم که این موسیقی‌دانان تازه چه چیزی را می‌خواهند ثابت کنند. و آنچه در این رهگذر دانسته‌ام اینست که استادان این نوازندگان، تازه خود از بی ارزش‌ترین نوازندگانند. اگر جلو آنها یک نت‌بگذار، هزار نت را می‌نوازند که یکی از آنها شبیه نت اصلی نیست. نتیجه نیز اینست که موسیقی - دانان اصیل، این روزها کمتر کار می‌کنند. مردم نیز آقدر از شنیدن موسیقی مدرن خسته شده‌اند که دیگر حاضر نیستند آن پول‌های کلان اول را برایش خرج کنند. و اگر توجه کرده باشید، شایسته‌ترینشان به زحمت زنده مانده‌اند.

برای من مطرح نیست که در کجا می‌نوازم و با چه کسی هم نوا هستم، من هرگز نخستین عشقم را - که موسیقی واقعاً خوب بوده است - فراموش نمی‌کنم. بدینجهت است که من هرگاه بنوازم، به خانه‌ام پناه می‌برم. بسیاری از این نوازندگان رؤیایی امروز، موسیقی واقعی را نمی‌شناسند، و حتی نمی‌خواهند که بشناسند. تنها چیزی که بلدند اینست که چیغ بکشند. و اگر به این کارشان خانه ندهند، من به اتفاق مردم به سرشان چیغ خواهیم کشید. همیشه به خاطر داشته باش که لوئی آرمسترانگ از نوازندگی دیگران ناراحت نمی‌شود. از نظر من نوازنده، نوازنده است. بلکه، من مانند آن‌خواهر روحانی کلیسای شهرمان نیواورلئان هستم. یکی از یکشنبه‌ها کنیث کلیسای ما، که خیلی هم دوستش داریم، به سفر رفته بود و کنیث دیگری را، از جایی که زیاد هم به ما نزدیک نبود، به کلیسایمان فرستادند. همه از او دلخور بودند جز یک‌خواهر روحانی. ظاهراً او این کنیث را همانقدر می‌پسندید که کنیث خودمان را. این سلیقه آقدر با سلیقه جمع متباین بود که وقتی موظف تمام شد همه به طرف او هجوم آوردند تا ببینند به چه جهت او را شیه کنیث خودمان می‌دانند. او گفت: وقتی کنیث خودمان موظف می‌کند، من در او نگاه می‌کنم و عیسی را می‌بینم. وقتی شنیدم که این واعظ به خوبی مال خودمان نیست، روی شاله‌هایش را نگاه کردم و باز هم عیسی را دیدم.

من از وقتی که نیواورلئان را ترک کرده‌ام، برداشتم از موسیقی همین صورت را داشته است و درست مثل همان خواهر روحانی کلیسایمان بودم. با کمتر نوازنده‌ای بوده است که کارش را خوب بداند. اما هر وقت که دیده‌ام یکی از آنها باعلاقه می‌نوازند و تمام نیرویش را در سازش می‌دهد، روی شاله‌اش را نگاه کرده‌ام و جو آلیور و بسیاری دیگر از استادان موسیقی شهرمان را دیده‌ام. بنابراین دیگر بس می‌کنم و حالت کودکی را می‌گیرم که بر روی قالبی از یخ نشسته است. قصه من پایان گرفته است. به همه رامش‌گران و همه موسیقی - دانان بگوئید که من دیوانه‌وار دوستشان دارم.

لوئی آرمسترانگ

Scanning  
The History of Jazz  
The word 'Jazz' as far as I can see or can remember, was when I was a little boy, five years old. The year of 1905. In those days it was called Rag Time Music. And when ever there was a dance or a Lawn Party the Band (consisted) of six men, would stand in front of the place on the side walk and play a half hour of Good rag time Music. And us kids would stand or dance on the other side of the street until they went in side. That was the only way that me young kids could get the chance to hear those great musicians such as Buddy Bolden - Jol Chines  
CORNET MY IDOL  
over

An original document by Louis Armstrong in his own hand





## در جهان تئاتر

از: ایرج زهری

### پابلو پیکاسو و نمایشنامه

## «دم هوس را تو تله انداختن»

امسال در همه محافل هنری دنیا برای نودمین سال پابلو پیکاسو جشن گرفتند و به همین مناسبت در تلویزیون آلمان فیلمی که از روی نمایشنامه او تهیه شده است. به نمایش گذاشته شد.

پیکاسو نخستین کار تئاتری خود را با طرح و اجرای باله «باراده» به سال ۱۹۱۷ برای ژان کوکتو، سانی و طراح مشهورباله روس لتوید ماسین آغاز کرد. پس از آن



صحنه‌ای از فیلم «دم هوس را تو تله انداختن»

## «لیر» نمایشنامه‌ای از «ادوارد باند»

آخرین نمایشنامه «ادوارد باند» ماه گذشته در تئاتر «روبال کورت» روی صحنه آمد.

ادوارد باند - که در مصاحبه‌ای درباره خود گفته است: «مدرسه برای من حکم زندان را داشت و در ارتش برای کشتن تربیت شدم» - در نمایشنامه‌های خود با جامعه امروز سر جنگ دارد: «... جامعه‌ای که برای شهوت‌خواستن و سرکوبی و خشونت حد و مرزی قائل نیست» و به همین جهت در نمایشنامه جدیدش از زبان «لیر» می‌گوید: «و اینک شما مردم والاتبار، زمین را بی‌ملید» همانطور که از نامش برمی‌آید، داستان «لیر» را «باند» از شکسپیر الهام گرفته است. نمایشنامه‌ای است سخت رئالیست پر از خیانت و خشونت و جنایت.



ادوارد باند

## چند خبر تئاتری

«پتر هندکه»

Peter Handke

و رمان تازه‌اش: نامه‌ای کوتاه برای یک خداحافظی طولانی

«پتر هندکه» تاتر نویس جوان (هندکه ۳۹ سال دارد) و پیش‌تاز آلمان که با نوشتن نمایشنامه «فحش به تماشاچی» (۱۹۶۶) جایزه ادبی «کلاسیته» را برد و نمایشنامه دیگری «کاسپار» شهرت جهانی یافت، همیشه از مخالفان سرسخت نمایشنامه‌دستانی بود، اتفاقاً به این دلیل نیز مقاله‌ای در رد آثار پرشت نوشت که موافق و مخالف را بجان هم انداخت و عقابت خود وی از مقاله خود کناره گرفت و عذر خواهی کرد. حالا همین نویسنده، رمانی نوشته است که داستان دارد! هندکه جلوتر رفته و در مصاحبه‌ای گفته است که در نظر دارد نمایشنامه‌ای داستانی بنویسد!



صحنه‌ای از نمایشنامه لیر

«باند» که در نمایشنامه‌های گذشته‌اش، حکایت سنگباران کردن بچه‌ای را در کالسکه (نمایشنامه نجات یافته)، یا آدم‌خواری (نمایشنامه صبح زود) آورده است، در این نمایشنامه شکنجه «لیر» را به نمایش گذاشته است. «لیر» را که از فرمانروایی خلع کرده‌اند، بوسیله دستگاه پزشکی که تخم چشم او را آهسته آهسته می‌کند و زخمی می‌ریزد، کور می‌کنند.

«ادوارد باند» می‌گوید «لیر» او ۳۱۰۰ سال حکومت کرده است. اما همه می‌دانیم که اشاره‌های «باند» شکنجه‌های دیوانه بار دنیای امروز است. ویژگی «لیر» ادوارد باند نسبت به شکسپیر اینست که در نمایشنامه او «لیر» پدر بزرگی افتاده و درمانده نیست، او یک فرمانروای مطلق‌المنان است. پگانی را که در بنای برج و باروی کشورش، کندی بخرج می‌دهد، بدست خود خلاص می‌کند.

تغییر دیگر «باند» اینست که در نمایشنامه او تنها دختر پد لیر وجود دارد. از دختر خوب لیر تنها نامی در نمایشنامه باقی است و آنرا هم بزنی از طبقه مردم داده است.

اما مهم‌ترین دگرگونی باند در مضمون نمایشنامه است: لیر که طعم شکنجه را کشیده است در پایان عمر پیامبر صلح می‌شود. اما قایده‌ای ندارد چرا که شورش مردم سرگذشت وی را به پایان می‌برد.



پتر هندکه

## «امورف شهر اتانورگ» نمایشنامه از ژان کلود گرمبرگت

این نمایشنامه در تاتر دولتی ادنوبن پاریس روی صحنه آمده است نمایشنامه‌ای است مربوط به جنگ جهانی دوم و بطورکل هیولای جنگ. درباره این نمایشنامه و تاتر ادنوبن از «ژان لوی بارو» در شماره آینده ما شما مطلبی خواهیم داشت.

## کورد یورگنس و تئاتر

توماس من، از نویسندگان بزرگ آلمان بود. از «هاینریش من» بتازگی دو نمایشنامه به نامهای «مادام لوگر» و «تیون آنتی» در «ژنوبلیه» یکی از شهرهای فرانسه روی صحنه آمد.

«مادام لوگر» داستان فداکاری زن ساده‌ای است که در سال انقلاب کبیر فرانسه برای آزادی مردی که چهل و سه سال بی گناه در زندان باستیل است مبارزه می‌کند. و «تیون آنتی» برداشتی است از نمایشنامه‌ای به همین نام از شکسپیر. هاینریش من در این اثر خود بی خبری و بی توجهی مردم را به آنچه دور و برشان می‌گذرد و بی اعتنائی و قدرناشناسی آنها را به مردان حق شرح داده است.

هاینریش من در درجه اول با رمان‌های خود شهرت جهانی کسب کرد از روی رمان «پرفور اون رات» او «یوزف فن شترنبرگ» کارگردان نامی به سال ۱۹۳۰ فیلمی بنام «فرشته آبی» به بازیگری امیل یانینسکی و مارلنه دیتریش ساخت. فیلم نامه «فرشته آبی» را پرویز تائیدی ترجمه و مدرسه عالی فیلم و تلویزیون چاپ کرده است.

## هاینریش من و نمایشنامه‌هایش

هاینریش من (۱۹۵۰ - ۱۸۷۱) برادر



دو نجیب‌زاده ورونائی

## دو نجیب‌زاده «ورونائی» اثر شکسپیر

جهت امروزی کردن نمایشنامه تمییراتی در متن شکسپیر داده است از این قبیل: نوکر یکی از نجیب‌زادگان می‌گوید: «هوائی که ما تنفس می‌کنیم کثیفه، جنگی هم که می‌کنیم کثیفه». یا دوک «وروناء» این تصنیف را می‌خواند، «اگر من دوباره انتخاب بشوم، جوان‌ها را بخواه‌هایشان برمی‌گردانم».

اجرای «دو نجیب‌زاده ورونائی» موفقیت چشمگیری در آمریکا داشته است، بویژه پایان نمایشنامه که بنظر نقدنویسان نمایشگر بلشویی، در هم برمی‌خورد، بی‌توجهی و بی‌علاقگی مردم دنیای ماشینی است، آنجا که بیست و هفت بازیگر همچون مور و ملخ روی صحنه می‌ریزند. از روی طناب می‌پرند، توپ لاشتیکی به سر و کله هم می‌اندازند و باهاسکت بازی و دوچرخه سواری می‌شاهو و غوغا می‌پیا می‌کنند و بدینگونه حرکت‌ها به سکون می‌کشند. «دو نجیب‌زاده ورونائی»



دوزن و یک فانتوم

## «رنه دو ابالدیا»

و نمایشنامه‌های

«دوزن و یک مرد»

و «بچه‌پیا»

خنده من یک چیز آزادکننده هست، چیزی که ادامه پیدا می‌کند».

ف. ر. باستید نقدنویس تئاتر اجرای این دو نمایشنامه را فوق‌العاده می‌داند و معتقد است نمایشنامه «بچه‌پیا» که زن و شوهر هرکدام در دنیای خود بجای واقعیت‌های خود یا آرزوهای خود دلخوشند، آغاز یا پیش درآمد نمایشنامه «دو زن و یک فانتوم» است، به بیانی دیگر مردی که در نمایش دوم در اندیشه و سودای «هوسپای خارجی» است همان است که در «دو زن و...»

بجای روح و بدن، تنها روح است. رنه دو ابالدیا (۱۹۱۸) نمایشنامه نویس فرانسوی باچند نمایشنامه کوتاه درمایه‌های سور رئالیسم نظیر «صدر اعظم»، «مرحوم»، «قربانی جلاده کار تئاتری خود را آغاز کرد. نخستین نمایشنامه بلند او «ژنوزی» بود که در تئاتر «ت. ان. پ» پاریس به سال ۱۹۶۰ روی صحنه آمد و سپس نمایشنامه‌های دیگری چون «باده» و «در شاخه‌های ساسافراه» را نوشت که در آخری هنرپیشه معروف فرانسه «میشل میمون» بازی کرده است.



هنری گرسن در «بچه‌پیا»



«بشر، تفسیر و تعبیر کننده طبیعت یا تقلیدی از آن است و بازیگر، تفسیر و تعبیر کننده بشر یا تقلیدی از او است. او، خلقی واسطه‌ای طبیعت است که از طریق این حلقه - مادر همه هستی - کمال مطلوب ما را جان می‌بخشد» و اکنون واگنر، از درام گامی فراتر بسوی موسیقی برمی - دارد و می‌نویسد:

«آهنگساز، با اطمینان کامل به آنچه برای شکسبیر عملاً غیر ممکن بود، ناپیل می‌شود یعنی اینکه بازیگر همه نقشهای خود باشد؛ زیرا او از طریق حس یک از نوازندگان، مستقیماً با ما سخن می‌گوید. در این تفکرات، پیروی از واگنر، صلاح نیست. پس حال، نکته‌ای که واگنر دریکی از زیرنویس‌های کتاب «کار هنری آینده» به آن می‌پردازد، بدون اینکه توجه خاص او را در انتخاب موسیقی بعنوان آزمون یاستنک محک درام، در نظر بگیریم، از اهمیتی بخصوص برخوردار است، او تصور می‌کند

## ده‌سازنده‌ی تاتر امروز



به انتخاب اریک بنتلی

نوشته: آرتور سائمنوئز

ترجمه: بهنام ناطقی

### Richard Wagner

فصل دوم: عقاید ریشارد واگنر

که نمایشنامه‌نویس، از دخول موسیقی به حیطه‌ی کار خود، رنجیده است و در این حال، در عوض از او می‌رسد که چه ارزشی می‌تواند جای «آن فکرها و موقیعت‌هایی که سبک‌ترین و با سلوک نفس‌ترین همراهی موسیقی، بایستی در آنها مصراغه و سنگین بنظر آید را بگیرد؟ آیا اساسی‌ترین آزمون درام، اصلاً می‌توانست وجود داشته باشد یا آزمون‌ی که بطرزی بمراتب‌ساده‌تر، با یک لحظه فکر، عملی بود؟ بهر نمایشنامه‌ای که بنظر آنان می‌رسد فکر کنید و به نزدیکی‌ترین یا بی‌ربط‌ترین نوع همراهی موسیقی با آن بیاندیشید. من، می‌توانم موسیقی‌ای نظیر پیش‌درآمد «کوریلان» اثر بشپوون را در نمایشنامه‌ی «کوریلانوس» شکسپیر، گوش کنم. نمایشنامه‌ی «یسروی تاریکی» ایسرتولستوی، خود به موسیقی ترازیک‌ترسناکی می‌ماند، اما آیا همه‌ی آثار «ایسن» Ibsen، پنجمی می‌تواند بوسیله‌ی موسیقی همراهی شود؟ موسیقی و آثار «الکساندر دوما» (پس) را توأمآ در نظر آورید و بیاد بیاورید که نمایشنامه‌ی «پله‌آس» و «میلیانده» (Pelleas et Melisande) اثر «موریس متزلینگ»، تنها هنگامی از موفقیت و استقبال تماشاگران برخوردار شد که صحیح یا غلط، با تفسیر و تعبیر موزیکال «دیوسی» Debussy همراهش

کردند.

«واگنر» ریشه‌ی همه‌ی بدی‌های هنر مدرن، بخصوص درام مدرن را در این حقیقت می‌یابد که «هنر مدرن، صرفاً فرآورده‌ی فرهنگ است و از خود زندگی، سرچشمه نگرفته» درامی که مثل ادبیات نگاهتته می‌شود و با تأثر فاصله‌های بسیار داردهاقتزندی است. و در اینصورت، هیچ نیازی را بر آورده نمی‌کند. تنها کار دراماتیک آلمانی که در آن اثری از حیات پنجم می‌خورد، «فاوست»، اثر «گوته» است که از صحنه‌ی خیمه شب بازی مردم سرچشمه گرفته؛ اما بازیگران آلمانی، قادر به اجرای آن نیستند زیرا اثر باید مطلقاً بطور طبیعی روی صحنه بیان شود و بازیگر، راز بیان طبیعی شعر را، فراموش کرده است؛ و باید قبل از هر چیز، طبیعی حرف زدن را بیاموزد. بازیگران می‌توانند به یکدیگر حرف زدن را بیاموزند؛ و بهترین راه برای آموختن امتناع از بازی در نمایشنامه‌های بد است، نمایشنامه‌هایی که می‌توانند هنر آنها را لکه‌دار کنند، واگنر، همیشه تکرار می‌کرد که به فویلپلمین شروود - دورین (Wilhelmine Schroder - Devrien) که درامیل نوشتن قطعه برای آواز بوجوود آورد، مدیون است.

آیا صدای او، تا بدین حد فوق‌العاده بود؟ واگنر می‌گوید نه، اصلاً «صدای-یی نداشت، اما می‌دانست که چگونه نفس خود را آتقدر زیبا بکار گیرد و در آن نواهای فوق‌العاده که ما هیچوقت نمی‌توانیم در آنها، صدا را از آواز تمیز بدهیم - روح زبانه بندمد...» واگنر در ادامه‌ی این گفتار می‌گوید «همه‌ی دانش خود را از هنر بازیگری مدیون این زن بزرگ هستم».

واگنر صرفاً اساس نمایشنامه را پس تأثر قرار نمی‌دهد بلکه مستعد است که «لازمه‌ی یک نمایشنامه خاص، تأثر خاص آن نمایشنامه است.

کوچکترین وسایلی بیان، از نظر تشخیص هدف هنرمندانه، همانند بشرند. آنکه قادر به بیان هدف هنرمندان باشد، واگنر هر گاه صحبت از تأثر می‌کند، مثل اینست که نوعی خدمت مذهبی را در ذهن دارد، در یکی از مقالاتش، از هیجانیک شادی بفریاد می‌آید و با وقار بسیار می - گوید: «وقتی به تأثر قدم می‌گذاریم، نیروی بصیرتمان هر قدر که باشد، مستقیماً به ورطه‌ی شیطانی افتادیم زیرا که در تأثر، انسان با برهنگی وحشت‌بار در برابر والاترین احساسات خود قرار می‌گیرد؛ از خوشی می‌لرزد از غم رنج می‌برد و خود، خود را به پیش و دوزخ می‌کشاند... همه‌ی شاعران بزرگ همه‌ی ملت‌های تمام تاریخ بشر، به این ورطه‌ی هولناک رسیده‌اند.»

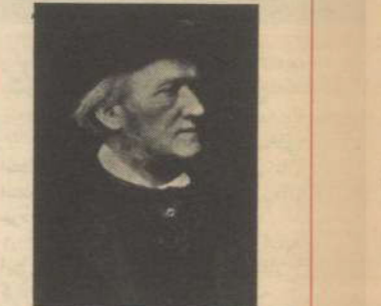
بخش پنجم

گاه گفته می‌شود که تناقضی در بر - داشت. واگنر از موسیقی، در دوره‌های گوناگون زندگی‌اش، وجود دارد و به‌ظاهر چنین است، اما فقط به ظاهر. مطالعه آثار شوپنهاور در زوریخ و نیز در خلال تصنیف تریستان و ایزوله (Tristan und Isolde) در کمال فلسفه واگنر مؤثر بود. فلسفه‌ای که هنرمند بعدها در کتابی که درباره‌ی بشپوون نوشت، تغییر داد و کامل کرد. واگنر گرچه در زندگی در مسائل گوناگون و به ظاهر متضاد بررسی می‌کرد، مسائلی که از متفلسفات و امکانات موجود الهام گرفته‌بود بخش معینی از نوشته‌های واگنر بجاذبات

بخش معینی از نوشته‌های واگنر بجاذبات

تندو حلات سخت او به دیگران است و این بخش، تنها شامل حلات مستقیمی از نوع قطعه‌ی معروف «پهودیکری در موسیقی» نمی‌شود تکرش خاص هنرمند است به معاصرانش از آن جمله، پراس را به استهزاء می‌گیرد، «ماپریر» را شارلاتان می‌داند (Gounod) را «بیمار» می‌خواند، «شومان» (Schumann) را «آماس کرده» می‌نامد؛ یا آتپایی که کم مایه و سطحی بودند به «مندلسون» (Mendelssohn) را کم مایه و آزار رساننده‌ی هنر می‌داند.

واگنر درنامه‌ای پندآمیز که به سردبیر یک مجله‌ی جدید موسیقی نوشته است، او را به جنگ بر علیه آن پیچی و بیپودگی موسیقی، که چون فرآورده‌ای اختراعی فقط از قواعد پیروی می‌کند و دلیل دیگری برای وجود خود ندارد، دعوت می‌کند او از این نوع موسیقی متنفر است همانطور که از نمایش پرسوسنداورزق و برق‌دار، درخشنده‌موروانی ابرای باشکوه نفرت دارد. واگنر هم معتقد است که برای انهدام یک ساخت کهنه، باید ساخت نویی در جای آن قرار داد، او در نوشته‌هایش، بطرزی سودمند و تا به آخر، هر آنچه که باید در زمینه نقد ابراه خانه‌ها و روی صحنه آوردن ابراه گفته شود، گفته است و غیر از آن، خدمت ویزترای به



بخش ششم

ریشارد واگنر را بیش از هر هنرمند دیگری در زمان ما، می‌توان با هنرمندان همه جانبه‌ی دوران رنسانس مقایسه نمود؛ اما او را فقط به یک خاطر باید با دیگران مقایسه کرد: در هنرمندان رنسانس ناپایان‌ی گونه‌گونی استعدادها، در یکجا جمع نمی‌شد؛ هر استعدادی، حتی در لئوناردو داوینچی، راه جداگانه‌ای می‌رود، نقاشی، علم، ادبیات، مهندسی، این رشته‌ها با هم در یک خط یا مسیر نبود اما در واگنر، نوازنده، شاعر، نمایشنامه‌نویس، متفکر و مدیر، همه درجهت یک هدف، گام برداشته، وساخت واحدی ایجاد کردند؛ نه هیچ توانایی در او بیپوده ماند و نه اینکه قریان توانایی دیگری او شد. آیا «کار هنری آینده» باید سطوری باشد که واگنر تلف کرد، آیا ممکن است بشپوون از یک جهت حس موسیقی و شکسبیر از جهت دیگر حس دراماتیک ما را بیش‌ازواگنر ارضاء کند؟

آیا لازم است موسیقی، به شعر دراماتیک زندگی بپنشد؟ همه‌ی اینها از اهمیتی اندک برخوردارند، مردی که در بسیاری از هنرها نایفه بود، آن هنرها را، در کار خود، به وحدتی کشانده است که هرگز پیش از او، تا به این حد از آن برخوردار نبودند؛ و او پاریس اشاره می‌کند که چگونه سه سال تمام روی تحقیق در سمفونی نهم بشپوون، وقت صرف کرد و چه نیازی به آن تحقیق وجود داشت، یا دیدن اینکه، در بسیاری موارد، «فکر استاد باید از طریق هوشمندانه - ترین موشکافانه‌ترین و زیردست‌ترین ترکیب و اصلاح و تعبیر بیان ارکستری او، به یک اظهار عقیده‌ی واقعی و قابل فهم تبدیل کرد.

در مقاله‌ی بسیار با اهمیت که سال ۱۸۷۰، «درباره‌ی رهبری»، و در تحقیقات جداگانه درباره‌ی طرز ارائه‌ی سمفونی نهم به تفصیل توضیح می‌دهد که این «خواست - های کاملاً تازه در ارائه‌ی آثار» آنهاست



می‌زند که حق است اگر و لگندهایشان در مقام شکایت از زندگی، به یکدیگر از «زندگی انسانی» دم بزنند.

سگی که در اینجا می‌بینید «ژودی» نام دارد و مدل عکاسی است. صاحب عکس، که عکاسی است، به هنگام گرفتن این عکس متوجه شد که «ژودی» غم‌زده است. هرچه کوشید تا او را سرحال بیاورد و چند عکس شاد از او بگیرد موفق نشد، بناچار دورین را کنار گذاشت و به سرحال آوردن ژودی پرداخت. تصادفاً این عکس او موجب شد تا ۷۵ دلار به صاحبش بپردازد، این نرخ بهترین عکس از بهترین سگ در مالتانان است. و لاید صاحبش با این مبلغ چندپرس بیفتک برایش خرید تا از دلخوری بیرون بیاید.



برای کبریتش پاره

## سبب عظمی

نمایگاه

ماینرین شیمان مدل 7۲ با شرایط و نحوه‌ها

نشان تیرشمن کوچه شکر، ۷۵، تهران، تهران، ۱۰۱۵، ۷۵۰۳۳۲

### کتابهای تازه

**سیر انحطاط دین در غرب**  
**تألیف و تنظیم آقای**  
**محمدعلی جاودان**  
 ناشر کتابفروشی حقیقت  
 \*  
**فلسفه و علوم طبیعت**  
 از: فریبرز یوربور  
 انتشارات سیمرغ  
 \*  
**سرگرمیهای فیزیک**  
 از: ای پرملمان  
 ترجمه مهندس احمد تمدن  
 انتشارات سیمرغ

### خانه ماتریون

سروصدای کدائی دربارهٔ مولژ نیتسین و پیره برداریهای بازارانگیز غریبها از ماجرای ستفزدگی و مظلومیت این نویسنده، شاید بتواند مترجم مارا نیز از این سوء استفاده کوچک از اسم او معذور بدارد. کتایی میبینی با عنوان صریح فوق و خوشحال که بالاخره سند محکومیت سانسورچیان ستاد سوسیالیزم را فراجنگ آورده‌ای. «خانه ماتریون» را با ترجمه دیگری تقریباً به همین عنوان «کلبه...» خوانده‌ای، عیبی ندارد، اما یقین داری که قطر کتاب را قطعاً چند داستان کوتاه دیگر از همین نویسنده بپسند گرفته‌اند. کتاب را می‌خری و می‌بازی می‌کنی و شگفتی زده می‌بینی که: عجب! آتش شله‌قلنگار که می‌گویند همین است. قصه‌های کوتاه از سولژنیستین ضامن شهرت کتاب - و در کنار آن قصه‌هایی از نویسندگان که هیچگونه مناسبت قانع‌کننده‌ای با نیتسین و یا یکدیگر

ندارند. دافنه دوموریه - گابورگودا گورگی مارکوو - مارسل‌امه و البرتوموراویا. باین ادعا که در مجموع یک چیز مشترک دارند که مترجم خواهش کرده: «نخواهید که من این وجه اشتراک بازگویم و یا برای خردستان مقدمه‌ای بنویسم...» در حالیکه همه مواردی که ذکر کرده‌اند لازم‌الاجرا و ضروری بوده است - بگذریم. از سولژنیستین، یا همه سر و صدائی که به تقلید مطبوعات غربی، در صفحات هنری روزنامه‌ها و مجلات ادبی این دیار دربارهٔ او بی‌اند، تاکنون جز همین کلبه ماتریون چیز دیگری در نیامده است. این قصه کوتاه نسبتاً زیبا را یکبار گروه ادب دانشجویان دانشگاه پهلوی با میالسی ادعا و ادعا بازم ادعا درآوردند. آنها چنان تظاهر به بیستگی، شناخت و مطالعه همه جنبه آثار این نویسنده کرده بودند که من تردید ندارم که اندکی بعد، حاصل آن همه شناخت دانسته‌دار، ترجمه حداقل یکی از کارهای مهم او را توسط حضرات خواهیم خواند. که خبری نشد و معلوم، که آن همه هو

در اینجانب نیز مسکوب، با هشتیاری یک محقق صاحب سبک و مکتب، با هشتیاری کسی که می‌داند از کجا شروع کرده، چرا شروع کرده چه خواهد گفت و به کجا فرجام خواهد بخشید، دست به کشف و کنکاش یازیده است. به راستی می‌آوش کیست؟ کسی که به تن و جان نشانه کمال خلقت است، دلیر و دانا، زیبا و زورآور: «که جهالت شگفت است و تنهم شگفت - نغست از خود اندازده باید گرفت» همه صفات خوب انسانی، تمام شرایط سروری و از همه بیشتر، با آن همه زیبایی، و جوانی، استحقاق عشق، با اوست؛ پس چرا چنان سرنوشتی در انتظارش است؟ چرا «خود را به سخت بد می‌سپارده؟ چرا به کاوش آن همه میدان کین‌توزی و بازیگری داده می‌شود؟ چرا کردار و پندار سیاوش آن همه درونگرایانه و بی‌شایسته به سایر پهلوانان شاهنامه است؟

با تصویرهایی که مسکوب، بر مبنای وصف‌های فردوسی، نوشته‌های اوستا و استنباط خود از اسطوره‌ها و روایات مذهبی و تاریخ ایران باستان بدست می‌دهد، سیاوش، «مردی دیگر است»، علت وجودی او چیز دیگر است، او نیامده تا به کارهای حقیر جهان آلوده شود، او پاسدار خصلت‌های انسانی و شرف عهد و پیمان است. «بی‌اینکه درایستند خود را به بی‌بخت بد می‌سپارد تا پیمان افراسیاب را به هیچ‌حال نشکستد باشد. زیرا در اندیشه او پیمان‌شکستن، بیرون افتادن از راه مرد اهورائی است، او رفتار متعالی، هدف خداجوی و زیبایی زیستن جهان را در خود تباه نمی‌کند. روح جهان را در خود نمی‌کشد و اهرمن را کامر او نمی‌کند. او بادل‌آگاهی مردان خدا می‌بیند که از خواست کاورس چه‌ما

می‌زاید. «دوگیتی همی پرد خواهد ز من پیمانم یکسام دل اهرمن.» فرار سیاوش در ظاهر ضد حماسی است، بدور از رفتار و منش پهلوانان است. چرا؟ «او آمده است تا کار زمان خود را به انجام رساند.» کار زمان چیست؟ برای جواب به این پرسش، باید پرسش دیگر مطرح کرد: آیا اگر سیاوش، فردی که در گبرودار عشق اهرمنی زن پدر و کج اندیشیهای پدر، با وجود اثبات پاک و دست داده، به کاری پهلوانی اقدام کند، چه نتیجه‌ای خواهد گرفت که برای سرنوشت ایران - و شاید جهان- مؤثر باشد؟ پس، برگردیم به توجیه اول: «او رفتار متعالی هدف خداجوی و زیبائی زیستن جهان را در خود تباه نمی‌کند. او روح جهان را در خود نمی‌کشد...»

این روح جهان، کیخسرو است که در «پشت» سیاوش است، فرزندی نازاده که زاده خواهد شد و کارها را یکسره خواهد کرد. علت وجودی سیاوش این است. او به وجود آمده است تا همه بدیهای زمانه را «درخود» بپرورد از خم‌وپنج سرنوشت بگذرد، از وطن‌گریزان شود، به دشمن - افراسیاب در توران - پناه برد، دختر او را فرنگیس - را به زنی گیرد، کیخسرو را در او بگذارد، در واقع پسر اسامت خود را به منزل برساند و خود در خون خود غوطه‌ور شود. والاترین و هنرمندانه‌ترین راز حماسه و خصلت تراژدی در همینجاست. افراسیاب دشمنخواه، مهاجم و ویرانگر است. همیشه در هجوم و غارتگری پیشقدم بوده است، به‌کلام دیگر، ایرانیان هرگز در تجاوز پیشقدم

جنجال جز بی‌غور میاهوی نثریات دان دوره‌ها چیزی نبوده است. بگذریم. از اینکه سولژنیستین نویسنده توانائی است تردیدی نیست و از اینکه مظلوم واقع شده باز هم شکی در میانه نیست، و از اینکه این هردو ترجمه از خانه ماتریون، یا طبعاً یا قهراً، سر و دست شکسته از آب درآمده و نمی‌توانند معرف کار واقعی او باشند، حتماً حرفی نیست اما آنچه هست، و یک‌خوانندهٔ هوشیار و آشنا به اسالیب نویسندگی روس‌ها می‌تواند باره یافتن به‌کنه‌آن، تصویری کلی از حقیقت کار نیتسین حاصل کند، چیزی فوق‌العاده نیست. کلبه ماتریون سرگذشت معلنی است که برای تدریس به‌معلی می‌رود که روزگاری تبه‌بندگاه او بوده. در آنجا در خانه پیره‌زنی به نام ماتریون اتاقی اجاره می‌کند و مدتی را در آن روستا به کار معلنی می‌گذرانند. داستان تماماً تصویرهای روزانه است از زندگی ماتریون و مردم محل، درگیری‌شان با عوامل دولتی، فقر و مذلنی که روی زمین زادگاهشان تحمل می‌کنند و واقع ماجرا، زوال تدریجی آثار و نشانه‌های «مخوبی»ها «و نه‌بخت»

نبوده‌اند. همیشه افراسیاب و تورانیان دشمنی را آغاز کرده‌اند، پس باید ناپود شوند. چگونه؟ بازم مهاجم مطلق نباید ایرانیان باشند، کسی که باید افراسیاب را نابود کند از بطن دختر خود اوست که برمی‌خیزد. این نیز از ویژگیهای تراژدیهای ایرانی است. آریزدهاک تاریخ - یا در واقع ضحاک افسانه - ستمگر، اسطوره، نیز دشمن واقعی از بطن دخترش است. تراژدی سیاوش عمیق‌ترین و پرمعنی - گسترده‌ترین فصل شاهنامه و پرمعنی - ترین تراژدیهاست، که پیوندی نهانی و همه‌جانبه با مذهب، ملیت، تاریخ و هنر ایرانی دارد. کار ارزندهٔ مسکوب، ارجی دوباره، ارجی فراموش‌شده - یا کشف نشده - را برای آثار حماسی و ملی ما دست‌وپا کرده سزوار تحسین فراوان است. تنها نکته‌ای که به‌گمان من بر این اثر تحقیقی، محلی برای ایراد باز می‌کند، اسرار و افراطی است در تحمیل بار و فضائی سخت عاطفی، مذهبی - و گاه اشرافی، که یاجاست - بر شخصیت و اعمال سیاوش؛ این توجیه غیر حماسی، یکی معمول موجه‌ساختن مظلومیت سیاوش و کارهای غیر پهلوانی او است، علت دیگر را «درخود» شاید بتوان در اخلاق و مذهب فردوسی - تشیع - دانست. مسلماً اعتقادات شاعر نمی‌توانسته در تفسیر و توجیه شخصیتی آنچنانی برای سیاوش بی‌اثر باشد.

جستجوی چون جستجوی مسکوب در شاهنامه ضامن کشف جنبه‌های عمیق شعری، اندیشگانه و فلسفی در شاهنامه نیز هست، همانی که بعضی یاران شاعر «خیلی شاعرانه» منکر وجود آن در شاهنامه‌اند، منکر وجود «شعر» یعنی، چرا که می‌پندارند شعر، تنها همان حالت شیفتگی و بی‌تابی انده‌نگانه

ها و «اصالت»های ابتدائی زندگی روسی است، همانهایی که «روسیه بدون آنها معنی و مفهومی ندارد». نیتسین با حیرتی نگفتنی و با اندوهی که از روحی نیمه مسیحی و نیمه ناسیونالیستی سرچشمه می‌گیرد، و با تحملی کاملاً اخلاقی و خصوصی بهمان روال - چون پاسترنک شاهد این زوال است، که کمال آن را مرگ ماتریون امضا می‌کند. گفتم که از این ترجمه راهی به‌جهان سولژنیستین نیست، اما آنچه هست همانندی بیان سوادتی نویسنده با نویسندگان کلاسیک روس است و نشان میدهد که سولژنیستین عمیقاً اسیر حال و هوای دنیائی قدیمی است. دنیائی که قهراً نمی‌تواند در برابر هجوم سی‌امان تازگی‌هایی هر چند دلگزا و «چندش آور» مقاومت کند و محکوم به زوال است. بقیه داستانهای کتاب هر کدام به‌شیوه‌ای خاص نویسندگانشان، و در حال و هوایی جداگانه است که ما، متأسفانه خلاف تومیسه مترجم نتوانستیم «وجه مشترکشان» را دریابیم. لغت به این شعور ما!

است که بشاعر درو یاروئی با اشیاء و رویدادها و در لحظات الهام دست می‌دهد، شاهنامه محاط در شعر نیست، حتی محاط در فضای عاطفی و ادومی نیست، بلکه شعر - حتی فضاهای شعری، محاط در گسترده‌های حماسی و تراژیک آن است. پیوند درونی ماجراها بپسند شعر است خصلت ژرفا - بخش و توان تأثیر حماسی دارد، راز دیرباوری حوادث و مغایرت آنها با تاریخ بگردن اوست. مسکوب به این رازهای شاهنامه دست یافته به همین دلیل موفق به کشف ویژگیها و انعطاف‌هایی می‌گردد که داستانهای شاهنامه را منبسط و مپیای تعلیم پذیری می‌کنند. الهام‌هایی، فی‌المثل، در همین ماجرای سیاوش است که از یکطرف به قدرت و پاکرده سزوار تحسین بعضی قهرمانان در میان ملت‌ها برمی‌گردد - چون شباهت سیاوش و ابراهیم - و از طرف دیگر امکان تأثیر عقاید دین فردوسی را در خصلت بخشی به قهرمانان پیش می‌آورد. خلاقیت‌پر نشان از اینها باشد؛ این نوشته‌های کوتاه، که در مواردی شعرهایی نسبتاً خوب و در مواردی - قطعه‌هایی بدند، خودکامل و نشان کم حوصلگی و سواس طیبی و تماشائی کوتاه در لحظه‌های زندگی‌اند.

### صدای شیر محمود طیار

چاپ دوم - انتشارات امیر کبیر

طیاری را واقعاً باید در طرحها و نوشته‌های کوتاهش جستجو کرد. در چنین نوشته‌هایی، او نگرنده‌ای تیزبین، شاعرمنش، منتقد و گاه عصبی است. نشانهٔ کم حوصلگی و سواس طیبی «کوتاه‌ها» را طرح می‌گذارد. (یعنی می‌توان آنها را گسترش داد و ماجرائی طولانی از آنها پرداخت؛ یا اسکلت داستان‌هایی هستند که گوشت و پیکان برداشته شده؟) فکر نمی‌کنم هیچ‌کدام از اینها باشند؛ این نوشته‌های کوتاه، که در مواردی شعرهایی نسبتاً خوب و در مواردی - قطعه‌هایی بدند، خودکامل و نشان کم حوصلگی و سواس طیبی و تماشائی کوتاه در لحظه‌های زندگی‌اند.

سیم‌ها می‌دانند سیم - این جوی‌های مسین - می‌دانند که فاضلاب شهر به‌کجا می‌ریزد و روستای مباحر چگونه در نقاط جنوبی دیزی را بار می‌گذارد.

اما گاهی طیاری که تمسدی در بکار بردن نثری مقلدی دارد و می‌خواهد مثلاً عشوه‌ای به شعر بفروشد و بگوید



# صدای شیر

که «گرچه شعر نمی‌گویم اما بهتر از شما شعرگونه می‌گویم» کار را خراب می‌کند و قافیه‌ها به جای اینکه قدرت القائی نوشته را بیشتر کنند آنرا اندکی فانتزی می‌کنند. گلبوته باران می‌شکوفد در علفزاران نهم می‌چیند آنرا، یاران در زیر نگاه ماران می‌روم تا کوهساران - باخویش می‌خوانم: یاران، بانیک باران، پیش

گاه نیز دستبرده‌هایی شیطنت آمیز به تصویرها و نمودهای زندگی ماشینی یا بوروکراسی جامعه می‌زند که اثراتقاد آنها خیلی بیشتر از حالت هنریشان است.

### نثریات

شماره جدید ماهنامه کاوه - در آلمان - بدستمان رسید با مطالبی متنوع. شعر کوتاهی از آتشی، مقاله‌ای مفصل به نام «آزادی مجسمه» - که گویا بازگونه‌ایست از «مجسمه آزادی» امریکا، و نوشته‌هایی از ابوالقاسم طاهری، سید محمدعلی جمال‌زاده، صادق هامیونی، شعرهایی از کلانتری و م. آزاد و قصه‌ای از امین فقیری و... مجله کاوه به‌شکوه تلاش صمیمانه دوست دیرین و دور ستان محمد عاصمی از آلمان در می‌آید... توفیق همعنائش باد!

# معرفی و نقد کتاب

از: منوچهر آتشی

### سوگ سیاوش

(در مرگ و رستاخیز)

نوشته شاهرخ مسکوب

مسکوب، با «مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار» نشان داد که شعر کهن ایران بطور اعم و شاهنامه بطور اخص، می‌تواند زمینه تحلیل‌های تازه، ژرفکاو‌ها و نشانه‌جوییهای محققانه باشد، آنهم درغیاب تحقیق‌های فیلسفی و سخت ادبیانه. درنگو از اسطوره‌های

گفتگو با فیلمسازهای جوان  
حسنعلی کوثر

خلاقیت در يك فيلم «نزدیک به مردم»

... و حرف‌هایی در باره‌ی  
«مرگ يك كلاغ»

\* طی چندسال اخیر، با امکاناتی که در مؤسسات مختلف مثل تلویزیون ملی ایران و یا کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان و جاهای دیگر پدیدار شده، تعدادی فیلمساز و کارگردان جوان جلوه‌گردند، که از نشان دادند، و نشان دادند که زمینه‌ی آن میان، عده‌ای خود را ماندگار فیلم و سینما را به عنوان يك کار جدی - و نه تفریحی - برای خود انتخاب کرده‌اند. تماشا تصمیم دارد هراز چندگاه به‌سراغ یکی از این فیلمساز-های جوان برود، و در گفتگوی کوتاهی، به معرفی شخص و اثر بپردازد. از «حسنعلی کوثر» شروع می‌کنیم که «مرگ يك كلاغ» را در قسمت پژوهش تلویزیون ساخته است.

کوثر فیلمساز است، ولی فیلمسازی را آزادانه و بدخواه اموخته است. فیلم کوتاه «مرگ يك كلاغ» نشان دهنده‌ی بینش خاص او از محیط - نه اطرافش - بلکه گوشه‌ای از زندگی مردمانی است که او در روستاها دارد. «مرگ يك كلاغ» اولین ساخته‌ی این فیلمساز است، که چندی پیش در «سینما تک» پاریس نمایش درآمد، و همچنین چندین بار در ایران از جمله در دانشگاه آریاسر در یکی از جلسات سینمای آزاد بنمایش گذاشته شد. فیلم دوم کوثر «حسن‌گره» است که مدت سه سال است جلوی دوربین فیلمبرداری قرار گرفته ولی مدتی است بعلت اشکالات مادی ساختن آن به تعویق افتاده است. سناریوی هردو فیلم را کوثر شخصاً نوشته است.

\* راجع به فیلم کوتاه «مرگ يك كلاغ» صحبت می‌کنیم. مرگ يك كلاغ نمایانگر زندگی خاص قشر در حال انحلال است؛ زندگی يك درشکه‌چی پیر.

کوثر - قصد من نمایش يك انسان است. يك انسان که بسیار عادی بنظر میرسد، ولی درحقیقت سخت خاصی دارد. در این فیلم، زندگی یا بهتر بگویم مرگ يك درشکه‌چی مطرح میشود. درست بیان يك كلاغ پیر، مطرود و ناامید. در ابتدای فیلم ما شاهد زندگی - نه يك زندگی واقعی - يك درشکه‌چی هستیم. يك درشکه‌چی که درشکه‌اش را از دست داده است. ناامیدی یا بهتر بگویم مرگ باشکوه درشکه‌چی از ابتدا در تمام متن فیلم سایه انداخته است، همانطور که میدانید درشکه‌چی‌ها قشر در حال انحلال‌اند، بنابراین مطرح شدن يك درشکه‌چی بعنوان شخصیت اول خودش نمایانگر



تأیید ناامیدی يك زندگی است.  
\* علت رو آوردن شما به سینما چیست؟  
کوثر - هرکس میخواهد بخوبی حرفهای خود را با مردم درمیان بگذارد، من این احساس را از طریق سینما ارا نه میدهم.  
\* در مورد سینمای تجارته‌چی عقیده‌ای دارید؟  
کوثر - در تمام دنیا سینمای تجارته‌چی و هنری وجود دارد، بنابراین وجودش در ایران نباید زیاد باعث شگفتی باشد، و تا اندازه‌ای هم میشود گفت که وجود سینمای تجارته‌چی هیچ اشکالی ندارد، به این دلیل که نمیشود از همه انتظار داشت که به دیدن فیلم آنتونونی بروند، در تمام دنیا همینطور است، پر فروش‌ترین فیلمها در فرانسه فیلمهای لوئی دوفونس است و یا فیلمهایی نظیر آن، و یا در انگلستان فیلمهای کمدی انگلیسی در درجه‌ی اول فروش قرار دارد. سینمای تجارته‌چی به این دلایل توجیه میشود، که فی‌المثل يك کارگر مقداری از دردها، شادیها و آرزوهایش را در این فیلمها مینماید، بنابراین نسبت به آن کشش پیدا میکند.  
\* راجع به فیلم کوتاه «مرگ يك كلاغ» بیشتر بگویند.  
کوثر - در يك جمله‌ی کوتاه این فیلم مرگ با شکوه و معزونی يك كلاغ پیر است، اما در توجیه بیشتر این فیلم باید بگویم نمایانگر آدمیانی است با خواستها و دلستکی‌های خاص، یادم میاید که درشکه‌چی را بارها میدیدم و هر وقت راجع به چیزی از او سؤال میکردم، در متن تمام حرفهایی که میزد آرزوی داشتن يك اسب سفید حس میشد و بزرگترین دلیلی که برای این آرزو داشت، این بود که اسب امام حسین سفید بوده است.  
کوثر - نه، شخصیت‌ها هر کدام برای

خودشان واقعیت دارند و در جای خود قرار گرفته‌اند، بی آنکه بخواهند مسیولی باشند از چیزی یا کسی، هر کدام فرهنگی کم و بیش نزدیک بهم دارند.  
\* شخصیت جوان فیلم بعد از مرگ درشکه‌چی پیر از فضا و محیطش دور میشود، و به فضایی قدم مینهد که کاملاً متفاوت با فضای قبلی است.  
کوثر - بله همینطور است، ما این پرسوناژ را ناگهان در محیطی تقریباً صنعتی شده مینیم، و مرد در این هیاهو بدنیال سترالی است «آیا من میتوانم راندن تراکتور را یاد بگیرم؟»  
\* آیا این اشاره‌ای بود به تغییر سیستم اقتصادی؟  
کوثر - بله سیستم اقتصادی در زندگی تأثیر دارد و اگر بخواهیم در سینما جایی برای جامعه‌شناسی بگذاریم تأکیر از بیان اقتصاد و تشریح اقتصاد هستیم، البته بازمه با بیان سینمایی.  
\* در مورد سناریوی فیلم بطور کلی حرف بزنیم آیا ضروری است که سناریو توسط خود کارگردان نوشته شود؟  
کوثر - بله من به این مسأله معتمد که سناریو باید توسط خود فیلمساز نوشته شود، ولی گاهی اوقات فیلمساز قصد تفسیر مطلبی را دارد. فی‌المثل دست به ساختن داستانی میزند که قبلاً به تحریر در آمده است، اما اگر مسأله‌ی خلاقیت باشد، فیلمساز تأکیر است که خود فیلمنامه را نوشته باشد. من با خلاقیت موافقم اگر چه بی ارزش باشد.  
\* خلاقیت بی‌ارزش، اصولاً خلاقیت محسوب میشود؟  
کوثر - بله، من معتمد که خلاقیت بخودی خود میتواند ارزش داشته باشد. برای نمونه اصطلاحات عوامانه‌ی مردم را مثال میزنم، ممکن است هیچکدام از این اصطلاحات ارزش نداشته باشند، ولی هرکدام برای خودش دارای ارزشی به نسبت بکار بردن و استعمال آن واژه یا کلمه یا جمله است.  
\* در مورد فیلم دومتان «حسن‌گره» و کارهای هنری آینده‌تان صحبت کنید.  
کوثر - حسن‌گره يك فیلم سینمایی است. مقصود اینست که صرفاً آثرا برای سینما ساختن (البته تمام نشده است) سناریوی آنرا خودم نوشته‌ام و با همکاری چند تن از هنرپیشگان از جمله جمشید مشایخی - جمشید لایق احمد غفاریش و چند تن دیگر از دوستانم قسمت اعظم فیلم را به پایان رسانده‌ام، اما در مورد کارهای آینده قرار است که بدخواست يك تهیه‌کننده فیلمی بسازم به این شرط که «نزدیک به مردم» باشد، ولی البته در موارد دیگر اختیار تام دارم.  
\* آیا قصد از این جمله، همان سینمای تجارته‌چی نیست که اما باین ترتیب توجیه می‌کنید؟  
کوثر - فکر نمیکنم. من میتوانم يك فیلم نزدیک به مردم برایتان مثال بزنم که میتوان گفت جنبه‌ی تجارته‌چی آن کمتر مطرح بود؛ فیلم «درشکه‌چی» ساخته‌ی گرمی - این فیلم بنظر من بسیار موفق بود و همه را راضی کرد.  
\* همه را راضی کردن، فکر نمیکنید پیش گرفتن يك راه محافظه‌کارانه است نه راهی که در واقع يك فیلمساز باید برود؟  
کوثر - نه من فکر نمیکنم که فیلمسازی باشد که بگوید من برای عده‌ی خاصی فیلم میسازم. منکن است فیلم بعضی از فیلمسازان مورد توجه عده‌ی خاصی قرار گیرد، ولی بطور حتم قصد فیلمساز ارائه‌ی فیلم به قشر یا طبقه‌ی خاصی نیست. اما بپردازم، مردم خودشان باید به رفعت به تمناهای يك فیلم بروند.  
کوثر - نه، شخصیت‌ها هر کدام برای

«اف» علامت فر انکشتین

بقیه از صفحه ۵۵

رفتن برق حتماً نهار سرد خواهد بود.  
- مدتی را که منتظر نهار هستیم اقلاً می‌توانیم روزنامه بخوانیم. جیم، آن روزنامه‌ای که داری تازه است؟  
- بله. هنوز فرصت نکرده‌ام که نگاهش کنم.  
هوم... معلوم می‌شود که امروز صبح حادثه عجیب و غریبی اتفاق افتاده است. چراغهای راهنمای راه‌آهن قطع شده - لوله‌های آب ترکیده و به مرکز شهر زیان زده - درباره‌ی تلفن‌های اشتباهی دیشب شکایت‌های زیادی شده است...  
روزنامه را ورق زد و ناگهان خاموش شد.

- موضوع چیست؟  
اسمال، بدون اینکه حرفی بزند، روزنامه‌را به دیگران داد. فقط صفحه‌ی اول منظم بود. صفحات داخلی، تمام ستونها پر از حروف در هم و بی معنی چاپی بود و گه‌گاه آگهی‌های متناقضی نیز به چشم می‌خورد که به‌صورت جزیره‌هایی در دریای حروف بی معنی دیده می‌شد.  
آندروز گفت:  
- اینهم نتیجه‌ی حروف‌چینی و صفحه‌بندی اتوماتیک است. می‌ترسم دستگاههای الکترونیک بلاهای بزرگتری به سر ما بیاورند.  
ویلیامز ترس از سنگینی مصیبت را بیشتر کرد:

- من هم می‌ترسم، من هم می‌ترسم.  
اسمیت با صدایی خشک و خشن گفت:  
- موضوع دیگری برای گفتگو پیدا کنید، اگر این مزخرفات ادامه پیدا کند مجلس دوستانه - مان خراب می‌شود. من اعتقاد دارم که هیچ مسئله‌ی ناراحت‌کننده‌ای وجود ندارد - حتی اگر فانتزی استادانه‌ی جان هم درست باشد، فقط کافی است که کلید ماهواره را بزنیم و از کار بازش داریم - آنوقت همه‌چیز به جای دیروز بر می‌گردد.  
ویلیامز چیز تازه‌ای مطرح کرد:

Prefrontal lobotomy فکر آن را هم کرده‌ام.  
- چه؟ آهان، بله - منظورت برش لایه‌های مغزی است. بدون شك چاره‌ی کار همین است، البته گران تمام می‌شود، و ما ناچاریم به زمان ارسال تلگرام برگردیم، اما تمدن زنده می‌ماند.  
از نقطه‌ای، نه چندان دور، صدای انفجار کوتاه و تندی به گوش رسید.  
آندروز با حالتی عصبی گفت:  
- این وضع را نمی‌توانم تحمل کنم. بگذارید ببینیم بی‌بی‌سی چه می‌گوید - الان اخبار ساعت يك شروع شده است.  
کیف دستی خود را باز کرد و يك رادیوی ترانزیستوری از آن بیرون آورد.

«افزایش بی سابقه‌ی حوادث صنعتی، انفجار مشکوک سه توب در تأسیسات نظامی ایالات متحده، بسیاری از فرودگاهها به علت نامنظم شدن کار رادارهایشان موقتاً پاند را بسته‌اند، و بانک‌ها و بورس‌ها و صرافیها به علت غیرقابل اعتماد بودن کامپیوترها و ماشین‌های حسابشان تعطیل شده‌اند (اسمال گفت: «مال مرا می‌گوید» و بقیه با هیس‌هیس ساکتش کردند)، لطفاً يك لحظه تأمل بفرمائید - گویا خبر تازه‌ای است... بله، آخرین خبر حاکی است که کنترل ماهواره‌ها بکلی از دست انسان خارج شده است. ماهواره‌ها دیگر به دستور زمین کار نمی‌کنند. با توجه به...»

صدای بی‌بی‌سی قطع شد و حتی صدای خاص امواج نیز فرو مرد. آندروز فوراً رادیو را بر داشت و عقربه را بر روی صفحه‌ی رادیو گرداند. اما از هیچ موجی صدایی بر نخواست.

رین، با صدایی که از تشنج می‌لرزید گفت:  
- جان، آن برش لایه‌های مغزی چاره‌ی خوبی بود. بد شد که نوزاد خیلی زودتر از ما به فکر آن افتاد.

ویلیامز به آرامی روی پامایش برخاست و گفت:  
- بهتر است به آزمایشگاه برگردیم. حتماً راه چاره‌ای پیدا خواهد شد.  
اما خوب می‌دانست که بسیار بسیار دیر شده است. زیرا زنگ خطر مدت‌ها بود که به صدا در آمده بود.

فیلمی که برای سینمای ایران  
کسب افتخار کرد

قیصر

بازیگران  
بهروز وثوقی  
پوری‌بنائی  
جمشیدمشایخی  
وجلال

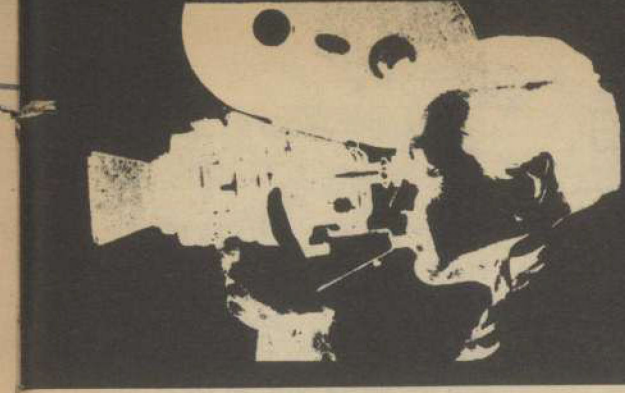
از این هفته در سینما  
ماژستیک

خیابان شاه: چهارراه فروردین

تلفن ۶۶۸۴۶۱

# نقد فیلم‌های هفته

از بیژن خرسند



## ترافیک

تاکید خود را به این ترتیب نشان نبردند. موضوع اصلی در فیلم‌های ژانژاتانی، یکی از مسایل ناشی از زندگی جدید و عصر جدید است، اومشوق انجام همان کاری است که چارلی چاپلین در فیلم عصر جدید انجام داد، اما تاتی این موضوع را در تمام فیلم‌های خود دنبال می‌کند.

لحنی که تاتی در بیان داستان‌های خود انتخاب می‌کند، لحنی طنزآمیز و شوخ گراست، طنزی که از یک دید موشکافانه و انتقادآمیز حاصل شده است، و طنزی که در عین حال با تماشاگر رو در رو قرار می‌گیرد. به علاوه مجموع کار او، بصورت یک کار سالم جلوه می‌کند، که از همان خوبی و درستی ناشی می‌شود - مثل عدم وجود سکس در فیلم‌های او.

اینهمه - گفتیم که - مشخصه ی کارهای ژانژاتانی است، که اما با همین یک فیلم تنها فیلمی که از او به‌نمایش عمومی در می‌آید - نیز برای تماشاگر قابل لمس است.

موضوع اصلی «ترافیک» ماشین‌است، و این موضوع به دو صورت مطرح می‌شود؛ بصورت خصوصی‌تر، آدم‌هایی که مأمور رساندن یک ماشین به‌نمایشگاه هستند، با درسهایی که ماشین برای آنها تولید می‌کند - و بصورت دیگر، درسهایی به نحوی همه گیر، که در هر دو حال، به این

نتیجه می‌رسد که آدم‌ها بازیچه‌هایی در دست ماشین‌ها هستند، و نه ماشین‌ها، بازیچه‌ی آدم‌ها.

این طرح اصلی را - میدانم که - خیلی‌ها در آثار خود بکار گرفته‌اند، اما اشکال در این امر نیست، اشکال از آنجا آغاز می‌شود که کل طرح، تمامیت فیلم را نمی‌تواند پرکند. به این ترتیب می‌باید که فیلم، دچار صحنه‌های زائد باشد.

اما این نقص را - در ظاهر - داستان فیلم منجیده و حساب شده‌ای که نتیجه‌ی چند سال کار فیلسماز است، می‌پوشاند. به این ترتیب شاید اطلاق ترکیب «صحنه‌ی زائده» در مورد این فیلم، شدید نظر برسد، اما این ترکیب هست، فقط تاتی با این صحنه‌ها نیز با همان سنجیدگی کار کرده است.

در استفاده از این صحنه‌ها، مسلماً وقایع روز نیز تأثیر قطعی داشته است، مثلاً موضوع سفر آپولو به‌ماه، و راه رفتن مخصوص فضاپروان، که بعد می‌بینیم مورد تقلید دو تن از شخصیت‌های فیلم نیز قرار می‌گیرد، که اما این شوخی استفاده‌های در فیلم ندارد، و فقط یک شوخی است - و یا ماجرای لکه جوهری که بروی عینک دختر می‌افتد، و به‌بین‌ترتیب.

اینهمه را تاتی در فیلم خود به‌کار می‌گیرد، به‌لغت همان کمبود زمان موضوع، «ترافیک» در رشته کارهای ژانژاتانی از ماجراهای آقای «تولو» فیلم خوبیست، بدون آنکه بخوبی فیلم‌های قبلی باشد - علت از طرح، و پخش موضوع اصلی ناشی می‌شود - که ذکر شد. «تاتی» با موضوع خود، خوب روبرو می‌شود، اما موضوع، ظرفیتی کمتر از این دارد.

اما «ترافیک» یکی از فیلم‌های خوب روی پرده است، و این امید را پیش می‌آورد که شاید نمایش این فیلم، فتح بابی باشد، برای نمایش فیلم‌های دیگر این کارگردان - که می‌توان گفت تا به‌امروز، در اینجا ناشناخته مانده است.

## تلاش تا آخرین لحظه

\* یک تماشاگر علاقمند، در طول چند سال که کارهای سینمای آمریکا را تعقیب می‌کند، بتدریج به‌سایلی دست می‌یابد که در حد دست‌ورالعمل‌ها و قراردادهای رایج آن‌سینماست - که حتی امروزه علیرغم تمام تغییر و تحولات، باز این قراردادها و نسخه-نویسی‌ها در آثار جدید نیز بی‌چشم می‌خورد - به‌علاوه مسایل دیگری نیز برای او روشن می‌شود که شاید نتوان پسادگی قراردادهای و سنت‌ها، آنها را رده‌بندی، و یا ذکر کرد،

اما به‌رحال، وجودشان را - به‌لغت خیلی فیلم‌هایی که می‌توان مثال زد - نمی‌توان انکار کرد.

مثلاً نگاه بکنیم به‌هر فیلمی که نزد مردم اقبال بسیاریافته، و امکان بهره‌برداری بیشتر هم دارد - بلافاصله، فیلم یا فیلم‌های بعدی در همان زمینه آغاز می‌شود، که آن تجربه‌ی بدست آمده - همانکه به آن اشاره شد - به‌ما می‌گوید آخر این راه به‌اندازه و سقوط قطعی می‌گردد. بعنوان مثال اولین فیلم «ت‌هلم» و فیلم‌های بعدی را می‌توان ذکر کرد و به‌بین‌ترتیب - که فی‌الواقع این کار، و این نتیجه در سینمای کشورهای دیگر، و از جمله در سینمای خودمان نیز وجود دارد.

به این ترتیب یک فیلم و یک موضوع موفق، در بهره‌برداری‌های بعدی، به‌نهایت ناکامی می‌رسد، که گفتیم یک اصل نوشته شده نیست، اما عملاً این نتیجه - همواره - بدست آمده است.

فیلم «در گرمای شب» با کارآگاه سیاهپوشی که داشت، و باجوایی‌که برد، مثال دیگری در همین سخن است. و حالا فیلم دوم از این رشته را - با این صحنه بیحرکت است، ترکیب آدم‌ها و اشیاء، کامل‌ترین حالت تماشایی را دارد، و در عین حال، فیلسماز از صدا نیز در این صحنه استفاده می‌کند؛ بصورت سکه‌های پولی که از جیب وارونه شده‌ی آقای تولو، باسرودها و بتدریج بروی زمین می‌ریزد. از نظر تعدد شوخی، و بیشترین‌استفاده از هر فرد و از هر جزه، صحنه‌های داخل اداره‌ی پلیس، مثال خوب دیگری در فیلم است. در این صحنه‌ها، از هر چیز جدی استفاده‌ی شوخی شده است؛ با توضیح موارد مصرف ماشین اختراعی، و ادامه حرکات افراد، در ادامه‌ی شوخی‌ها - مثل لفظه‌ای که آقای تولو بی توجه به داخل می‌افتد، و به‌بین‌ترتیب.

اینهمه را تاتی در فیلم خود به‌کار می‌گیرد، به‌لغت همان کمبود زمان موضوع، «ترافیک» در رشته کارهای ژانژاتانی از ماجراهای آقای «تولو» فیلم خوبیست، بدون آنکه بخوبی فیلم‌های قبلی باشد - علت از طرح، و پخش موضوع اصلی ناشی می‌شود - که ذکر شد. «تاتی» با موضوع خود، خوب روبرو می‌شود، اما موضوع، ظرفیتی کمتر از این دارد.

اما «ترافیک» یکی از فیلم‌های خوب روی پرده است، و این امید را پیش می‌آورد که شاید نمایش این فیلم، فتح بابی باشد، برای نمایش فیلم‌های دیگر این کارگردان - که می‌توان گفت تا به‌امروز، در اینجا ناشناخته مانده است.

آنجه از این پس، خواهیم دید، بنظر نمی‌رسد که با این سناله از قبایلی داشته باشد. توضیح می‌دهیم؛ صحنه‌های مربوط به باجوایی‌ها، و سایر ماجراهایی را که در پی این قتل پدید آمده است - که بسیار بی‌هیجان و سرد است - از بقیه‌ی صحنه‌های فیلم جدا می‌کنیم.

آنچه بدست می‌آید، با طول مدتی کمتر از نصف مدت زمان فیلم، بازگو کننده‌ی یک داستان مبتذل و بی‌هیجان‌جایی است، که حادثه‌ی ندارد، و یا اگر دارد، در حد یک بازی بنظر می‌رسد.

باین‌ترتیب و در همین حد، حساب‌فیلم روشن است. کارگردان داستانی در دست دارد که تمام هیجان احتمالی را در اولین صحنه به‌پایان برده است، و در حالیکه می‌توان حدس زد قاتل کیست، داستان را برای اثبات همین امر به پیش می‌برد، و برای آنکه جریان‌صحنه‌های گفتگو، و توجه‌مسایل‌شده باشد، مقداری صحنه-های فرار و تعقیب در فیلم گنجانیده است، که از ساختمان شروع می‌شود، در خیابان‌ها ادامه پیدا می‌کند، و در یک توقفگاه اتومبیل

به‌پایان می‌رسد - در حد مشابه نگاه کنیم به‌فرار و تعقیب یک مرد مظنون - که برای تماشاگر زیاد هم مظنون نیست! - و طول زمان مصرف شده‌ی بی‌حاصل - که دو سؤال اصلی پیش می‌آورد؛ چرا این داستان بی‌تحرک؟ و چرا یک کارآگاه سیاهپوست؟ در کل ساختار این داستان، رنگ پوست کارآگاه‌اصلاً تأثیری ندارد. به‌اضافه‌ی کارگردانی‌بی‌علاقه‌ی «گوردون داکلاس»، که نه در بازآفرینی محیط صحنه‌اش کوششی دارد، و نه در ایجاد شخصیت‌ها.

و حالا، با توجه به‌کارگردانی - داستان فیلم - و شخصیت‌پردازی ناموفق، نگاه کنیم به‌بقیه‌ی صحنه‌ها که ما از فیلم کنار گذاشتیم، صحنه‌هایی که مدت زمانی طول فیلم را بر می‌کند.

در این حد، بایک فیلم مسدودرصد خانوادگی و آموزنده زویرو هستیم، و اینکه مشکلات و گرفتاری‌های پدران و مادران سیاهپوست نیز مانند مشکلات والدین سفید پوست است - و ماجراهای خصوصی‌تر؛ قضیه‌ی هرگز بموقع نرسیدن کارآگاه سیاهپوست به‌خانه - قضیه‌ی تمایل او به همسرش، و حالت فرار همسر! - قضیه‌ی دختر کوچک که در ورزش غف افتاده است، و قضیه‌ی پسر بچه‌ای که سیکار می‌کند، و یک یاغی قطعی است!

اگر هم این قضایا می‌تواند داخل یک ماجرای جنایی قرار بگیرد، به‌رحال، این‌بار در این فیلم قرار نکرده، و کارگردان در این کار ناموفق است. نتیجه‌ی قطعی؛ یک فیلم جنایی بی تحرک - و خانوادگی - است؛ و از این سخن می‌رسیم به‌عوامل سازنده‌ی این فیلم، و اینکه باین فیلم، در چه حد پایشی خود را قرار داده‌اند، اما یک حرف استثنایی هم وجود دارد، و آن اقبال فیلم نزد تماشاگران‌ماست، که شاید این امر، توجیهی از قبیل توجیه آغاز این مطلب بتواند داشته باشد، اما در جهت عکس!

## شاهدی در تاریکی

\* فیلم‌های قبلی «ریچارد فلیشر» که تا بحال - در زمینه‌های گوناگون - دیده‌ایم. هیچیک به‌اوج‌قطعی نرسیده‌اند، هر چند که «فلیشر» در کنار فنی فیلم‌های خود، مهارت لازم را داشته باشد.

فیلم «شاهدی در تاریکی» که ظاهراً می‌بایست عنوان «شاهدی تنها در تاریکی» را داشته باشد، دارای آنچنان داستانی است که می‌بایست تماشاگر را لحظه‌به‌لحظه به‌دنبال خود بکشد، و او را هر چه بیشتر در بطن حادثه و ماجرا فرو ببرد.

به‌مثال نزدیک به این فیلم از نظر تشابه موضوع توجه کنیم؛ در فیلم «تنها در تاریکی» السر «ترنس یانگ»، که دختر نابینایی درگیرودار یک ماجرا بود، و می‌بایست خود به‌تنهایی از عهده‌ی انجام مشکلات برآید.

در فیلم «شاهدی در تاریکی» نقش دختر نابینا، کمتر حالت فاعلی دارد، و او هر لحظه فریاد «کم‌کم کنید» سر می‌دهد. این شخصیت اصلی داستان،

بیشتر حالت یک مهره را دارد که بوسیله‌ی اشخاص یا حوادثی جابجا می‌شود.

شاید نتیجه‌ی اول این‌کار این باشد که رقت تماشاگر، بحال دختر بیشتر برانگیخته شود. اما به‌رحال، چون دختر، خود پیش برنده‌ی ماجرا نیست، کمک رسیدن از خارج واز دیگران، مهم‌تر بنظر می‌رسد، و در نتیجه فیلم حتی حالت «ارتیست‌بازی» پیدا می‌کند، هنگامی که «ارتیسته» و رفیقش به‌نجات دختر می‌شتابند!

اما بغیر از این، در یک مورد دیگر نیز، اختلاف موجود، نسبت هیجان ناشی از محیط راه، در بین این دو فیلم، بهم می‌ریزد؛ محیط داستان در فیلم «یانگ» در چند اتاق جریان داشت، و هیجان و اضطراب لازم، در محیط محدود موجود آمده، و برآن حاکم شده بود، بخوبی که کارگردان بر این محیط فیلمش، تسلط داشت. اما در فیلم «فلیشر» محیط متغیر است، و در نتیجه هیجان لازم - که در میان های مختلف پخش می‌شود - در هر لحظه در یک اوج باشی نمی‌ماند، و بنظر می‌رسد که کارگردان، از مهار کردن هیجان محیط‌های خود عاجز است.

تقسیم‌شدن هیجان فیلم در محیط های مختلف، به‌علاوه به‌تداوم فیلم نیز لطمه زده است، که در نتیجه زبان‌فیلم در خانه، باخارج از خانه یکلی تفاوت پیدا می‌کند.

داستان اصلی فیلم، در نفس خود، در چند لحظه، اوج کامل، و آمادگی برای بهره‌برداری را دارد، که اما کارگردان در اینهمه به موفقیت نمی‌رسد.

یک قسمت درخشان داستان، هنگامیست که دختر به‌خانه بازمی‌گردد، و می‌خواهد، و تا صبح روز بعد، بطور اتفاقی مطلع نمی‌شود که اشخاص خانه، همه به‌قتل رسیده‌اند. خود این فکر، یعنی طول‌مدتی که دختر در کنار اجساد می‌گذراند - و از این امر مطلع نیست - بخوبی خود دارای هیجان هست، و در این مرحله، کارگردان باید نهایت بهره‌برداری را از آن بکند، که اما «فلیشر» اینهمه را آسان از دست می‌دهد، و تنها اکتفا می‌کند به نشان دادن زنجیردستی که بروی زمین افتاده، و یا پوک‌های خالی فشنگ که در باغ، با وزش باد، به‌این‌سو و آن‌سو می‌فلتند.

کارگردان در خلق هیجان، و حرف و راه تازه، از فیلم‌های هم‌سان خود بیشتر نمی‌رود. نگاه کنیم به‌عنوان بندی فیلم، یا تأکیدیه که بروی چکمه‌ها می‌شود، و بعد به‌قراردادی‌ترین‌سورت سعی در توجیه خصوصیات صاحب‌این چکمه‌ها می‌گردد؛ مثل ایستادن او جلوی دک‌ی مجلات سکسی - تأکید روی اسلحه در مغازه و صحنه‌ی قتل که از تلویزیون پخش می‌شود - که اینهمه احتمالاً در تعاقب تماشای فیلمی است که چند لحظه قبل صاحب چکمه‌ها آنرا دیده، و لابد روی او تأثیر گذاشته است.

باین‌ترتیب این شخصیت ناشناس عبارت می‌شود از جوانی با چکمه‌های مشخص، که در دنیایی از عکس‌های سکسی، سلاح‌ها، و قتل و آدم‌کشی زندگی می‌کند.

جنايت تکان‌دهنده‌ی او کافی نیست. در صحنه‌ی بعدی، کارگردان سعی در باز نمودن شخصیت‌های بعدی داستان دارد، که هیچکدام از یک سطح دو بعدی عبور نمی‌کنند. نتیجه‌ی این مقدمات به‌جنايت می‌انجامد، و بعد کارگردان شخصیت داستان خود را به فضای خارج می کشاند، که یعنی هیجان ناشی از برخورد یک نابینا با تمامی دنیا - اما بی نتیجه. نگاه می‌کنیم به هیجان‌هایی که کارگردان سعی در بسجود آوردنش کرده است، و اینکه تا چه اندازه خارج از متن فیلم بنظر می‌رسد؛ دختر نابینا می‌خواهد حمام کند، و در این لحظه ما جسد پدر خانواده را در وان حمام می‌بینیم - اما دختر با جوانی که به‌دنبالش آمده، به‌اسب‌سواری می‌رود، و در نتیجه این هیجان باید ادامه پیدا کند، تا لحظه‌ای که او دوباره به‌حمام برگردد. اما هیجان همین‌جا تمام می‌شود، قضیه‌ی عشق و عاشقی و احساسات پیش می‌آید، و بعد با بازگشت دختر، ظاهراً هیجان دوباره آغاز می‌شود، که اما باید گفت دیگر تمام‌شده است، زیرا تماشاگر در طول این مدت با مسئله‌ی وجود جسد پدر در وان، و اجساد دیگر در خانه، عادت کرده است. و با ایجاد هیجان با نماهای درشت از پایامی دختر، و قطعات لیوان شکسته برکت آشپزخانه، که اما پس از مدتی آکروباسی، دختر پایش به شیشه‌ها نمی‌خورد و از آشپزخانه خارج می‌شود.

یا به‌بین‌ترتیب زمین‌دستی که برکت و راهرو افتاده است، و دختر چندبار باید از کنار آن عبور کند. - که اینهمه در طول فیلم، به اندازه‌ی کافی زورکی می‌نماید - همین‌تنها نشان‌دهنده‌ی دختر در گل ولای و سر رسیدن دوست پسر - و از آن بیشتر، نگاه کنیم به‌صحنه‌ی آخر، که با یک آکروباسی دیگر، معلوم می‌شود، قاتل، شخص مورد سوغن نبوده است (که در این زمینه باید اشاره کنیم به فعالیت‌های کارگردان در جلب سوغن تماشاگر به‌اشخاص مختلف داستان، مثل باغبان‌خانه، و غیره.) و بعد دوباره دوربین به‌سراخ چکمه‌ها می‌رود. نشان‌دادن مداوم چکمه‌های قاتل، جایجا در طول فیلم، از نظر کارگردان برای یادآوری، و تشدید و نگهداری هیجان بوده است، که اما فقط بصورت صحنه‌هایی زائد نمایان شده است. همین‌طور است صحنه‌های اسب سواری، که زائد می‌نماید.

«فلیشر» در فیلم «شاهدی در تاریکی» ظاهراً تماشاگر را مجذوب خود می‌کند، و او را با پایان به‌دنبال خود می‌کشد، اما همین تماشاگر مجذوب نیز در پایان حس می‌کند که فقط یک فیلم بوج و توخالی وبدون حفظ خاطره دیده است، که باید گفت فیلم «فلیشر» از این حد فراتر نمی‌رود.

نیست کدامش درست‌تر است و من معتقدم که يك دوجین سال و شاید هم بیشتر وقت لازم است تا درست و حسابی دلیل این جنگ و ادامه آن را بدانیم.

● **در فیلم‌هایی مثل «تشریح يك قتل» که عدالت و قضاوت را مطرح می‌کند و یا «اکسدوس» که تاریخ را شرح میدهد و یا «اسکیدو» که از جوانی می‌گوید و یا «گاردینال» که احساسات را بازگو می‌کند، شما بخاطر موضوع مهمش نمی‌سازم. چیزی که مرا مجذوب می‌کند، شخصیت های مردان و زنان امروز است، اگر بخواهم فیلمی امروزی بسازیم، خواه ناخواه شخصیت‌هایمان هم باید یا مسائلی مثل کلیسا، عدالت و غیره روپرو شوند. و من همیشه سعی می‌کنم که این مسائل و مشکلات را خوبتر و گویاتر بازگو کنم و به‌روانم و در**

**اوپرینگر، کارگردان معروف بقول دوستانتی: «نه يك اطريش واقعي است و نه يك آمريکايي واقعي، بلکه يك پرمينگر واقعي است» - و اين مصاحبه‌اي است که مجله «لوري» با او انجام داده است.**

● **شما در اطريش بدنيا آمده‌ايد ولي آمريکايي هستيد و آمريکا را هم پشت دوست داريد...**

پرمينگر - گر چه در وين بدنيا آمده‌ام ولي خودم را همیشه آمريکايي ميدانم. من از سال ۱۹۳۶ در آمريکا زندگي می‌کنم و چیزی که باعث شده اين چنين به‌آمريکايي بودنم فخر کنم آزادي عمل و گفتاري است که در اينجا وجود دارد.

قدرت آمريکا از آزادي عمل برنامه‌هاي تلويزيوني، از آزادي‌گفتار برنامه‌هاي راديويي و از آزادي مطبوعات بوجود آمده (بمنوان مثال گفتارهاي ضد ويتنامي که امروز از تلويزيون و راديو و مطبوعات می‌شنويم و می‌خوانيم). و تمام اين اعتراضات برخند معاون‌رئيس‌جمهوری اسپيرواگتيواست. اگر اينها می‌گذاشتند، اکتيو با تمام قدرتش از اعتراضات و تظاهرات دانشجويان عليه جنگ‌هاي کامبوج و ويتنام جلوگیری می‌کرد.

● **شما که همیشه تم اصلي فيلم‌هايتان را موضوع‌هاي اساسي مهمني تشکيل ميدهند، تابحال کاري برضد جنگ‌هاي ويتنام و کامبوج نکرده‌ايد...**

پرمينگر - آمريکاهم مثل فرانسه در يك رژيم دمکراسي زندگي می‌کند و تمام افراد مقیم آمريکا - چه اصل و آمريکايي‌الاصل باشند و چه اصل و نسب ديکري داشته باشند - حق دارند نظر وعقيده‌شانرا درباره اتفاقاتي که در کشورشان می‌افتد، بيان کنند.

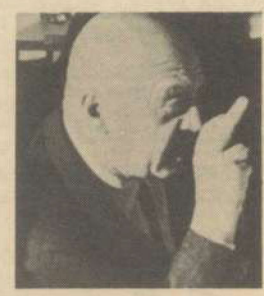
همانطور که ميدانيد خيلي از آمريکايي‌ها هم مثل من ضدجنگ‌ويتنام هستند ولي باز همانطور که ميدانيد عده زيادي از آمريکايي‌ها هستند که ميل دارند جنگ وقتي تمام شود که آمريکا پيروز شده باشد! و البته وقتي متوجه ميشوم که اين جنگ کار اشتباهي بوده و ما عمل اشتباهي را مرتکب شده‌ايم، احساس گناه نمی‌کنم چون بهرحال نه آنها را مورد قضاوت قرار ميدم و نه آنها را محکوم می‌کنم چون فکر می‌کنم ساختن فيلمي درباره ويتنام مستلزم دانستن بسياري از اسرار نظامي و سياسي است و البته ميدانيم که غير ممکن است. درحال حاضر مطبوعات، نظريات مختلفی دارند و هريک اسرار نظامي و سياسي تازه‌اي را برملا می‌کنند که معلوم

نبوده‌اند و فقط بطور خيلي ساده و معمولي وجود داشته‌اند و زندگي کرده‌اند.

● **درحال حاضر هم خيلي از جوان‌هاي آمريکايي سعی دارند اين چنين ساده زندگي کنند...**

پرمينگر - البته از دوران جواني من سالها گذشته ولي پرفتار و طرز فکر جوانان امروز آمريکا بسيار علاقمند، و اصلا بچوانان و زندگي آنها درهرجا که باشند علاقه دارم. چون فکر می‌کنم که صاحب خانه و خانواده‌اي هستم و زنده هم هستم و بالاچار بايد خيلي ازوقايع اطرافم را دوست داشته باشم و قبول کنم. بنظر من جوان‌ها دائم درحال انفجارهستند، منفجر می‌شوند و از اجتماع اجباري خارج ميشوند، حالا اگر آنها کار اشتباهي می‌کنند، و يا کار درستي می‌کنند اين ديگر مهم نيست. وظيفه ما اين است که بخرف-هايشان گوش کنيم نه‌اينکه آنها را از

## من به سنن و عقايد حمله می‌کنم، و بعد آهسته‌آهسته را می‌کشم و می‌روم!



گفتگویی با اوپرینگر

خود برانيم.

● **ولي آیا فکر ميکنيد که در نشان دادن تصاوير عصرتان موفق شده‌ايد؟**

پرمينگر - نظر و هدف من اين نبوده، چیزی که برای من مهم است، اينست که فيلم‌هاي اکسدوس، گاردینال، طوفان در واشينگتن و يا تشریح يك قتل بهم‌ديگر مربوط می‌شوند و همه شاه‌هاي تاريخند. ولي شخصاً فيلم - هاي ديگرم را که کمی خودماني‌تر و خصوصي‌تر هستند نيز مثل باقبي فيلم‌هايم دوست دارم مثل «ماه‌آبي‌است» و يا «سلام برغم» و يا اين آخري «بين بگو دوستم داري جولي‌مون».

احساسات واقعي مثل شجاعت، عشق، دوستي، ترس برای تمام افراد بشر وجود دارند. من شخصيت‌هائي را که در فيلم‌هايم می‌سازم و زنده می‌کنم بسيار دوست دارم. آنها هرگز حامل پيامي

دست‌منت‌ها و پند‌ها می‌خسته شده‌اند. مطمئنم که دنياي فردا چيز ديگري خواهد بود سواي دنياي امروز و البته اين تغيير را هم مديون جنين‌چوانان امروز بايد باشند.

● **بميرحال نژادپرستان هرگز اين چنين قدرتي را که حالا دارند، نداشته‌اند...**

پرمينگر - يك جامعه آزاد بايد تمام جنبش‌هاي آزاد را قبول داشته باشد و اين آزادي به مثابه گنجي‌است که بعدها بکار خواهد آمد و مورد استفاده آيندگان قرار خواهد گرفت. فکر می‌کنم که رهبران سياسي زيادي پير هستند! آنها از اينهمه آزادي در عذابند و آنها فقط بخاطر آنکه از سياسيي که در پيش گرفته‌اند اطمينان چنداني ندارند.

● **شما اولين کارگرداني واشنگتن يك فيلم سياسي بود؟**

پرمينگر - «طوفان درواشنگتن» يك فيلم داستاني سياسي بود. من در اين فيلم باجتماعي که در سنای آمريکا وجود دارد حمله کرده‌ام و حقيقت هرچند که تلخ و متضخ‌کننده باشد، آمريکايي‌ها را نمی‌ترساند.

سينای آمريکا خيلي وقت است که بالغ شده و مردم تماشاگر هم بيک رشته داستان‌هاي متداول عادت‌کرده‌اند و چون سينماگر هستم ببيچ‌وجه ميل ندارم اجتماعي را که در آن زندگي می‌کنم تغيير دهم، و فقط سعی می‌کنم که آنها بروي پرده سينما بنمايش درآورم. من بسنن و عقايد آنها حمله می‌کنم و بعد آهسته راهم را ميکشم و ميروم!

عينييت من به‌من حکم می‌کند که تمام زوايا و گوشه‌هاي يك مشکل را بررسی کنم و نشان دهم و فکر می‌کنم اين مسئوليت هر شخص سازنده‌اي است. آمريکا، وقتي من نيازمنند يك کشور بودم، خودش را بمن داد و من چون عموماً اين کشور را دوست دارم، ميخواهم که تمام مشکلات جامعه و نقاط مهم اجتماعيش را در فيلم‌هايم نشان دهم و تنها سلاح من برای موفق‌بازگو کردن آنها، سينما است.

● **آيا تابحال پامشکل سانسور روپرو شده‌ايد؟**

پرمينگر - آدم خودش بايد بداند که تا کجا می‌تواند پيش رود. سانسور وجود ندارد.

● **مثلا کليساي کاتوليك فيلم «ماه آبي است» را محکوم کرد، ولي با تمام مخالفت آنها، فيلم را در تمام آمريکا و ديگر کشورها نشان دادند. حتي يکي از دوستانم که استاد هنر در يک دانشگاه کاتوليك است ازمن خواست که اين فيلم را در فستيوالي -**

دانشجويان برپا کرده‌اند نمايش دهم. آنها برای دانشجوياني که اکثریشان کاتوليك بودند. تنوع و جنس سينمای آمريکا ثابت می‌کند که عشق برای آزادي نتيجه‌اين‌پيروي بر تمام مشکلات است.

● **آيا اين آزادي واقعا و پراستي بدون مرز و حد است؟**

پرمينگر - تنها سرزری که

سينماگرها نبايد ازآن‌بگذرند. وقاحت و کراهت است و من شخصاً باين فکر صدرصد موافقم.

تاتر راه را برای ما باز کرده است. مثلاً در «اوه، کلکت» تمام هنرپيشه‌ها برهنه بروي صفحه می‌آيند و بازی می‌کنند. برهنگي درواقع وقاحت نيست و بتازگي استفاده‌هاي خيلي خوبي از برهنگي در سينمايشود که ببيچ‌وجه وقیح نيست.

من دوست دارم که مردم را کسی حريص و مشتاق کنم. در فيلم «تشریح يك قتل» که سال‌هاي پيش ساخته‌ام، جرات کردم که تم اصلي داستان فيلم را برميناي يك شورت زنانه بسازم. و حتی در آن‌زمان، سنت‌پرستان و ام‌لها اعتراض نکردند و مخالفتي با اين موضوع نشان ندادند.

● **شما اولين کارگرداني هستيد که مساله مواد مخدر را مطرح کرديد...**

پرمينگر - درست است. «مرد بازولاطي» عشق يك افليج ويک‌ستاد را مطرح می‌کرد. در آن زمان که حالا پانزده سال از آن هنگام می‌گذرد، مسئولين يك اداره مبارزه با موادمخدر نيويورک مرا محکوم باين کرد که با نمايش اين فيلم مردم را بااستعمال مواد مخدر تشويق می‌کنم! و تمام سعيدشان را کردند تا از نمايش فيلم جلوگیری کنند. ولي امروز ديگر با ديدن اين فيلم کسی شوکه نمی‌شود. ديگر جوانان درباره مواد مخدر همه چيزرا می‌دانند، تأثيرات آن را هم ميدانند. و البته معتقدم که مواد مخدر آفتي است که ازجنگ‌ويتنام هم‌خطرناکتر است و هرروز شاهد نتايج غم‌آور آن هستيم.

نتيجه ساختن اين فيلم، اين‌شده که هر هفته و هرماه از من خواسته ميشود که فيلم مرد بازو پلاطي را در شهرها و دهکده‌هاي کوچک نشان دهم. هنوز هم ايستگاه‌هاي تلويزيوني ازمن می‌خواهند که درباره اين فيلم و مواد مخدر صحبت‌کنم و معتقدند که خرق‌هاي من برای معتادين بسيار جالب است. تعداد معتادين هرروز بيشتر ميشود، مثلاً در نيويورک دواچوست سالانه در حدود صدوپنجاه هزار دلار برای کنگ‌بمعادين بودجه تعيين شده‌است.

● **آيا درحال حاضر راه‌حلي ميرسد؟**

پرمينگر - البته. بتازگي دريك ميزگرد تلويزيوني که در اين باره تشکيل شد شرکت کردم. در اين جلسه باگفته يکي از حاضرين بسيار موافق بودم، او گفت اگر ما بدانيم که هر بچه‌اي می‌تواند بيداز‌ظهرهاي‌يگشنه درست‌البد پارک نيويورک مواد مخدر را بخرد و مصرف کند، پس چطور می‌توانيم قبول کنيم که مقامات اف. بي. اي از اين موضوع خير ندارند؟

همين چندوقت پيش بود که شنيدم در يکي از شهرهاي کوچک آمريکا تمام بچه‌هاي از هشت سال ببالا معتادند! چگونه بچه‌هاي باين جواني

می‌توانند اين مواد را بپايند، بخرند و مصرف کنند؟ و چطور امکان دارد که مقامات اف. بي. اي نتوانند از کار آنها جلوگیری کنند؟ اگر بچه‌ها بتوانند عاملين فروش را پيداکنند پس حتماً بايد اف. بي. اي هم آنها را پيدا کند.

اگر فردا کلکسيون تابلو‌هاي نقاشي را بپزدند، دزد تنبيه خواهدشد، ولي هيچکس فکر اينرا نمی‌کند که منم بخاطر سهل‌انگاريم بايد تنبيه شوم. اما چرا معتادين را بهمان‌اندازه عاملين فروش تنبيه می‌کنند؟ يك معناد يك بيمار است، بايد از او مراقبت‌کرد و بايد در بيبودي او کوشيد نه‌اينکه او را تنبيه و زنداني کرد.

● **آيا مساله سياهان برای شما اهميت دارد؟**

پرمينگر - من فيلم «حس بزن امشب چه کسی برای شام می‌آيد» را ساخته‌ام. يك فيلم کاملاً ضدنژادپرستی. و آن‌را هم درست در قلب شهر لوزنيوانا



لیسانس حقوق و فلسفه در سال ۱۹۲۵ . هارینیه در هفده سالگی . کارگردان در ۱۹۲۶ اتولويديک پرمينگر مرد تاتر بسيار معروف بود در کشور اطريش، مخصوصاً وقتي بچانستيني ماکس رينهارد پراست تاتر ژوزف‌اشاد در آمد، معروفيتش بيشتر شد.

ليسانس حقوق و فلسفه در سال ۱۹۲۵ . هارینیه در هفده سالگی . کارگردان در ۱۹۲۶ اتولويديک پرمينگر مرد تاتر بسيار معروف بود در کشور اطريش، مخصوصاً وقتي بچانستيني ماکس رينهارد پراست تاتر ژوزف‌اشاد در آمد، معروفيتش بيشتر شد. او در سال ۱۹۳۶ اطريش را ترک گفت و

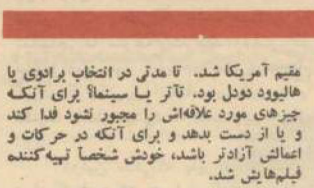
● **آيا انتخاب می‌کنيد؟**

پرمينگر - من مشکلات را جستجو نمی‌کنم، آنها را در سر راهم می‌بينم و می‌پايم. و اين فقط باين دليل است که در قرن بيستم زندگي می‌کنم و بدنياي اطراف‌خودم علاقمندم. حتی در فيلم‌هاي «کارمن‌چونز» و «پورگي‌وبس» هم که فيلم‌هاي کمدي موزيکال بودند باز مشکل را مطرح کردم. وقتي مشکل را

خوب بشناسيم، متوجه ميشويم که خيلي بيچيده‌تر از آن است که در ابتدا فکر می‌کرديم. البته مشکل سياهان ديگر بنظر موضوع ساده و پيش‌پا افتاده‌اي می‌آيد ولي اين مساله بهمان اندازه مهم است که اسرائيل برای يهوديان اهميت دارد.

● **چطور از هنرپيشه‌هاي خود کار می‌کشيد؟ آيا از آنها ميخواهيد که تمرين کنند و يا بازيشان را تکرار نمايند؟**

پرمينگر - بله، من همیشه سه چهار هفته قبل از شروع فيلمبرداري با هنرپيشه‌هايم تمرين می‌کنم و چون تکنيسين هم و ماشين‌آلات در اطرافشان نيستند آنها بهتر می‌توانند بازي کنند و برای فکر کردن وقت کافي دارند همچنين خيلي راحتتر می‌توانند با شتابهاات گفتار و يا حرکات خود پي ببرند. البته اين تمرين‌ها همیشه کار آساني نبوده است. وقتي فيلم «مرد بازولاطي» را مي‌ساختم، سيناترا نمی



مقيم آمريکا شد. تا مدتي در انتخاب برادري يا هاليوود دودل بود. تاتر يا سينما برای آنکه چيزي مي‌بود علاوه‌اش را مجبور نشود فلدا کند و يا از دست بدهد، و برای آنکه در حرکات و اعنالي آزادتر باشد، خوش شخصاً تبه‌کننده فيلم‌هايش شد.

در مدت چهل سالي که کارگردان است با حدود چهل فيلم ساخته و در چند فيلم از ساخته‌هاي دوستاش نيز بازي کرده است بترين نشي که بازي کرده نقش يك افسر نازی در فيلم «بازداشتگاه شماره ۱۷» بود بکارگرداني بيلي وابلدر. فيلم‌هاي معروف او عبارتند از: «فيلم‌سورن» «رودخانه بدون بازگشت»، «فيلم تاريخي مستندان» «فيلم پليسي» «تصریح يك قتل»، «فيلم درام رواني «سلام برغم» فيلم‌هاي کمدي موزيکال «کارمن‌چونز» و «پورگي‌وبس»، «فيلم سياسي «طوفان در واشنگتن»، فيلم مذهبي «گاردینال»، فيلمي دربارهٔ موانبخدر «مرد بازو پلاطي» و فيلمي درباره اسرائيل «اکسدوس» و بالاخره فيلمي درباره مشکل سياهان «امشب چه کسی برای شام می‌آيد».

● **اين قول و قرار شما هنوز انجام نشده و سيناترا هم که اين روزها خسته و بيمار است...**

پرمينگر - درآينده خيلي نزديکي قول و قرارمان را بجای خواهيم آورد. در آن فيلم که مشتاقانه اميدوارم بزودي ساختن را آغاز کنم، سيناترا نقش يك کشيش را بازي می‌کند. البته اين اولين باري نيست که او در نقش يك کشيش ظاهر ميشود، چون در فيلم ديگري بنام «معجزه زنگ‌ها» نيز

● **آيا ميتوانيد سناريو را مختصراً برايمن تعريف کنيد؟**

پرمينگر - داستان فيلم، يك داستان پليسي است که موفقيت بسياري در آمريکا پيدا کرده. سوينسنه آن يك زن است. دوروتي ساليسبورويويس. و تمام داستان در محله پورتوريکوتي-هاي نيويورک ميگذرد. يك کشيش، پدر جوزف ماک‌ماون، در مراسم تشييع مردی که بطرز اسرارآمیزی بقتل رسيده شرکت می‌کند و چون همیشه از شخصيت مقتول بسيار خوش می‌آمده شروع می‌کند گذشته او را پيدا کردن و قضيه قتل را دنبال کردن. جستجوهاي او باعث ميشوند که با پليس همکاری‌کند و مرد بيگناهي را که متهم بقتل است از مرگ برهاوند...

که در سال ۱۹۴۸ ساخته شد، او در لباس کشيشي ظاهر شده بود.

● **عقيده سيناترا در اين باره چيست؟**

پرمينگر - فکر می‌کنم سناريوي فيلم «خيابانهاي تاريخ بکجا منتهي ميشوند» با شخصيت او خيلي جور درمی‌آيد. مخصوصاً آنکه او خيلي خوب محلي که داستان فيلم در آنجا اتفاق می‌افتد را ميشناسد، چون قسمت‌اعظم کودکيش را در آن محل گذرانده است و بهمين دليل می‌تواند بعد ديگري بشخصيتش در فيلم بدهد.

● **آيا ميتوانيد سناريو را مختصراً برايمن تعريف کنيد؟**

پرمينگر - داستان فيلم، يك داستان پليسي است که موفقيت بسياري در آمريکا پيدا کرده. سوينسنه آن يك زن است. دوروتي ساليسبورويويس. و تمام داستان در محله پورتوريکوتي-هاي نيويورک ميگذرد. يك کشيش، پدر جوزف ماک‌ماون، در مراسم تشييع مردی که بطرز اسرارآمیزی بقتل رسيده شرکت می‌کند و چون همیشه از شخصيت مقتول بسيار خوش می‌آمده شروع می‌کند گذشته او را پيدا کردن و قضيه قتل را دنبال کردن. جستجوهاي او باعث ميشوند که با پليس همکاری‌کند و مرد بيگناهي را که متهم بقتل است از مرگ برهاوند...

● **آيا تمام شخصيت‌هاي فيلم‌ها شما چامعرا محکوم می‌کنند؟**

پرمينگر - نه همیشه، ولي اغلب اين چنين است. چون بهرحال مساله نسل، نژاد و روحيه مردم مطرح‌است. در يك درام بمعنای واقعي درام، تمام شخصيت‌ها حق دارند عقايد خود را بازگو کنند، البته انکار نمی‌کنم که منم در گذاشتن عقايدم در دهان آنها نقش مهمي دارم، ولي دوست دارم که بگذارم آنها حرف‌هايشان را بزنند. وقتي داستان «اکسدوس» افسر لئون‌اوريس که من از آن الهام‌گرفتم را می‌خوانيم، متوجه ميشويم که تبليغ، در آن کتاب نقش مهمي دارد. و واضح است که باساختن اين فيلم من موافقت

خواست تمرين کند و معتقد بود که چون هنرپيشه نيست پس تمرين کردن هم فايده‌اي ندارد و کاري از پيش نمی‌برد ولي بعد از چند روز از تمرين و تکرار بازيش خوشش آمد و کار بجایي رسيده که او خودش بمن پيشنهاد می‌کرد که صحنه‌اي را دوباره تکرار کند. ما دو نفر آنقدر پنهان ساختن اين فيلم با يکديگر تفاهم پيدا کرديم که بهم‌ديگر قول داديم باز فيلم ديگري با هم بسازيم...

● **ولي روي پرده‌ه فيلم‌هاي شما منفي ياف هستند، نه؟**

پرمينگر - فکر می‌کنم که هر موضوع برای خود لحن بخصوصی دارد، مثلاً در «تشریح يك قتل» می‌فهميم که عدالت بمعنای واقعي کلمه وجود ندارد، و بهتر است که يك گناهکار را آزاد کنيم تا بيگناهي را محکوم نمايم. البته اين فيلم آن «پايان» بخصوص را نداشت ولي آیا اين نداشتن، منفي‌باقي است؟

● **دربارهٔ جان‌وین چه عقيده‌اي داريد؟**

# اسکول

## این اولین آجوی کاملاً پاستوریزه ایران است

آجوی سالم، آجوی بدون گلسیرین



### جوراب کاشفی

با مارک «ال. ب. او» بغل گلدار «در نو»

### جوراب کاشفی

با مارک «ال. ب. او» کشدار و سه لنگه‌ای

### جوراب کاشفی

با مارک «ال. ب. او» نایلون و شلوازی

«ال. ب. او» مارک مورد اطمینان دردنا

فروش، کلیه‌خرازی و فروشهای معتبر ایران



### سرویس تلویزیون فیلیپس - سییرا

در تمام ساعات اداری با تلفن ۴-۷۸۵۵۱۱ جوا بگوی

نیاز مندیهای شماست. پس از ساعت اداری

تلفن: ۷۸۵۵۳

خواسته شماره‌اروی نو از مخصوص ضبط میکند

نادر ساعت اداری روز بعد اقدام گردد.

پرمینگر - ما فقط يك فيلم با هم درست کردیم «اولین پیروزی» در سال ۱۹۶۴ او مردی است بسیار دوست داشتنی ولی نباید از سیاست پا او حرف زد. او بقایید خود بسیار ایمان دارد و غیر از افکار خود افکار دیگران را قبول ندارد.

● - رونالد ریگان که زمانی هنرپیشه بود، حالا فرماندار کالیفرنیا شده است، درباره این تغییر شغل و این هنرپیشه سابق و سترن چه می‌گویید؟

پرمینگر - من یکبار دیگر هم باین سؤال در يك مصاحبه تلویزیونی جواب داده‌ام. اگر ریگان فرماندار کالیفرنیا شده اشتباه از ما است نه از او. تمام تهیه‌کنندگان کارگردانان و تمام کسانی که در هالیوود زندگی می‌کنند در این مساله گناهکارند....

البته رونالد ریگان هنرپیشه خوبی نبود ولی نقش‌های دوم را تا آنجا که می‌توانست خوب بازی میکرد. ما بجای آنکه او را کسک کنیم و باومیدان دهیم تا بهتر بازی کند و بجای آنکه باو بیشتر برسیم تا بتواند زندگی‌ش را تأمین کند، او را رها کردیم و نتیجه این شد که او بالاجبار سیاست روی آورد....



در این مدتی که باین شغل مشغولم، تمام کسانی که در فیلم‌های من بازی کرده‌اند با من دوست شده‌اند و دوست مانده‌اند، البته غیر از دو یا سه نفرشان.

البته این درست است که من بعضی از مواقع از عصبانیت منفجر میشوم ولی شاید بخاطر سنم باشد. ● - پس اینطور که استنباط کرده‌ام از کارهایی که تا بحال کرده‌اید راضی هستید.

پرمینگر - من پشیمانی‌ها و ناراحتی‌های گذشته را نادیده می‌گیرم و فقط در «حال» زندگی می‌کنم، در حالیکه دوربین‌هایم سعی می‌کنند دورتر از افق را ببینند.

● - حالا درباره کلسیون تا بلوهایتان حرف بزنیم، شما که از نقاشان کلاسیک تا مدرن تا بلو دارید، نقاش مورد علاقه‌تان کیست؟

پرمینگر - پل کله، کاندینسکی، هارتونگ، دوپوفه، سام فرانسیس، گراهام ساترلند، ریگودوریورا، و همینطور بنقاشان قدیمی‌تر هم علاقه‌مندم، پیکاسو، براك، موریلانی، ولاینک، ماتیس، وان‌گوک.

در خانه نیویورک یک مجسمه زن بسیار زیبا از جاکومتی دارم. از مجسمه‌های زیبای دیگری که دارم کارهای یک کشیش است که برای فیلم کاردینال من کمک و مساعدت بسیار کرد.

● - از اینکه هم تهیه‌کننده و هم کارگردانید، راضی هستید؟ و آیا این امر دست شما را برای ساختن فیلم بازتر نمی‌کند؟

پرمینگر - قسم از بهم ریختن سیستم همیشگی هالیوود باین دلیل بود که من بهوش و علاقه تماشاچی‌های بیشتر اهمیت میدهم تا بهوش تهیه‌کننده‌ها و پخش‌کننده‌ها. برای بوجود آوردن و ساختن، من احتیاج بارامش دارم، بعلاوه



### بایانویا ماها بدنای نشاط و زیبایی وارد شوید

نماینده انحصاری محصولات ارزنده یاماها

شرکت بازرگانی زره : خیابان سعدی جنوبی، جنب بانک ملی

YAMAHA SINCE 1887



## فیلم تازه «ژان پیرومکی»

در سینمای فرانسه، «ژان پیرومکی» P. Mocky، جای مشخصی دارد و به گفته‌ای، در جهان سینمای فرانسه «پرنده‌ای تنها است. او علاوه بر کارگردانی، هنرپیشه و نویسنده هم هست.

«ژان پیرومکی» همیشه افکار و نیات خود را به صورتی آمیخته به تمسخر بیان میکند اما در فیلم اخیرش که «آلباتروس» نام دارد و به یاد «بورویل Bourville» ساخته شده با قطعیت بیشتری سخن گفته است. در این فیلم، او بر فراز زمینه‌های سیاسی به پرواز درآمده، هر چند برای این خطر وجود داشته که سقوط کند.

«آلباتروس» نام مرغی دریایی است که به علت شکل خاص و پر خوری خود مورد تمسخر دریانوردان قرار می‌گیرد. «شارل بودلر»؟ شاعر فرانسوی،



صحنه‌ای از فیلم آلباتروس با شرکت ماریون کام

## زوال هنر سرخ پوستان

کهن‌ترین مظاهر هنر بومی و سنتی آمریکا رو باحتضار و نابودی است. امروز که میگذرد قالیچه‌ها، کوزه، تولیدات سفالی و کلاه‌های حصیری سرخ پوستان آمریکا ناپاک‌تر از روز پیش میشود. همراه با این مظاهر هنری، هنرمندان و خالقان این آثار نیز از میان میروند و هر ساله عده هنرمندان سرخ پوستان که انگشتان توانا و ورزیده آنها آثار بدیعی بوجود می‌آورد کمتر میشود.

«آیدارد بیرد Ida Redbird» استاد کوزه‌گر، از قبیله سرخ پوستان «ماریکوپا Maricopa» مقیم اریزونا در اوت گذشته در ۷۹ سالگی زیر درختی خوابیده بود که ساعت‌های درخشید و درخت و «ریدبرده» را یکجا سوخت. ولی «ماریا مارتینز M. Martinez» که در کتاب «الیس ماریوت A. Mariot» (سال ۱۹۴۰) بنام ماریای کوزه‌گر سان ایلدنفسو San Ildefonso معرفی شده هنوز زنده است و گاهی که دل و دماغی داشته باشد یکی از آن کوزه‌های سیاه و معروف خود را بوجود می‌آورد. او ۸۶ سال دارد و آخرین کوزه‌ای که ساخته تاریخ ۱۹۷۰ را بر خود دارد.

در سرزمین سرخ پوستان کوچکی تی پوئلوئو Cochiti Puelluoluo، وطن مجسمه حیوانات، افسانه‌گویان و نقالان و خدای پارانتها، «هلن کوردرو Helen Cordero» ۶۰ سالگی خود را می‌گذراند اما متأسفانه این سیمه‌ساز نام‌آور سرخ پوستان نیز اخیراً دچار سکتة مغزی شده است. چند استاد پیر سرخ پوستان دیگر نیز اینجا و آنجا می‌کنند قبایل معدود سرخ پوستان را که با پیرو و از کار افتاده‌اند و یارفتی به فعالیت هنری ندارند. نتیجه آنکه این هنر ویژه سرخ پوستان آمریکا رو بزوال است.

## گرگهای امروزی

در برخی قبایل سرخ پوستان، سیدهای از حصیر می‌بافتند که از فرط ظرافت و ریز بودن بافت، تشخیص رشته‌های حصیر در آن دشوار بود و چنین می‌نمود که سید از یک قطعه یا یک صفحه پارچه مانند حصیر بافته شده است. این هنر نیز بکلی متروک شده است. قالیچه‌های بافت سرخ پوستان که از نظر بافت و رنگ با کارهای ایران و مشرق زمین کوس برابری می‌زد، از نظر کمیت آنقدر تنزل کرده است که گویی دیگر هیچ سرخ پوستانی قالی و زلیلو نمی‌بافت.

عامل اصلی مرگ هنر بومی همان داستان تکرار شده نبرد نو و کهنه است. سرخ پوستان اینک برای گذران زندگی از مدرن‌ترین شیوه‌های اقتصادی استفاده میکنند و بهیچوجه مایل نیستند انرژی و وقت خود را صرف فعالیت بکنند که حاصلی بیار نمی‌آورد. از این‌روست که جوانان سرخ پوستان نیز هیچگونه گرایش به آموختن فنون تجربیات هنرمندان پیر از خود نشان نمیدهند و با مرگ هنر

استاد پیر تمام ریزه‌کارهای هنری و توانایی - او بدون آنکه بدیگری منتقل شده باشد - زیر خاک می‌رود. در واقع اصول اقتصاد این حقیقت را به نوجوان سرخ پوستان آموخته است که فعالیت در مناطق نفت خیز یا مرکز تولید گاز حاصلی دارد که بهیچوجه با بازده‌کار برای بافتن یک قالیچه قابل مقایسه نیست. این حقیقت از چند نسل پیش در قبایل معدود سرخ پوستان آشکار شده است و اگر دقت کنیم خواهیم دید امروز معدودی هنرمند پیر سرخ پوستان همگی زن هستند...

تا دو بیست سال پیش، هر سرخ پوستان ناچار بود زیر انداز و رو انداز خود را شخصاً بسازد. در آن روزگار هر زن و مرد سرخ پوستان می‌توانست قالی و پتو بوجود آورد. اینک که این نیازمندیها بوسیله کارخانه‌های عظیم تولید و در اختیار آنها گذاشته میشود، موجب برای صرف وقت جهت تولید آنها باقی نمی‌ماند. امروز بسیاری از هنرشناسان بیم آن دارند که تا بیست سال دیگر هیچیک از اشیایی که امروزه بوسیله سرخ پوستان برای مصارف شخصی ساخته میشود و در حول و حوش اقامتگاه آنها بچشم می‌خورد، باقی نماند. سرخ پوستان برای مصارف شخصی از پشم، گیاه و چوب اشیائی می‌سازند که هر یک در نوع خود یک شاهکار هنری است. نگرانی از نابودی کامل این اشیاء، هم اکنون در همه موزه‌ها مشاهده میشود. موزه‌های آمریکا و سایر کشورهای جهان مبارزه دامنه‌داری را برای جمع‌آوری بهترین کارهای هنری سرخ پوستان آغاز کرده‌اند و دیری نخواهد گذشت که تولیدات دستی سرخ پوستان را که با ساده‌ترین وسایل موجود ساخته میشود، فقط در موزه‌ها بتوان دید.

## فستیوال لندن

فستیوال سینمایی لندن که چندی پیش افتتاح شده بود روز چهارم دسامبر به پایان رسید. «ژاک تاتی Tati» هنرمند فرانسوی با فیلم «ترافیک» خود که به هنگام نمایش در فرانسه مورد ستایش بسیاری قرار گرفته بود این فستیوال را افتتاح کرد.

در پانزدهمین فستیوال سینمایی لندن چند روز هم به فیلم‌های کوتاه اختصاص داده شده بود. روپرفرته در این فستیوال چهل و پنج فیلم بلند و پنجاه و هشت فیلم کوتاه از بیست و نه کشور جهان نمایش داده شد.

فستیوال لندن به‌خلاف پاره‌ای از فستیوال‌های جهانی دارای این سزیت بود که همه مردم میتوانند در آن‌ها پیدا کنند.

فستیوال لندن به اعتقاد روزنامه «تریبون دوژنو» یک فعالیت پانزده روزه است که لندن‌های دوستدار سینما را شاد میکند. زیرا در این شهر سینما نسبت به تئاتر و هنرهای زیبا فقیر است. از این رو است که این فستیوال میتواند پرکننده یک فضای تهی باشد. روزنامه «تریبون دوژنو» به مناسبت برگزاری این فستیوال شرحی در مورد وضع سینما در لندن نگاهته و متذکر شده است که وضع پخش فیلم در این شهر چنان است که امکان دارد یک فیلم ماه‌ها و حتی سالها برنامه یک سینما باشد و بمدم بده‌ها سینمای حومه منتقل شود.

در لندن برخلاف سایر شهرها، سالن‌های کوچک وجود ندارد و سینماهای بزرگ هم از نظر برنامه خیلی فقیرند.



## یادی از قرن هفدهم

اگر گذرتان به ژنو افتاد، در شب یازدهم دسامبر، سعی کنید که در ساعات ۱۹ تا ۲۱ در کوچه و خیابان محله «شهر قدیمی» تنها نباشید زیرا امکان دارد شکردهایی که شمشیر به دست شهر را زیر پا می‌گذارند تا اشغالگران را بیابند، شما را توقیف کنند.

اما اگر تصادفاً توقیف شدید، مقاومتی به خرج ندهید، چون دستورهای که در این مورد به شکردها داده

## فیلمی از روی اثر

«برای میس بلاندیش Blandish» کل ارکیدیه وجود ندارد» نام یکی از آثار برجسته پلیسی است که تخیل «جیمس هادلی چیز» Hadley Chase آنرا پدید آورده است.

در گذشته، با استفاده از این اثر «جان گلاز Glows» انگلیسی فیلمی ساخته بود اما خبری که اخیراً انتشار یافته حاکی از آن است که رابرت آلدریچ R. Aldrich، هم از روی این کتاب فیلمی ساخته و پیش‌بینی میشود که این فیلم سر و صدای بیشتری به راه خواهد انداخت.

«رابرت آلدریچ» کارگردان آمریکایی به‌خصوص با فیلم «وراکروز» که در سال ۱۹۵۴ ساخته شد به شهرت رسید. «آلدریچ» در این فیلم امتیازات یک هنرمند و یک قصه‌گو را در کنار هم عرضه میکند.

سپس نوبت به اثری چون «برونکو آپاچ Bronco Apache» رسید که کارگردان در آن میکوشد بایک حقیقت تاریخی رو بپوشد. بعدها هم آلدریچ به موضوعات دیگری از جمله به فیلم پلیسی «روئی آورد و آثاری چون «کارد بزرگ» را در سال ۱۹۵۶ و «حمله» را در سال ۱۹۵۶ و بعدها هم «یر بی‌بی جین چه گذشت» را ساخت.

«آلدریچ» در فیلم اخیر خود یعنی «برای میس بلاندیش گل ارکیدیه‌ای وجود ندارد» با استفاده از یک بافت پلیسی غیرعادی، از شدت عمل‌های

شده خیلی روشن و آشکار است. آنها افراد دستگیر شده را نه‌کردن می‌زنند و ندر معرض تماشای عموم می‌گذارند، بلکه طبق دستوری که دارند شما را در میان میگیرند و به نقطه‌ای می‌برند که فضای یادآور محیط ژنو سال ۱۶۰۲ است. آنجا، در زیر نور مشعل‌ها، شما محکوم به آن هستید که شراب گرم مرسوم را بنوشید که زنان زیبای میخانه‌دار تهیه می‌کنند. این ماجرای حیرت‌آور از جمله برنامه‌هایی است که «کمپانی سال ۱۶۰۲» برای

مردم ژنو تهیه دیده است. در شب معمولاً گروهی از شکردها که سرتا پا مسلح شده‌اند پشت سر یک دسته موزیک بیافزایند اگر می‌خواهید شاهد احیای دستگیر می‌کنند.

این کارها برای آن صورت می‌گیرد که یک محیط تاریخی از سر بیافزایند اگر می‌خواهید شاهد احیای یکی از صحنه‌های تاریخی ژنو باشید، بین ساعات ۱۹ و ۲۱ شب ۱۱ دسامبر در مسیر این شکردها قرار بگیرید.

می‌آوردند، در باره‌اش مینوشند که شخصیت‌های «سوت‌فاهم»، متأسفانه سخنگویان یک فیلسوف یا یک فرد فلسفه باف هستند که به جای انجام عملی که احساسات واقعی و ساده و طبیعی ایجاد میکند فقط میخواهد حرف بزند.

و بالاخره باز قطعیت دارد که اصل موضوعات اگزستانالیستی که در نظر کامو با ارزش بوده در «سوت‌فاهم» وجود دارد.

این موضوعات عبارتند از: سوت‌فاهم مربوط به موقعیت بشری، تنهایی انسان، طغیان او علیه جهانی که در قدرت او نیست، شوق و شور او نسبت به شادی، اعتماد او از عشق و میل دیوانه‌وار او به خوشبختی.

با وجود نقائص و یکنواختی‌هایی که در اثر وجود دارد ما در آن صدا و لحن «کامو» را باز می‌یابیم. یک خستگی قدیمی، یک خستگی علاج‌ناپذیر اما آمیخته به شهادت و بخصوص عدم امید که با میل زندگی به نحوی متضاد در هم آمیخته است. به صدای او گوش کنید که میگوید:

«خصوصیات انسانی که در من است بهترین آنها نیست... به من قدرت آنرا بدهید که هر چه راتر جیب میدهم انتخاب کنم...» ناقد هنری فیگارو پس از بحث درباره کامو و اثر او، به میزانش نمایش پرداخته و اظهار نظر کرده که میزانش ساده خاتم «تاکور» را پسندیده است.

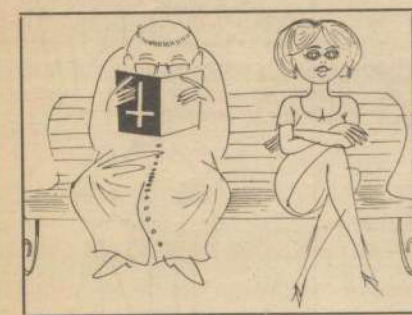
# میان پرده

مشری، عصبانی و برافروخته کتی را که تازه دوخته بود برای خیاط پس آورد و گفت: - مرد حسابی، این کت سه تا آستین داره! - تقصیر من چیه آقا؟ شما نفرمودین که بیشتر هم لازم دارین.

- این گردن بند چنده؟  
- دو هزار تومن.  
- لعنت خدا به دل سیاه شیطون. این یکی چنده؟  
- دو دفعه لعنت خدا به دل سیاه شیطون.

اولین روز شروع کار این فروشنده بود که مشتری وارد شد:  
- شما کفش سوسمار دارین؟  
- داشتیم، ولی متأسفانه پیش پای شما تموم شده، می‌تونیم تا فردا براتون فراهم کنیم، شما فقط نمره پای سوسمارتون رو بدین...

خانم، بعد از ساعتها تردید، بالاخره پالتو پوست رو بیا انتخاب کرد ولی محض آخرین بهانه گیری پرسید:



بدون شرح

- این زیر بارون خراب نمی‌شه؟  
فروشنده که حوصله‌اش به کلی سر رفته بود جواب داد:  
- آخه شما تا حالا هیچ روباهی رو دیدین که چتر دستش بگیره؟

خانم زیبا و جوانی وارد داروخانه‌ای شد. روی ترازو رقت و یک سکه انداخت و وقتی وزن خود را مشاهده کرد اخم‌هایش درهم رفت. پالتویش را کند و یک سکه دیگر انداخت، اما باز هم راضی نشد. این دفعه کفشش را درآورد و سکه انداخت، بعد کتش را کند و باز راضی نشد و داشت ناامید از ترازو پایین می‌آمد که صاحب داروخانه با یک مشت سکه جلو آمد و گفت:  
- از اینجا به بعد به حساب من خودتونو وزن کنین...

## ویژه «الکاسب حیباب‌الله»



- بیغشین، شما پاشنه‌کش ندارین؟  
- نه، خیلی ساده‌س. زنتهارومی گیرم زجرشون می‌دم، کشتگی بهشون می‌دم، کشیده‌شون می‌زنم، عرقشون درمی‌آرم و هرچی پول داشته باشن ازشون می‌گیرم.  
- خودمونیم، مثاین که شغل شریفی نداریم! - اشتباه کردی، مؤسسه زیبایی باز کردم.

مشری مدت درازی بود که سر میز نشسته بود ولی غذایش را نیاورده بودند. سرپیشخدمت مؤدبانه نزدیک شد و از او پرسید:  
- شما دستور دادین؟  
- آره، ولی دیگه نزدیکه التماس کنم.

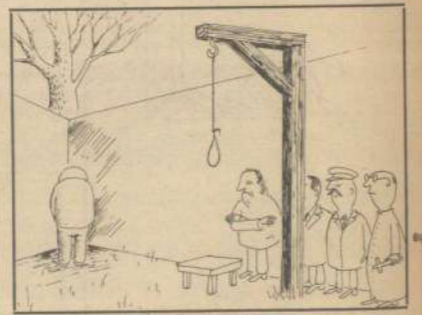
توی صورت غذا نوشته بود، بیفتک ده تومان، بیفتک دوازده تومان. مشرعی از گارسون پرسید:  
- فرق این دوتا بیفتک چیه؟  
- به کسی نمی‌گین؟  
- نه خاطرت جمع باشه.  
- گوشتش یکجیه، ولی کاردی که برای دومی می‌آرن تیزتره.

سلمانی پیشبند را به گردن مشرعی بست و می‌خواست کارش را شروع کند که مشرعی دستهایش کثیف او را دید و گفت:  
- آقا شغل شما ایجاب می‌کنه که دستای تمیزی داشته باشین، چرا دستونو نشستین؟  
سلمانی حق به‌جا نب گفت:  
- والله آقا ما تقصیری نداریم، صبح تا حالا هیچ مشتری پیدا نشده که سرشو بشوریم.

مسافر هتل می‌خواست صبح زود از خواب بیدار شود و به این علت به میزبانخانه‌چی گفت:  
- لطفاً منو صبح زود از خواب بیدار کنین.  
- والله به‌مستخدا منو سریشه اون یکی‌ام مرخصیه، ولی می‌تونم به ساعت شماره‌ای قدیمی بهتون بدم.  
- این ساعت حتماً زنگ می‌زنه دیگه؟  
- حتماً که نه، ولی اگه به موقع تکونش بدین آره...

دکتر به‌مریضش گفت:  
- شما الحمدالله هیچ ناراحتی جسمانی ندارین، فقط روحاً کسل شدین. تنها علاجتون اینه که خوشحال باشین، سرگرم باشین، موقع کار آواز بخونین، بخندین، شوخی کنین، سوت بزنین. بیمار جواب داد:  
- نمی‌تونم آقای دکتر.  
- باید بتونین، این چاره درد شماس.  
- آخه نمی‌شه.  
- واسه چی نمی‌شه؟ کار نشد نداره.  
- داره، آخه من کارمند اداره متوفیات هستم.

هوایما به علت نقص فنی نتوانست پرواز کند و مسافران معطل مانده بودند. یکی از آنها با بی‌تابی به مسئولان شرکت مربوطه مراجعه کرد و جواب شنید که:  
- ما هرکار از دستمان بریادمی‌کنیم. اما اگه نشد به اتاق خوب، با وسایل کافی و غذا مجاناً در اختیارتون می‌گذاریم تا فردا پرواز کنید.  
مسافر گفت:  
- خیلی متشکرم ولی من می‌بایستی همین امشب زترو ملاقات می‌کردم.  
- ما مقدورات خودمونو در اختیارتون گذاشتیم ولی تصدیق کنین که این یکی دیگه شغل ما نیست.



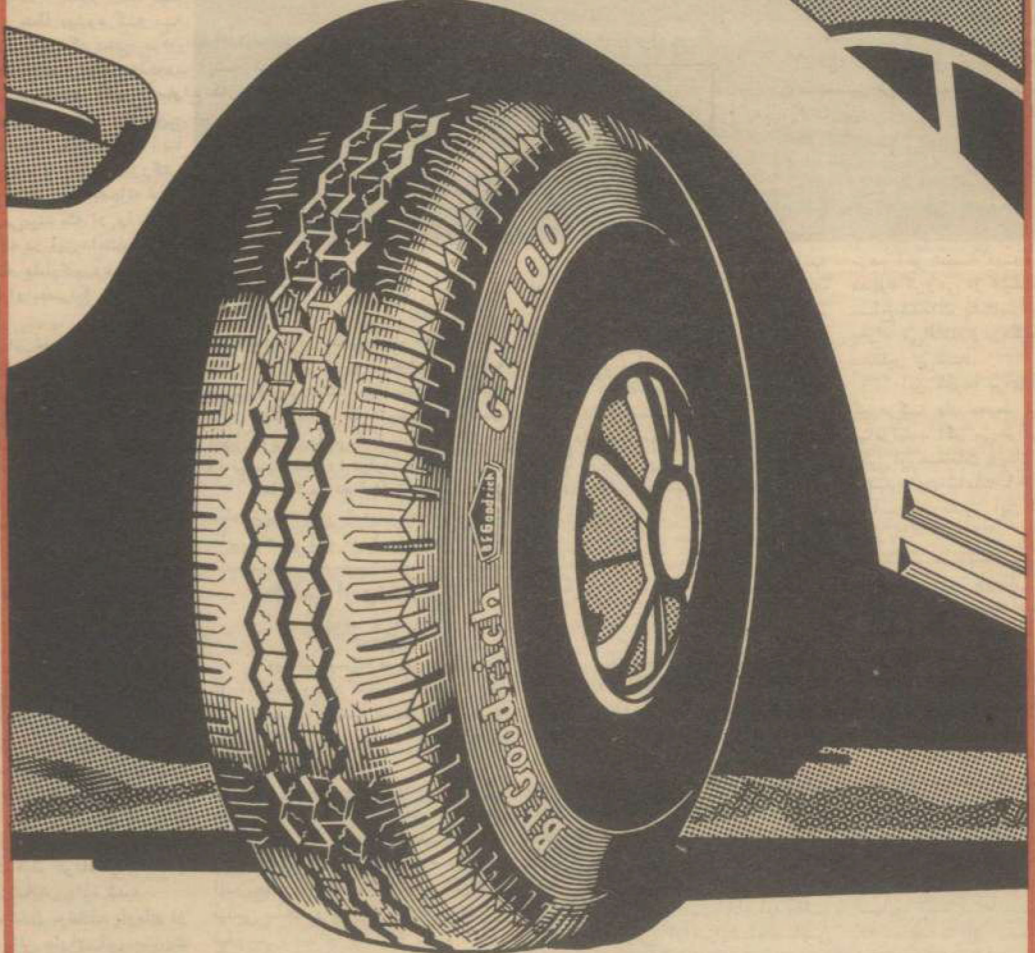
آخرین خواهش

ارباب با تغییر به‌مستخداش گفت:  
- ببینم حالا دیگه موقع کارکردن سوت هم می‌زنی؟  
مستخدا جواب داد:  
- اشتباه می‌کنین ارباب، من موقع سوت زدن کار هم می‌کنم.

مستخدا خوشگل هتل، مسافر تازه‌وارد را به اتاقش راهنمایی کرد و از او پرسید:  
- فردا چه ساعتی میل دارین بیدارتون کنم؟  
- ساعت هشت، ولی با به بوسه.  
- اطاعت می‌شه، به‌دربون هتل می‌کم بیاد خدمتون.

این آقا رفیق سابق مفلوك و بیكارش را دید که با لباس شیک از يك اتومبیل بزرگ آخرین مستم پیاده می‌شد. از او پرسید:  
- چه خبر شده؟ گنج پیدا کردی؟

# جی تی ۱۰۰ لاستیک رادیال گودریچ



## جی تی ۱۰۰ لاستیک رادیال گودریچ

برتری بی.اف. گودریچ را یکبار دیگر ثابت میکند.

- تا دو برابر عمر بیشتر از لاستیکهای معمولی.
- رانندگی نرم تر
- کشش بیشتر حتی در گل و روی یخ.
- دارای عاج مخصوص جهت اطمینان بیشتر.
- مطمئن تر در سر پیچ‌ها و ترمزهای ناگهانی.
- حتی در فصل بارندگی.

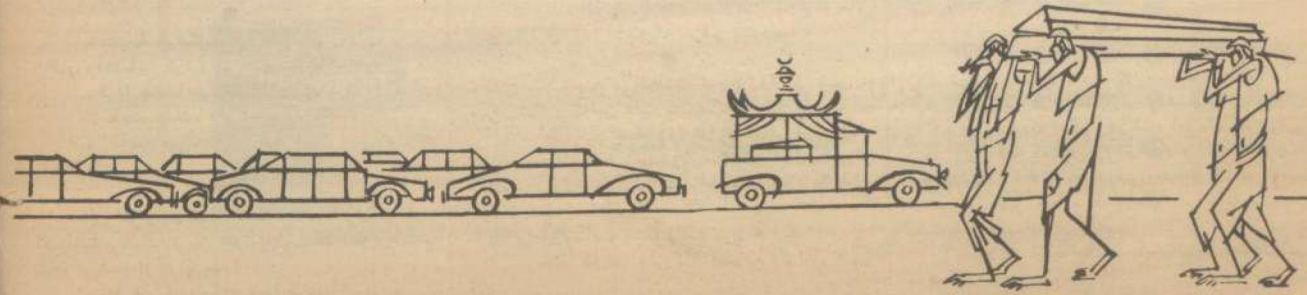
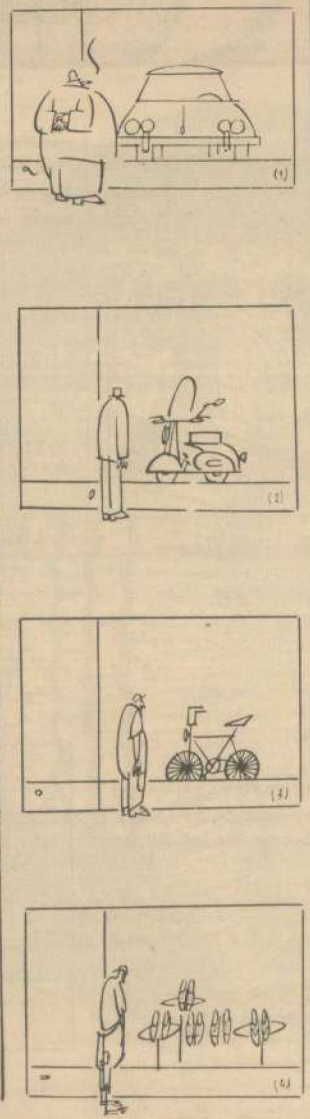
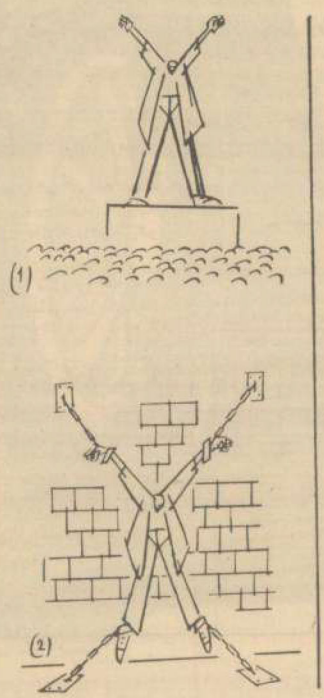


اولین کارخانه لاستیک سازی در ایران.



# دنیای تورهان سلجوق

تورهان سلجوق، از مشهورترین کاریکاتوریست‌های امروز ترکیه است. وی سوژه خود را از دنیای سیاست، دنیای تبعیض و دنیای غیر عادلانه فقیر و غنی بیرون می‌کشد و با خط‌های خشک و خلاصه بدانها جان می‌بخشد. کاریکاتورهایی «تورهان» نه برای تفریح است و نه برای تکیختن خنده‌های بی‌خیال، تورهان در هر خط ساده‌اش حرفی پیچیده برای گفتن دارد و بدینجهت، ملت ترکیه بیش از هر کاریکاتوریست ترک، ارغش می‌نهند. سبک «تورهان» هم از نظر فکر و هم از دیدگاه فرم، از دیگر کاریکاتوریست‌های ترک متمایز است. آنچه در اینجا می‌بینید نمونه‌هایی از کاریکاتورهای سیاسی و اجتماعی تورهان است که اخیراً با ذکر توصیفی از او در مجله آمریکائی «اتلس» به چاپ رسیده است و درجچه‌ایست کوچک به دنیای ایس کاریکاتوریست انسان دوست.



# جدول کلمات متقاطع

**افقی:**  
 ۱- جزیره‌ای بزرگ متعلق به دانمارک در شمال امریکای شمالی - اثری از آلبرکامو - منجم و فیزیکدان مشهور ایتالیایی که اولین دوربین نجومی را ساخت - مؤسس فرقه سیاه‌جامگان - ۲- گردن - میدان جنگ - زینت سرخاتم و دختر خانم کسی که از طرف دیگری کاری را اداره میکنند - شمیر معنوی اول شخص مفرد - ۳- خسیس پس تمیهد - نقش - چیدن جو و گندم - غذای روان - مغفول فلزی - شاکره متقلب میکشد - پدر رستم - از حروف الفبای انگلیسی - بیرون بزبان عوام - ۴- گواه - افسار - از حکماء و فلاسفه و منجمین و پزشکان مشهور قرن ششم - گناهکار - ۵- فهم - کافد - ویتامینی که سبب انعقاد خون میگردد - قوت لایموت - از دستگاههای موسیقی ایرانی - مثل ومانند - از اعداد اصلی - نام ونوس سابق سینما - ۶- طایفه - خلوت - در معروفترین اثر جان اشتاین بک پنهان است - هیچ نیست که دو نشود - یکی از سمات! - قرض است که کافر ندارد! - از خمنان جمع - ۷- اشتباه - بهترین مژه برای انار - پایان - صحبت از آن نیست - نرس - ۸- آمادگی

**عمودی:**  
 ۱- قسمتی از افریقای مرکزی بین سنگال و کنگو - خیر فراوان - رود پر آب آسیای غربی که از ارمنستان ترکیه سرچشمه میگردد - ۲- مطبوع و سر بفرمان - علاقه و محبت - مدتی پایتخت سلطان سنج بود - ۳- پهلوان - برای هیچکس نخواهد - پرنده - علامت مغفول صریح - از فلزات گرانبها - ۴- ساکن و بیحرکت - از مارکهای بیگار خارجی - ۵- از گلهای صحرانی - ساز شاکلی - نام فامیل ستاره فیلم آخرین پل - ایمنی و آسایش - ۶- دل‌آزار - کهنه - نگاشتن و داخل کردن مطلبی در کتاب یا

۱۲- زمانی همه راهها بانجا ختم میشد - فوت و فن - بزرگ - از خواهران بیرونه - سوراخ زیرزمینی که در آن مواد محترقه جا بدهند - نهب - پسران - مادر عرب - ولایت بادامجان بدون آفت - ۱۴- هرچه کمتر از کشور خارج شود بهتر است - توضیح و تفسیر خواستن - برتری زیاد - از ورزش‌ها - ۱۵- حیل - از شهرستانهای حاصلخیز مغرب ایران - سربلندی - از رهبران نهضت مشروطیت ایران در آذربایجان

۱۳- زمانی همه راهها بانجا ختم میشد - فوت و فن - بزرگ - از خواهران بیرونه - سوراخ زیرزمینی که در آن مواد محترقه جا بدهند - نهب - پسران - مادر عرب - ولایت بادامجان بدون آفت - ۱۴- هرچه کمتر از کشور خارج شود بهتر است - توضیح و تفسیر خواستن - برتری زیاد - از ورزش‌ها - ۱۵- حیل - از شهرستانهای حاصلخیز مغرب ایران - سربلندی - از رهبران نهضت مشروطیت ایران در آذربایجان

۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
				</																									



### تنگی جا در سازمان ملل

بیش از هروقت دیگری عملی کند. سازمان ملل متحد در مانپاتان نیویورک تنگ و کوچک شده است. این پناهی عظیم، که نمای تمام شیشه‌ای دارد، دیگر نمی تواند به آسانی این همه نمایندگان را در خود جا بدهد. اوتانت، که هنوز در مقام دبیرکل سازمان ملل قرار دارد، درخواست اعتباری برای توسعه ساختمان کرده است و آفریقایی و آسیایی و بخصوص بعد از ورود هیات نمایندگی چین امیدوار است بتواند طرح خود را پیش از هروقت دیگری سازمان ملل متحد در مانپاتان نیویورک تنگ و کوچک شده است. این شیشه‌ای دارد، دیگر نمی تواند به آسانی این همه نمایندگان را در خود جا بدهد. اوتانت، که هنوز در مقام دبیرکل سازمان ملل قرار دارد، درخواست اعتباری برای توسعه ساختمان کرده است و آفریقایی و آسیایی و بخصوص بعد از ورود هیات نمایندگی چین امیدوار است بتواند طرح خود را



### به سبک «که گوارا»

همچون «که گوارا» و اردو، پسری است چهار کاسترو ریش انبوه ساله به نام لیتوک که مدتی گذاشته است. اخیراً یک عکاس آمریکایی استثنائاً کرسنگی، در یکی از پذیرفته شد که به اردوئ اردوگامهای پناهندگان مغزی چریکهای بنگالی برود و عکسهایی از آنها تهیه کند. این عکاس، که پیتر کارمایکل نام دارد، می گوید در میان انبوه داوطلبان پسر و دختر، حتی یک هندی هم وجود ندارد. همه بنگالی هستند. و همه باسلسل تبلیغ کودکانه خود، شمارهای سیاسی می دهند و دستش فرذ عزیز و مقدس این امریکای لاتین می پوشد و در بنگال، جنبش تجزیه طلبی یا استقلال طلبی (وارد این مبحث نمی شویم) بالا گرفته و دسته های پارتنیزان و داوطلب مسلح شروع به کار کرده اند. این دسته ها پس از اخذ تعلیمات یک ماهه، به عملیات اعزام می شوند. کار رهبری ارتش آزادیبخش راجوانی بنگالی به عهده دارد که لباسی به سبک چریک های امریکای لاتین می پوشد و در بنگال، جنبش تجزیه طلبی یا استقلال طلبی (وارد این مبحث نمی شویم) بالا گرفته و دسته های پارتنیزان و داوطلب مسلح شروع به کار کرده اند. این دسته ها پس از اخذ تعلیمات یک ماهه، به عملیات اعزام می شوند. کار رهبری ارتش آزادیبخش راجوانی بنگالی به عهده دارد که لباسی به سبک چریک های امریکای لاتین می پوشد و



### کانگوروی پرنده



میگول - الوارز - دل تورو، پرنده شناس مکزیک، آدم صبور است. سالها در جنگلهای کشورش زاغ سیاه پرنده ای آبی را به اسم «گریفولک» چوب زده است، پرنده ای نادر و ناشناس. پرنده ای که از اشیانه یکی از آنها راکش کرد، پرنده از وحشت گریخت و به رودخانه پر از تمساح زد. و میگول امیدوار شد که بتواند در غیاب مادر، جوجه های او را از نزدیک بررسی کند، اما با حیرت تمام مشاهده کرد که در آشیانه هیچ

جوجه ای نیست. مخفی شد و چند لحظه بعد پرنده به لانه اش بازگشت. میگول با دوربین خود مشاهده کرد که: دو سر کوچک از بالهای پرنده بزرگت خارج شد. پرنده هنگامی که گریخته بود جوجه های را هم مانند یک کانگورو در بدن خود جا داده بود. گریفولک زیر بالهای خود دو جیب، یا دو کیسه شیبه کانگورو دارد و در حقیقت گوارا متحرکی است برای جوجه هایش. و گریز پاست.

### کالیفرنیا - روشی تازه برای ایجاد حرارت

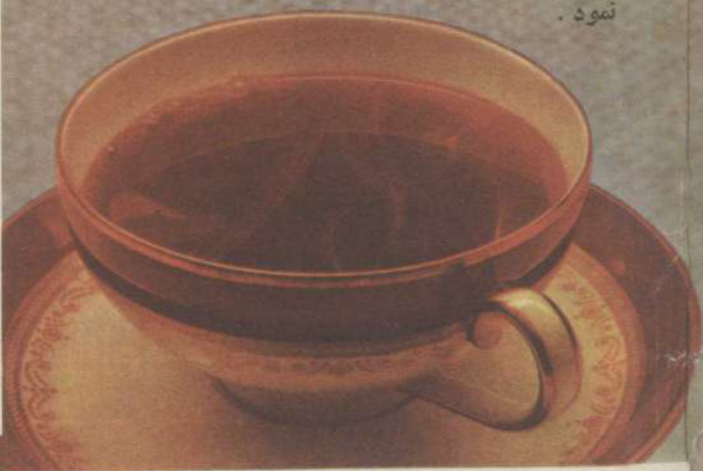
در دیویس کالیفرنیا، طی یک کنفرانس بررسی اوضاع واحوال جانوران، یکی از متخصصان شرکت کننده اظهار داشت و عملاً ثابت کرد که گاوهای ماده از بدن خود مقداری گازمتان خارج می کنند و این گاز به مصرف گرم کردن محیط زندگی آنها می آید. و در حقیقت جانسین وسایل کلاسیک شوفاژ می شود. بنابراین کافی است که برای صرفه جویی در مخارج زندگی، از این گاز استفاده شود. به عبارت دیگر اگر چند گاو ماده در اتاقهای خانه نگهداری شود، گاز شوفاژ انجام داده خواهد شد. حالا مسأله بر سر این است که برای اخذ یک نتیجه مطلوب چند گاو برای یک آپارتمان



# شهرزاد قرمز

## محصول خالص چین اول بهاره آسام هندوستان

شهرزاد قرمز ممتاز ترین جای بهاره هندوستان است که این محصول فقط در منطقه آسام هندوستان در فصل بهار بدست می آید و حتی در خود هندوستان با سانس در دسترس مردم نیست. ما اطمینان داریم تمام کسانی که طبع مشکل پسندشان را تا کنون هیچ نوع جای اقلان نکرده است شهرزاد قرمز را بعنوان بهترین جای خارجی تحسین خواهند نمود.



- |   |   |  |
|---|---|--|
| <br>محصول ممتاز ممتاز<br>بهاره هندوستان ۲۰۰<br>گرم خالص ۱۲۲ ریال | <br>مخلوط ممتاز ممتاز<br>ایران و هندوستان<br>۵۰۰ گرم خالص ۱۵۵ ریال | <br>محصول ممتاز ممتاز<br>بهاره ایران ۵۰۰<br>گرم خالص ۱۱۵ ریال |
| <br>محصول ممتاز<br>هندوستان سد گرم<br>خالص ۵۵ ریال               | <br>مخلوط ممتاز جای<br>ایران و هندوستان<br>سد گرم خالص ۲۸ ریال     | <br>محصول ممتاز ایران<br>سد گرم خالص<br>۱۷ ریال               |



گفتگو از این دو عروسک نیست

بحث از «عروس» آسمانهاست

همه جا صحبت از «هُما» ست

«هُما» با شاهبال بلند پرواز خود، پلی مطمئن میان آسیا و اروپاست.

با «هُما» پرواز کنید

هامبورگ - فرانکفورت - پاریس - لندن - ژنو - رم - استانبول

دهران - دوها - دوبی - کراچی - بمبئی - کابل - بغداد - ابوظبی - کوی



هواپیمایی ملی ایران، هما

